



بسم الله الرحمن الرحيم

علم فروری بر قلم بسین تحریر محمد تهرانی که جزو نگار اولی الاصداد و حصار اولک ما پیشش سپردند و دست حیرانیت و نوحه فروری منشی
تقریر شای سلطانی که در سرکه انحصای و اسرار غلظت عساکر انظار جدید النظران جلالت شعاردست از انشاخه وادی سحرانی * اما بعد
بر برکی از منحص حالات سلطین ذی تکلیف ظاهر است * و مرفوع خاطر عقل با عجز کسین جلال شمال کشور کشان سلف در طبعه قلمی و در
خلف محاسن پادشاه جمجاه گردون وقار خورشید شهباز عالی نسب فرخنده حسب خاقان ان قان دوران نو جدت
ریاست نایب قمارت زو یازوی ایت بهادری مستقل رنگ وای صوارم شهابت و لوری صباح ایوان جلالت منتج
فلاح ایالت نیت اعلیٰ جهانانی احمد شاه درانی نعمه و صدی الغفران و نصر و وجه بنا شربت بخان عجب و غریب افتاده و ابواب سوره
دجور پردی ناظران کشاوه مردم روشن سوادان بسوادش منظر است و نگاه صبح نفسان بیاضش منور موج سوسو سوسو بخیر
نزه شناس و جدوا و جنس با بسان بنای محرومی باس فقط نقطه ساجد و شجاعت و نکته نکته عقده کشای غرض مبارزت و نیت
نه هوی از ارد و خاصری فی که جستجوی ابعرفی بر جبین تلاش نماید نبار علیه این راه گم کرده بنای عمل خیر ثواب عبد الرحیم
در حایق محمد شن جان عفر الله الویات بجانب فضیلت الطباع نسو منة الاقاب عمان تاب شد جوانی را که مقتدر استیاب لظلم
ذرع آل بدو قار زبشت برج محبوب طرب غایت شمع معانی شده روشن از ارض مسانی شده گلشن زو
مت دیده بتن خاکیان ساخته شیرین من خاکیان آینه جزات دزور آوری صاف شد زمین او صقلی
و در میدان همه مطبوع بر نشناخت که تی جل و ملا و جانعل ارض سا زبان تقدس ترجمان ابد را یکیت و انفعال مهر آسمان
سوزنده جلال فی تعالیٰ معالی بجوابه زو ابرس سقا و منظر حیایان مسانی بسیم لطافت ششم فکر خیال سپسالا جوش خوش بانی شسوه
در کب معروانی نونه لویه فنون غریبه ناصب هدم عجز و منصفین سلف نایش مولفین خلف سر بلینان فصاحت شعاع
سوزنده نصیب بدقت آثار مجموعه الغامضه بنای شتاب منشی عبد الکریم صاحب و امه الله تعالی بالاعطایا و الفضال
اطلاق تی دیدم که اقصی عدم المبدل بخشید است و در ارج سانی ذهن و قوادش بجایه القنوی رسانید از قلمم فکرش تا لیکن
بوقی و ایت حدیث معانی این گونه در صیف ذره و اسیب و المنان ان سوه مورخان زمین مردم نگار عالم
بزان در ارد و گلشن با بستن بر شمع شنگ خزلن چرخ سحاب امن و امن الله تعالیٰ مثالیک انت الشریح العظیم

۳ دیباچه از مصنف

حمد و ثنای مجید منزه از پادشاهیست که لکن الملک لیوم شد نواحد انعام ایشان جلال اوست و کعبت فراوان در دوی پیمان پانچانی
 که لولاک لما خلقت الافلاک گفته است از بندگی یوان جلال او صلی الله علیه و آله و عجلوا ما بعد میگوید بنفشه خاکسار و انیم محمد المکرّم
 علوی که چون راقم را از تحریر تاریخ حال شجاع الملک و شاه درانی که با عانت سرکار انگریزی در کشند هجری از مقام بود میانه متعلقه
 بندهستان در ملک خراسان نغمه و سرکش از زبیر بر نموده سر آرای سلطنت آبی خود گردیده بغرابت حاصل شد خواست که حال سلاطین
 و زانیه نسب ایشان از ابتدای سلطنت احمد شاه در آئی بر نگارد و چنانچه تلاش کتب حال ایشان ابرم رسانیده بطور مختصر و خلاصه درین اوراق
 نموده زیرا که حال سلاطین و زانیه را مورخین سابق کمتر نوشته اند و در ضمن حال شان شتمه از حضرت چشت علیهم الرحمه و بنده ای حال حکام
 بسبب قرب اتصال ملک شان با افغانستان و شمار منازل از ششاد و لهرات قیوم ساخته و از تاریخ امام اله بن حسین که در افغانستان پاد
 در از زمانه حالات پادشاهان و زانیه کمال تحقیق تا سال یک هزار و دویصد و دوازده هجری و عهد سلطنت زمان شاه پادشاه نوشته بود اکثر
 روایات و درج تاریخ قیوم و زانیه کور تا ختم سلطنت شان و از شان کان کان و با و فواج بنا که معتبرهات بود و شنبه و تحقیق کرده و از این کتاب رسیده است

در بیان نسب سلاطین و زانیه

باید دانست که قیس عبدالرشید نام شخصی بود از بنی اسرائیل که نسب آبی او بنام بن یعقوب بن ابراهیم عیسی علیه صلواته میرسد و قیس مکرور در آن
 بیست و نهمین سال صلی الله علیه و سلم بسعادت اسلام فائز شد از و سه فرزند بود جو آمدند سرین پوتن و غرغلت و آرسرین و دو فرزند میباشند یکی شرف الدین
 ملقب به شرف الدین شهبور بن شرف الدین پنج فرزند باقی ماندند شرف الدین و شرف الدین و شرف الدین و شرف الدین و شرف الدین
 بود و نام گویند که او در آغاز نام و بیکر داشت چون بخدمت خواجه ابوالحسن ابدالی حشمتی قایل آمدند سیده و خدمتگزار می مشغول شد روزی از آن
 مهربانی او مخاطب ابدالی مخاطب فرموده عای خیر گردند از آن او با ابدالی مشهور شد و اولاد او ابدالی معروف گشتند و افغانان در مریه
 خود ابدالی او دل میگویند از ابدالی دو فرزند باقی ماندند بزرگ و پنج پا و از بزرگ سه پسر شدند گلخان بمبه پوپن و آنگو بزرگ و پوپل شش
 پسر داشت اسمعیل و حسن و بامی و باد و عجب و قلند و آرنامی پنج پسر بنام آرنامی و صمد و صلح و علیجان و رنگ و اوگ آمدند
 دو پسر بود یکی خواجه حضرت کعبه خدا انیش ریاضت گیش بود تمام مردم افغانه سر خط فرمان او نهادند و نذر نیاز پیشکش او می نمودند احمد شاه
 درانی از اولاد همین حضرتین صمد است و حضرت باری بزرگی در آن ملک خواجه می گشتند و پادشاه و کور را صمد زنی چون از قدم مردم
 افغان با خواجه حضرت جد پادشاه موصوف و واسطه عقیدت و لایهت هستند جهان عقیدت آداب خاقان ممدوح را بعد از شاه بر سر
 سلطنت نشاندند و خدمت را واسطه سعادت چند شدند و پسر دوم صمد و مذکور خاطرین است که اولاد او از کامران خیل میگویند و جد
 مستعد الدوله و فواد خان که در الهام سلطنت زبان شاه پادشاه است الغرض تمامی قوم افغانه احمد شاه از سعادت مند و منته بهیچگاه
 از حکم و فرمان او نه پیچیده مستعد جان می بودند و همیشه کشیدن و با نوحی بی ادبی نمودن برای نفس خود بین خاندان الهی الیوم
 در جاه فعال میباید و خصال نکوبیده میدانند و چنین با او امر و نواهی و اولاد بزرگوار احمد شاه زنی که سر آرای سلطنت شدند و جان هستند

در بیان بدن او و شاه عظیم تر ساد و آنرا سلاطین احمد شاه

برگاه نادر شاه از نظم و نسق ایران فراغت حاصل نمود و عین آن که سلطان علی در آن روز بر کعبه اقرار قندار را که از وطن قدیم آن گه گسست
خود در آن روز که سلاطین غنچه در آن هنگام بسیار آرام طلب و ضعیف شده بودند و اتفاقاً و خلاف با هم علاوه آن و قوم ابدالی متوطن برات
در فوج آن بودند و در سلک کهنه از یکصد نسبت نامرغوبی عبدالرحمن خان و احمد سلطان جد محمد شاه زنی با هم میر خود محمد خان و دیگر
فروش و تیار از لنگان آمده و برات مالک مختار کل قوم ابدالی که تخمیناً شصت هزار خانه بوده باشند شده بود از آن خروج بطرح حکومت برات داشت
و عباس قلجیان شاملو که از طرف پادشاه ایران حسین آصفوی حکومت برات داشت و صحنی که آنرا فساد و راه صحنه حال عبدالرحمن خان کورستان کرده
او را با میرش محبوبس ساخت و درگاه و در لبا شیشه برات شورید و عباس قلجیان نیز کور را پس از ساختن عبدالرحمن خان فرصت یافته از حبس آزاد نمود
و سمت کوره و شاخ برفت و در آنجا قوم خود را فراهم نموده و توجیه برات گردید و حفر خان حاکم برات بر یک فرسخ از شهر بیرون آمده با عبدالرحمن خان
جنگ نموده و شکست خورد و کور شهر برات را محاصره نمود و سواران او را از راه برجی که به برج فلجانه مشهور است در فوج خود داخل کرد و درین
سفر که بسیار مردم از طرفین قتل شدند و اهل شهر تاراج گردیدند و تمام شهر برات و قلعه خرا که تعلق بحدود قلعه ناری داشت نیز تصرف او را و مجموع
قلعه را بدست آوردند و پادشاه قندار بر قلعه ناره فوج کشی نمود و در آن هنگام اسد خان یکی از عزیزان پادشاه از قلعه برآمده بی عظیم نمود و کشته شده
و قلعه مذکور بدست محمود نیاید چند مدت برین هیچ بود و فوج امیران سوار برات آمده از اقوام ابدالی نیکی کرد و شکست خورده بر کشته میرفت با اسلحه
نادر شاه خود هم خراسان نموده فوج برات را منصرف بنام کرده اند و درین عرض زمان سردار و قس برات سسی سلطان خان بود دولت خان ابدالی عبدالرحمن
صورتی حیدر شاه را قید نموده گشت و ابدالیان را یار خان ابدالی برادر محمد خان در از لنگان آورده سردار برات کردند همه ابدالیان را
زمان خان کور را از برات اخراج نمود و چون رایات نادری برات رسید ابدالیها باز آغاز حرب نمودند و روزی در صحن کارزار حاجی حسین خان
ابدالی بجاسوس خود گفت که خبر تحقیق بسیار که نادر شاه در کدام قول استاده است و چه نوع لباس بر دارد و تا که امر و ترود نموده خود را نادر شاه
را هم کاری نمایان نظر او ازین در خطر پاک نجات خواهیم یافت و یا خود را فدای قوم خود خواهیم ساخت جاسوس ریانت کرده در اطلاع نادر شاه
و او مشکین خان سپه شجاعت رسید آن بهت جولان داده بعد جدا کرد بسیار خود را تا نادر شاه رسانید و زخم نیزه کوه گان بران پادشاه و نیزه
بر پای نادر رسیده مجروح ساخت چون معرکه جنگ بطول نجا رسید مردم ابدالی از نایابی غلبه تنگ آمدند و قوم عماق و جمشیدی و تاهینی مغول
و تورانی رئیس فوج برات رجوع بنا و شاه نموده بلازم آمدند و رسیدند ابدالی سلطان سردار و قوم ابدالی چون نهان ماندند و نیز زمان غمناک شده بلازم آمدند
استغنی گشت نادر شاه حکومت برات را باز بدستور ابدالی خان ابدالی عنایت فرموده و فوج ابدالی را همراه گرفته سر و سرخو قندار بر توجیه
شد غلجه کور مستعد حرب گردیده مستحسن قلعه قندار گردید چون از شخص تنگ آمد زمینیت نام خواهر بزرگ خود را که کلید قلعه بود با چند سوار
دیگر بحضور نادر فرستاده مان طلب گشت و بعد از آن باقی از حضور نادری با تاهای سرداران الواس خود باستان معدلت پادشاه رسیده مسجد
شد شاه همه امرونی عنایت الطاف ساخته او را مع اولاد او و اقربانش روانه باز نماندند و در آن ملک رفه سکونت و در آنجا خان ابدالی
را با برادرش احمد خان که بعد از آن احمد شاه پادشاه خواهند شد و قید غلجه بودند عنایات بسیار فرموده و فرموده و موجب فدا خو حال شان بجز
تسعین باز نماندند و شهر قلعه قدیم قندار را ویران ساخته شهر قلعه نو آباد و قباد آباد موسوم کرد و در آن حکومت خود نمود و قید میان ابدالی را
با ستد عالی ابدالی خان ابدالی و سایرین قندار را بحسب مرضی خود خلاص فرموده هر یک را بوزارتش رسانید و ایالت قندار را به عبدالغنی
الکونی عنایت نموده حکم کرد که ایالت ابدالی فوج خراسان و نیشاپور کوچیده و قندار و محلات آن سکونت کنند و غلجه و سبکی بجای
رفته و نیشاپور استقامت در زندگان زمان ایست و وطن قوم ابدالی قندار شده و اسباب این وطن و ماست شان برات خراسان
و بعد از نظم و نسق قندار ریاست نادری بسمت منهدمان متوجه شده دار و کابل گردید مردم آنجا بجزگ بیش آمدند بجزگ نادری و قندار

زاد کوه بره و نصب نموده از گولرئی کار بر اهل لشکر تک ساختند بالاخر شاه در گامی میس آنچه بلازمست سیدالین یافت و از آنجا موکب شاهی توشی پادشاه
ناصرخان که از طرف پادشاه هندوستان صوبدار آنجا بود افغانان یوسف زئی و غیره را متفق ساخته و دره خیمه را بنده نموده مستحکم گشت تا پادشاه
بسبب بند شدن دره در کورتایک ماه چند روز آنطرف دره وقت شد و آخر الامر سردار نام افغان در کئی تا دره آباد و از دره هزار سوار از راه امر میوز
هندستان برده بود و نسبت لشکر ناصر خان رسانید ناصر خان جنگ کرده شکست یافت و مجروح بشکست شد و بعضی سوار آمد و چند نفر کشته شدند و هزاران فرار
لاهور بایالت پشاور و کابل سر فرار شدند چون رسیدن پادشاه در شاهجهان آباد مشهور است حاجت تشریح و تحریر آن نیست اینقدر برپای اظهار قوم
ابدالی که منجمله آن احمد شاه و زانی بود بقلعه آمده دور ابتدا بزرگان احمد شاه از اقلان که قدیم او او منشای شان بود بهرات رفته سردار و پیش قوم گردید
و نزد بعضی تولد احمد شاه نیز در اقلان شده بود در صومخسن همزه و از کور گوار خود محمد ملن بهرات و قندهار رفت و از احمد شاه در حضور پادشاه هندان بندگان و از دره
از چند نظر آمده مدام حضور پادشاه و پیمانده پادشاه از ایشان بسیار ارضی و خوشنود بود چنانچه اکثر دریا بهرام حضور امرا و ندائی خود میفرمود که در ایران و توران
و هندوستان مردی ستوده خصال مثل احمد ابدالی نیافته مدام و او را بزرگ سپهسوار ابدالی تجربه کار و صاحب کل زار از خیمه گاه و مسراره خود جدا نمی
روری پادشاه بر کسی زرنگار نشسته تفریح می نمود و احمد شاه بر روی او بآب استاده بود و پادشاه او را دیده فرمود که ای احمد پیش یا چون قدری
پیش رفت باز فرموده قریب تر بیا چون با آداب بجز تمام نزدیک تر رفت فرمود ای احمد خان باو باید داشت که بعد من سلطنت تو خواهد رسید باید که با او ملن
بخوبی پیش آئی احمد خان عرض کرد قربانت شوم اگر قتل کردن فدوی منظره است و حاجت فرمودن این قسم سخنان نیست پادشاه
فرمود مرا یقین است که تو بعد من پادشاه خواهی شد با او ملن نیکی کنی و حقوق من بجا نمی آید پس این سخن را شنیدند و در آن وقت که احمد شاه
توان نمود به حال احمد شاه کلام معجز نظام پادشاه را متفوش خاطر داشته و تو متفوش و گریم اولاد او را بسیار میکوشید و مشهد مقدس را باطل باخت
شاهرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن پادشاه که از ملن قاطبه سلطان بکیم نبت سلطان حسین معنوی بودند آشته خود محمد و معلون شان میماند و پادشاه
ابن احمد شاه پیر برین عهد و موافقتی نودی سپهر شاهرخ میرزا که کور از قید و بند قوم ایشان را کنانیده بشهد مقدس رسید و پادشاه یکی از خیرین شاهرخ میرزا از اجوت
درخواست برادران او بعد شری او عهد و حلقه خویشین خود ساخت و تقسیم تکریم اولاد پادشاه بسیار میفرمود تا سال یک هزار و صد و سیصد و هجرت همین
سنه که از خاندان احمد شاهی نسبت بدوران نادر می جاری بود

در بیان جلوس فرعون احمد شاه ابدالی بر سیر جهانبانی خراسان

چون بر مزاج نادر شاه بعد تحقیق مذاکرات بنا کردن فرزند سعادت خود ضاقلی میرزا را نبوی گشت و چهار غالب شده بود که از مردم قریبش افشارها
نی صد و هجرت قتل میرسانید بنا بر این مردم قوم او با علی قلینان حاکم برات سازش نموده بر قتل انجمن پادشاه و اهل مثال مسعود آلوده گردیدند چنانکه ابدالی
تا نادر می نئی افروزی فتح آباد و فرسخی جنوبشان بود در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاخره سال یک هزار و یکصد و شصت هجری محمد خان قاجار از ابانی
بوسی بگیا را روی افشار علیانی و کوه بگیا افشار روی بصلحی محمد صالح خان قرقولوی و محمد علی افشار روی کشیک باشی و غیره جمعی را کشندگان که پادشاه
ایر و دولت نادی بود بوقت نیم شب اخل خواگاه شاهی شدند و سری را که بسجود سرت عالم گردن کشان جهان بود بریدند و در روی معالی انداخته
بی چون کمان سلطان ساختند در آن صحن یکی از تمام حرم سرای نادی احمد شاه ازین حال مطلع نموده او سعید پادشاه سوار دست ابدالی مسلح و کمان تمام شمشیر
پان سوار تبار با توجی از بلبله او باش افشاره و نموده انگیزان از باشیه جنگ بدل نموده آن گروه از پیریت ابدالی و اهل دولت و پادشاه و پادشاه
نقل است

سابق ازین سال صد پادشاه نام دروشی و یکسکاهی لاهور در روی نادر شاه اند که سربازهای خرد و را از کسان استوار کرده بسیار بسیار گران

به مثل خندان ربابی شغول میماند هرگاه احمد شاه برای سلام و شاه از آن راه میگذاشت برورش مذکور هم سلام میکرد و در این میان
 ربابی سلطنت توأم احمد شاه ازین سخن اعتقاد تمام بخداست آن که در پیش داشت چنانچه در وقت مقتول شدن نادر شاه تن در پیش او بر کف
 بختند و روانه شد بجلالوت و تهوری تمام از آن مکان پیش و فغان خود را بگنا کرد و چون یکدو منزل از اردوی نادر می بردفت آن در پیش
 احمد شاه را گفت که اکنون تو با شاه شو احمد شاه گفت حضرت من لیاقت سلطنت و سبب خست آن ندارم در پیش مذکور حفته از کل ساخته
 دست احمد شاه را گرفته بران نشانید و گفت این تحت سلطنت است و گاه پسر بر پیش گذاشته فرمود این جنیه خلافت تو و تو پادشاه درانی
 از اردو شاه تو هم خود برانی که بابدالی شهرت دشت لقب ساخت خود ابا احمد شاه درانی موسوم فرمود از همان میان سه چهار هزار کس برای خود
 باقی می ماند خطاب شریک الموزاد و تبه بلند وزارت سرفراز بود و سردار جوان خان اباخان خان و میرزا حسن و سبسا لار و شاه پسند خان با امیر لشکر و همچنین
 پسران از افراسیاب و صدها جنایت و مرآت بلند ساخت و از آنجا کوچ کوچ بخواهی مرآت رسید و از آنجا بی آنکه تسخیر شهر و قلعه بد راه مرآت رفتند
 بدالفر کرمان را بدو قندار آمد و سبب عدم تعرض مرآت آن بود که اعتماد بر مردم بهر ای خود داشت نمیدانست که موافق اینها منافق متضار القوی
 آخته یکی از سرداران مادی و ذاب نصران حاکم کابل و پشاور در زمان هنگام داخل ملک خود فراسم آورده برای نادر شاه می بردند چون
 بقندار رسیدند برای فتح ماندکی راه در آنجا چند روز تمام ننمودند که ورین اثنا احمد شاه در قندار نزول اجلال فرمود چنانچه سبب حکم سلطانی نیز
 گشته شدن نادر شاه و نوید سلطنت صاحب شامی بگوش صغیر و کبیر و بزرگ و پیر ساندید چنانچه نامی هزاره و اموال بهر ای ناصر خان در سرکار احمد شاه می
 ضبط شد و او چند روز نظر بند ماند اما آخره با رباب مجرا گردید و بعد از چند ایام بقولی گرفته و بروایتی بموجب حکم احمد شاه رسانی یافته در
 پشاور رسید و انواع خود را فراسم آورده بمصدر شورش گردید احمد شاه در قندار بمبراسم جلوس پرداخته هر یک از امر و نظامی خود را
 مرآت بلند و ناصب احمد و عنایات خلع فاشه و حیثه صرح سرفراز نمودند که بر وجه در اسامی و دنیا بدین مضمون مسکون شد
 حکم شد از قاور چون با احمد پادشاه بد سکرن برسیم و زرا از موج های تپا به ده در مهران عبارت کنده بود حکم شد با فتح احمد شاه در قندار
 و صورت مطاوسی در خاتم شریف منقوش کرده بودند شکل خاتم بدور و مطول صراحی تمامت شخصی از نظامی ناصر خان نقل کرده
 که رفتی من همراه آقای خود بد بار احمد شاه درانی و قندار رفتیم دیدیم که احمد شاه بر تخت نشسته و در پیشی سرو پا بر پهنه با تن عریان و جسم
 ناک دور و سارن خوابیده هر دم دست بگوش مینی احمد شاه رسانیده بسبت خرد میگشت و میگید ای افغان دیدی که ترا پادشاه کردم
 و احمد شاه باین نام سبگون با او کلام میکنند چون از مردم در می خانه حلال فلام در پیش استفسار کردم گفتند که صابر شاه نام دارد و همین
 در پیش بود که بعد چندی در لاهور میان خویش افرامی خود آمده بطور مجازیب رکوعه بازار آباد از بلند میگفت که من نشان و علمهای احمد شاه
 درانی را در اینجا استاد خواهم کرد در آن زمان شنوار خان ابن خان بهادر زکریا خان صوبدار لاهور بود از روی تعصب نفسانی و جهل و کلاهی
 آن در پیش منظم را قتل کنانید شاه درانی بعد از او انش بسیار تو قیر و عزت میکرد و شنوار خان نیز بعد قتل کنانید پیش روی شمشیر
 سرگردان بر ایشان شده جان داد با احمد شاه بعد از منظم و نسوق ولایت قندار و فرمانبردار شدن کل ایلات در آنیه بعد و موافقت لغزم
 تنبیه و تادیب ناصر خان و تسخیر ملک روانه کابل و پشاور شد چون رایات احمد شاهی وارد عرفی گردید حاکم آنجا که از طرف نادر شاه بود جنگ
 پیش آمده شکست فاش خود شاه حکومت عرفی را یکی از مستعدان تفویض فرموده متوجه کابل شد حاکم آنجا اگر گشته ناصر خان بود تاب
 مقاومت افواج احمد شاهی نیارده نسبت پشاور فرار نمود در آن هنگام احمد شاه با فرود دولت داخل کابل گشت و بعد از نظام آنجا بطرف
 پشاور توجه نمود هنوز در وی او در راه بود که ناصر خان مستعد جنگ شده اول بر سر عبد الصمد خان محمدی که از عمده سپه داران پشاور و وزیر ملک
 و آه خشونت با کربجانت شمال پشاور و ناصب شاه زده کرده است آمده چون یعنی جنگی خفیف نمود عبد الصمد خان بدایت حال تو احمد شاه بجایست

از دو آگر خیمه بطرف اردوی شاهی برودند ناصر خان بسیاری از این لشکران را باقی گذاشتند و در جهت که عید بصدور یافتن بیعت با پادشاه
 با سردار جهان خان و خانان که مقدمه همیشه با پادشاهی بود ملحق گشته بیعت او روانه نشا و گردید ناصر خان با بیعت آمدن فوج قاهره شاهی از
 پشاور گریخته و از گناباد بعبور ریای سنده کرده ملک حج هزاره پناه برد و احمد شاه با فتح و غیره و در این پشاور شد سرداران ملک و قوم خانان فوج
 پشاور بیعت شاهی پذیرفته و با پادشاه از آنجا برای تنگینه ناصر خان سردار جهان خان سپهسالار فوج خود با سپاه هزاره ملک حج هزاره فرستادند
 هزاره کور عبور ریای سنده نمود ناصر خان تا بقاوست در خوندی سمت لاهور گریخت مال بسیار بنعمت در دست افواج شاهی افتاد و در جهان خان
 مظفر و منصور در جهت نمود و پشاور رسید و اصل اردوی شاهی که پادشاه بسبب بعضی امور ضروری پشاور در جهت بقدره فرستاده بعضی مالک حاکمان پشاور

دیوان توجیه فرمودن احمد شاه درانی بطرف هندستان

چون احمد شاه از انتظام ملک قندهار کابل و پشاور و بعضی از آنکه خراسان فراغت حاصل کرد قصد هندوستان را پیش نهاد و خاطر عاظم نموده و در سال هجری
 بانو بی جزا و سرداران مدار که قریب دوازده هزار سوار بوده باشند از گناباد قلعه بر سر تپه تا از دیای سنده و دیای حیدرآباد که اعظم دریای خجاست برای آنجا فرستاد
 و در لاهور شد چون در آنجا شهباز خان از خان جهان و کریم خان پشاور و زاده قندهار و نیکان از ری و صوبه بروجی خان از بلاد کمانی جنگیده و او را به بیعت داده ملک
 و محتاج جمع اموات مالی بگلی شده بود و عهده استی تمضمض و در لشکر شاه درانی بحضور محمد شاه پادشاه هندوستان نوشته شد عیای امداد و کمک نمودند و فوج
 از ستا بجهان بابو و در زمانه نشده بود که شاه درانی و فوج لاهور نزول اجلال فرموده شهنواز خان از بیعت فوج رانی بی جنگ و جدال و آینه شایه جان باز
 شد مال اسباب آلات حرب از قسم توپ جزایر شامک یعنی زنبورک باها و غیوه که دلاور گشته رفته بود و بضبط سرکار شاه درانی در آمد و جنو
 و با و غیره و راجگان کوستانی و گلدار بحضور شاهی فرستاده مطیع و منقاد شدند و سرداران رعایای کل پنجاب و تیسران پنجاب حلقه اطاعت با شاهی
 گوش کردند محمد شاه پادشاه استماع خبر ورود شاه درانی دلاور شهرزاد و عالیجاه احمد شاه خلف شد و در اسامع نواب قندهار و تیسران در رسالت خواب بود منصور خان جنگ
 و عمل امر اعظم دولت خود که قریب دصد و پنجاه بود باشند بیعت افواج بسیار و توختا تشبیه از پادشاه درانی نخست بود و کسری سکر را بر سر خود
 که سده راجهای هندوستان بود فوج کثیر فرستادند از طرف سرسند شل جمال خان تالبری و رای گلدریس و چکوان در لشکر جات فربا و تیسران و غیره
 در شهر تها و حاصره شدند و بعد از آن فیض احمد خان پسران علی محمد خان و بیایه که بطرف درغان پشاور تها پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه
 و چون افواج هندوستان فوج سرسند رسید علی محمد خان و پسران از طرف پادشاه هندوستان حکومت سرسند و شت استماع خبر توجیه شاه درانی و برای تها
 عبور نموده از راه سهارنپور و آینه اوله و سوبلی که هر طرف خود کرد و در جواب قمر الدین خان وزیر حال انتقال حرم سلطی خود و امیر عبد الرحمن فیض احمد خان پسران
 رسیدند که در قلعه سرسند حفاظت گذاشته خود بر روی فوج بحر ابراج متوجه و در شهر شاه درانی استماع خبر لشکر هندوستان را شت او چون برقی بود و در شهر
 و جلالت تمام قلعه تصرف کرد و مال اسباب بضبط فرموده میان علی محمد خان از غلامان اسباب همراه گرفته اردوی خود را در سرسند گذاشته و سردار عبد الرحمن اردو
 را حاکم آنجا ساخت مقابل لشکر هندوستان شد بجز شنیدن این خبر نواب قمر الدین خان سرسند شده و آینه سرسند گشت مطلقا عسکرن در قلعه بود که شش و
 از آنجا واقع بود و در چند جنگ تراوی میان ماند از کسری سنده سوار همراه افتاد و هزار و بیست مقابل فوج درانی در سرد و شت فوج ابدالی سوار
 بلخیت کسری بود و در مقابل خود نفس راست کرده در اردوی تها کردید که قوم راجه بیعت بعد از آن سو پیشین از میان جنگ شکر زنده الغرض تا
 شانزده روز مکرر جنگ گرم ماند تا اینکه در جنگ صعب از صبح تا شام واقع شد و هزاره از در جنگ متفقون مخرج کردید و در جنگ یک و در جانب
 فوج تها درانی در حیره نواب قمر الدین خان وزیر رسید کار او تمام ساخت این و در او از ابرجیات قدرت شاهی شد که اوله چندین هزار خیمه گذاشته
 چون اصل لگهان تا سربوز رسید و در حال سربوز معروف به سربوز لاش بدیده کردی زاری غار نالو احمد خان پسران شمس الدین پادشاهی

که مرد متوسل صاحب بصیر بود بهماشیر حسین الملک یعنی میر سونو مذکور بود و پخت که این وقت گریه زاری نیست بر خیزید و مردی که سمت بسنه باغبانیم جنگ کنید و او را شکست و بسینه الغرض حسین الملک خبر فوت وزیر را مخفی کرده با تمامی سرداران فوج سوار شد و فوج درانی متقابل نمود و جری صاحب اتفاق افتاد و از اینان در عین کارزار چندار با جان را که در ضابطی موافق شهنوازخان صوبدار لاهور بدست شان آمده بود بسبب استنسن طریقه سردارون آن دی آنها را بطرف فوج خود کرده یکبارگی در همه آتش در دادند با نهامی مذکور لشکر درانی گردش نمود چون برقی سوختن شروع کرد در اینان بموقع این بصیبت از غایت بر این میگردد و میگفتند که این لایمی است از نیندستان آن شاه کوشاه کویگیو یعنی حضرت پادشاه پارسه جو غرض تمامی انتظام فوج در اینان بر هم خورد و احمد شاه بلا حمله حق در اینان بخت قدم ماند و سلطان معصم شکن را قول بسته مع سپهران علی محمدخان بطریق بیخبر روانه ولایت شد و بعد از آنکه خان اردو با شاهی از برهند روی شاهی او میان قول خود گرفته تعجب شاه روانه گردید و هیچ تدبیری از لشکر هندوستانی چنان نداشتند که بر روی شاه درانی دست انداز شود مگر میر سونو حسین الملک تعاقب شاه نموده بدلاوری تمام بلاهور رسید و باقی فوج با شهنزاده احمد شاه بدرا بخلاف شاه جهان آبا و مراجعت کرد در آشنای راه خبر شهنزاده رسید که محمدشاه پادشاه جهان بچی تسلیم شد اول از همه این خبر در حشمت اثر صفد جنگ سید او بحضور شهنزاده و فرشته بعد او ای لوازم تعزیت و شکرانها تمام قدرت سلطنت گذرانیده عرض نمود که خلافت بذات ببارکات حضرت مبارک باشد از انزان نواب صفد جنگ بیایند اعلامی وزارت رسیدند و سابق میر آتش جنگ پادشاهی صوبدار ملک آو و واقع بلا و شرقیه بود و بعد و بسیر نمودند که صوبداری لاهور و ملتان مقرر شده فرامین بحضور احمد شاه پادشاه صادر گردیدند و نیز میر حسین الملک پادشاه پادشاه لاهور قیام نموده و بنظم و نسج آنجا پروا خسته تمام ملک پنجاب را تحت فرمان نموده شمس احمد شاه درانی بحرات و ولایت تمام مع جزو کل اسباب بند و گرفتار داخل قندما گردید و باقی فوج دارودی او که در سرهند گذاشته بودند نیز در آنجا رسیدند § § §

و بیان غم نمودن احمد شاه درانی بار و دم بقصد تسخیر هندوستان و مراجعت نمودن پنجاب

چون رفتند این خبر بسیم شاه درانی رسید که نواب قمرالدینخان وزیر بصیر گویه توپ شاهی محمد شاه پادشاه هندوستان با جمل طبعی ازین جهان در گذشت بسیار افسوس کرد که اگر انحال مراد در هند معلوم میشد بی انتظام نمودن الملک برگردم مراجعت بقندما نمیکردم آبش حال پادشاه درانی با ایالات و حشامات ممالک مجرب خود و با سامان و قوکر تمام و فخر ثانی روانه هندوستان گردید و فضایی لاهور را مخیم سرایجات خود ساخت سیر منو صوبدار لاهور سامان جنگ همی ساخته آماده حرب گردید و کوره مل کمتری دیوان خود را مع افواج سمت شاهده که دو کرده از لاهور نزدی درامی راوی واقع است رخصت فرمود دیوان مذکور جنگ اخیر کشته شد و مردم فوج حسین الملک بر میت خورده داخل لاهور شدند در انحال میر سونو در قصد جنگ با شاه درانی نگزیده بود شاه و لیجان وزیر پارسه کس از رفقای خود بلاست پادشاه موصوف فانز کردید احمد شاه درانی از راه مطایبه از میر سونو پرسید اگر من بدست تو می افتادم با من چه سلوک میکردی گفت میر حضرت را بریده بحضور پادشاه میفرستادم شاه گفت که اکنون تو در اختیار هستی با توجه سلوک نایم حسین الملک میر سونو عرض کرد که اگر پادشاه رحیم در بیم هستی بخش و محضرت تمام بقرا و اگر جاز و نظام و بر جی کیش شاه از مخنان در است گویی او مسرور گشته بسیار توجهات بحالش مبذول داشت و غیبت خطاب فرزندخان بهادر رستم هندو بعبای خدمت فخره اسپ خاصه شمشیر سرفراز فرمود و نسوچیان را بر راه او کرده حکم نمود که احدی از قشون شاهی در لاهور نزود بر سکنای آنجا مستم نعدی نکشند حکومت و ریاست معین الملک بستور در لاهور برقرار ماند معین الملک نذر اند که لائق حضور پادشاهی بود داخل خزانه عامه نمود با نظر پادشاه درانی مختار تمام صوبه لاهور و غیره بدستور اند و انتظام صوبه ملتان نیز در همین سفر صورت بست و خود احمد شاه از ملک پنجاب مراجعت فرموده داخل قندما گردید و هر دو صوبه یعنی لاهور و ملتان داخل ممالک خروسته درانید درین یورش گشتند و احمد شاه در قندما شهر نادر را بر اویران ساخته شهری دیگر موسوم به شرف البلاد احمد شاهی قندما بنا نمود و چنانچه حال چنانچه احمد شاهی قندما را بدست و شهرات که از عمده بلاد خراسانست نیز در تصرف اولیای دولت در آنجا قندما شهنزاده

اینها آن بشایع میزبانیه در شاه گدشتند بعد چند سال در محبت احمد شاه درانی و قندهار معین الملک میرزا مرضی معینه در لاهور قضا کرد و مغلانی بگم
 زوجه صوبه از تنونی مذکور ملک فوج را در اختیار خود کرد و بهکاری خان بدوشن الدوله بطره بازخان مرحوم را که مختار بود الهام سرکار حسین الملک بود
 اینکه شوهرش را زهر داده کشته است بمقتل رسانید و خود مختار تمام امور مالی و ملکی گردید و او سید بگ خان که از ملک و آب و دار و لاهور است مغلانی حکم از او
 متوجه شده دو دست فوج را با بساطت سردار جهان خان خاننجانان بهما و از قندهار طلب نمود ازین وجوه در ریاست و صوبه داری لاهور و فوج و قندهار

در بیان توجه احمد شاه درانی در فوج سوم بطرف هندوستان و رسیدن او تا شاه جهان آباد

چون خبر وفات معین الملک میرزا میرزا بی انتظام لاهور ملک پنجاب مسیح احمد شاه درانی شد با عساکر بسیار از قندهار منت فرموده وارد لاهور شد
 مغلانی بگم بدو لاهور در خان مذکور اراوت بحضور پادشاه هم رسانیده همراه روی معنی گردید چون پادشاه بیخار کوچ کوچ از راه سرسند لاهور احمست
 احدی در این فوج در خلافت شاه جهان آباد گشت نواب نجیب الدوله بهادر قریب بکر نال بلازمت والا احمد شاه مستفیض گشت و عاود الملک غازی الدینخان
 وزیر مع عالمگیر ثانی پادشاه هندوستان بطریق استقبال فرستاد و قریب یک دهه کرده از شاه جهان آباد سمت سرسند است با احمد شاه درانی ملاقات نمود احمد شاه
 بسیار تقدیر و مهربانی نسبت عالمگیر ثانی مبذول داشت چنانچه اتفاق یکدیگر داخل دار الخلافه مذکور شدند احمد شاه درانی بود سینه سردار جهان خان انتظام الدوله
 خاننجان سپهر الدینخان وزیر خواجه و حمل یک در پی طلب فرمود تا او را منصب علوی وزارت و دارالمباحی بمقتضای فریاد انتظام الدوله با وجود طلب کثرت
 شش و نخل اکان فرموده بدون آن اقبال نمود سردار مذکور واسطه و مربی انتظام الدوله بود ناخوش و ناراض شده بحریم خان خواجگه سرسری فرمود که مال و مال
 این مرد را بختس نمود و مکانات او را کرده در خزانه شاهی داخل سازد چنانچه بعد بعضی گذردن مکان انتظام الدوله اشرفی دو کرد و روید از زیر چوخی بر او کرد
 روید را دیگر اجناس مثل جواهر و ظروف طلا و نقره که بر آمده بود آن همه در خزانه احمد شاه درانی داخل گردید بعد بصالح و ششوه عالمگیر ثانی بیخار
 در وانه هر یک از امر در و ساو تجارت و جمیع اهل دول نشانند تا از تحصیل نموده داخل خزانه شاهی سازند مغلانی بگم زوجه میرزا شکر کور که واقف
 از سال امرای دار الخلافه بود احوال هر کسی از سردار جهان خان ظاهر شود و خانههای مردم آنرا راج میکنند علی الخصوص خانمان ترالدینخان
 وزیر خسرو ابا کل در قسم نمود و جواهر و غیره در سرکار شاهی ضبط کنانید و شوله پوری بگم زوجه ترالدینخان مرحوم که خوشداس بود بدید کرد و
 بتکلیف جبر تمام زوجه را گرفته بجز آن شاهی رسانید در دبر روی او جهان ششمه عرض حال سکنه شهر می نمود غرض که مال عشقار از دار الخلافه شاهجهان
 بسطت سرکار و زانیه در آمد و تشوین در اینه بالمال ملت شد و قریب چهل روز احمد شاه درانی در دلی مقام نموده حضرت بگم صاحب صید محمد شاه را که از
 بطن صاحب محل بود بصالح عالمگیر ثانی لعقد خود در آورده سر فرخواستین حرم فرمود و دختر عالمگیر ثانی را بانیمو شاه عقد نکحت بست را بطه
 کجالت و قربت را باخانمان تیمور پسر استوار ساخت مقارن این حال حکم برای قتل کردن شهرت را بسردار جهان خان صادر گشت سردار مسطور به حمل بر تخت
 سبکگستن اصنام تقبل عام بنود اینجا چندان پافشر که تا حال زبان زد خلاق است و عاود الملک غازی الدینخان از شاه درانی گردان
 شهر شهرت سردار جهان خان حسب حکم تنها از شهر بجنوب شاه حاضر شد و شاه در لیخان وزیر را حکم برای ضبطی اموال متهم از شاه گردید گویند
 که اول عاود الملک از دار الخلافه در بهرت یور فرشته خود را مخفی ساخت و در ایام قتل شدن متهم رسیدن نواج قاهر تا اکبر آباد توینت هر شب بر او انجام
 گرفته و فریخ آوارفت و شاه لیخان اموال از متهم ضبط نموده در جهت بدار الخلافه کرد و احمد شاه بجای از خرف پا و بخانه امر او رسا و غیره نگاه داشته همه بر سر
 آورد و محمد عالمگیر ثانی را پادشاهی بدستور انتظام الدوله در سلف ترالدینخان وزیر او پادشاه مذکور نواب نجیب الدوله را میرزا امیر الامراتی سرفراز فرموده و حضرت
 پادشاه موصوف گذاشت و خود مع نوب و سان جلیباب صحت با فتح و فیذری و با مال و دولت بسیار و جاح حشمت بشمار روانه ولایت شد و در
 افغانی راه عبد الصمد خان محمد زکی را بکلون سرسند سردار جهان خان افغان ابدو داری و آب سرفرازی بخشید خود داخل بازار سلطنته لاهور شد و پادشاه

خلف خود مدینا بت خویش و سردارها نجات سپسار از انبیا بت شهزاده با فوج قلیل را بهو تقدیر فرود حکم شد که شرفا و پنجای ملک پنجاب در غیره امر تقدیر است این ملک
فردان شاهی مسلک گردانند و بندهای در لسانی را بصورتی کشمیر ممتاز فرمودند و بعد از آنکه دست و پا را از دست امرت سر و اندام تجارت و مهابت آنجا قتل کردن که بدین
روایت تقدیر کردید

در بیان قریح خلل و فتور و ملک پنجاب کل هندستان باز مراجعت نمودن شاه درانی پیر

چون مردم پنجاب و سرداران آن ملک بدینکه شاه درانی بولایت نیت آید بیگمان که از عمره سرداران صاحب تدبیر و جوی بود از خوف افواج درانی چندی در کوهستان
شمالی خود را مخفی داشته و در انتظار فرصت نشسته بود تا اینکه قالیه یافته با سرانجام فرزان بود که پخته بسیار بر سر تپه شاه و سردارها نجات رسید قیامین
جنگهای متواتر واقع شد همچون سردار کور از باعث قلت فوج ولایتی اقلی مردم نوشکر داشت هندوستان بر فوج حریف غالب آمدن نمیتوانست
نچار شهزاده تیمور شاه را همراه گرفته و از لاهور برآمده در جهات محل زمین بلبل و غیره لشکر و سپاهال بسته منتظر نزول رایات عالیات بود که آونید بیگ خلل داخل
لاهور شده خوابه مرزا جان را از طرف خود صوبه را را نجات عین کرده خود بر سر سران از خان افغان که از طرف شاه درانی حاکم دو آب میان دریا سیاه
و ستیج بود وقت و فوج بسیار از سکهان نیز سیر گرفته غرض که سران از خان مگور قریب جانند هر از آونید بیگ خان شکست فاش خورده تباہ شد و خان کور
بعد بند و بست روانه سرسند گردید و در آن خلافت و ملی چنین واقع گردید که عماد الملک مراجعت احمد شاه درانی را شنیدت شمرده سرداران احمد شاه
را از قوم مرهتیه مثل کهنوار و صوبه از طهار و جنگور و او و پاپیش که پس سالها در سرحد کور بود و چون طلب بود و چون مل جانش که از باعث ضعف سلطنت سلاطین هند ملک بسیار
در تصرف خود بوده و چون سالن شده بود نیز رفیق عماد الملک گشت و سرداران مرهتیه فرا هم شدند مع فواید کور اول بر سر پنجاب آمدند و در ملی سیده سید کور کشته
نجیب الدین سبب کثرت فوج حریف تخصص گردید که جنگی بر سر عماد الملک مع سرداران مرهتیه شهرهای محاصره نموده هر روز با توپ و تفنگ جنگید و مردم مرهتیه
سردار بند نموده تا اینکه عماد الملک نجیب الدین پیغام فرستاد که مرا با شما کز نیست باید که از خلافت را گذاشته بطرف ملک خود بروید کسی با شما نماند و مرا هم نخواهند
نجیب الدین همچو گذشته بطرف سهارنپور روانه گشت و عماد الملک مع سرداران مرهتیه داخل شهر گردید و درین اثنا آونید بیگجان هم در سرسند رسیده بودند
فوج مرهتیه را برای درخواست نمود و دیگر سرداران که من با افواج کثیره داخل فواج سرسند گردیدند عبد الصمد خان محمد زنی که از طرف احمد شاه درانی حاکم
سرسند خلی مردجری او تو و مشهور بود بود خیال بر قلت سپاه خود و کثرت فوج غنیمت کرده در جنگ مرهتیه مستعد آماده گردید درین وقت آونید بیگان هم
در سرسند رسیده شریک مرهتیه گشت و عبد الصمد خان شکست خورده و شکست خورد مرهتیه سرسند و توابع آنرا آخت و تاراج کردند و از آنجا تمامی فوج متوجه
لاهور شدند و بعد بند و بست آنجا در مقام چار عالی بر سر شهزاده تیمور و سردارها نجات از گمانه یورش گرم ساخت سردار کور هر چند در بهای رستمانه کرد
فاما کاسیاب فیروزی نگری و ناچار کجیا ال ایکه فوج ولایتی قلیل و اعتماد مردم نوشکر داشت نیست سبب او شهزاده گرفتار شود و بوقت نیم شب فوج ولایت را
همراه گرفته بهمانه شب خون زدن به فوج غنیمت مع شهزاده رونده ولایت گردید و بعد عبور ریای سنده داخل پشاور شد چون اینجانب فوج غنیمت رسید
تمام فوج خود را بر روی شاهی و سپاه هندوستانی بختی بسیاری را قتل نمودند و سکهان مسلمانان را گرفته مالات امرت سر را که احمد شاه
درانی آنرا از انواع خسر و خاشاک پاشته بود و از آنها بصره شلای و زور بقدمی همان کنایند و بسیار اندواضرا مسلمانان رسانیده کثیری
را بکشتند آونید بیگجان و مرهتیه بر سرداری آنک رسیده پاپیش را با فوج سنگین حد در می کشیدند تا فوج ولایت را از عبور شدن دریا نماند
و نگذارد که احدی از دریا عبور کرده قدم بسمت ملک پنجاب و هندوستان نهد و باقی سرداران مرهتیه و خان کور و سرسند رسیدند و در آنجا
خان مقدم اند که در آنجا توقفت و زبیده حکومت سرسند را بعد یون بیگ خان داده خود مراجعت ملک دو آب کرد و سرداران مرهتیه روانه هندستان
شده بعیت عماد الملک نواب نجیب الدین را در مقام سکرانال محاصره نمودند و شورش عظیم بر سر طرف هندستان برپا ساختند

سردار علی تاج احمد (تاریخ قزاقستان) علی اکرم غلجی

زبیران قسری احمد شاه زبیرانی نوبت چهارم هندوستان باقیستون فرزان ساری تنبیه تاویب کشانی

احمد شاه زبیرانی با جماع انبیا و حشمت نامور یعنی هزاره شکر آمدن سردار جهان خان مع شهنشاه تیمور از لاهور رسیدن سرداران سرشار با افواج کثیر و در آن وقت
 در محاصره قتلگنج نجیب الدوله و غیره سوانح و حوادث از عرائض نجیب الدوله بسیار متناسبت و طویلی گردید در جهات استعجال با فوج عدوان سفل سفل
 هندوستان کوچ نمود و در شهرهای پیشین در خبر آمدند شاه و ریاضی ملک و ملک پنجاب گذارشته مع سردار خود و باقیقیل روانه شاه جهان باوشند قضاوت و بیان
 ایام و نیزه گنجان رخاقت و زبیران نجیب الدوله در مرطبه معیت عماد الملک آمدت و در سرکه جنگ جدال گرم ماند گویند که با وجود کثرت افواج و کثرت غلجی و غلجی در
 تا اینکه عماد الملک نواب شجاع الدوله نوشته که شاه هم آمد شریک با شعوبه با اتفاق یکدیگر این اتفاق از میان بگذشت با نظام امور سلطنت پر و از بیم بطون
 دیگر خط نجیب الدوله در نوبت شجاع الدوله رسید که من احمد شاه زبیرانی را از ولایت طلبید ام اولی و نوبت است که انصاحب در وقت غزاد من کند وقت
 ورود موکب شاهی به ملازمت او فاخته شود که ظهور این معنی در حین او شاه مستر خواهد شد نواب شجاع الدوله که صاحب عقل و شعور بود و همیشه که عماد الملک غلجی این
 مردی فسد و بد طینت است چنانچه کیجا جنگ از خان افغان و دیگر تمامی فوج هندوستان را برای امور ریاست نواب صاحب صوف آورده بود برای
 نواب مدوح در وقت و نظمندی در اکا در زبیران و حکمت علی با نواب سعد الدوله خان سپهر علی محمد خان و سلیم با هم تبدیل و تار که رسم و یار هندوستان ساخته
 و دیگر سرداران زبیران و سلیمه مثل حافظ رحمت خان دوندیجان برادر عمه او حافظ الملک و صوف و سردار خان بخشی فتح خان خانانسان را با خود میبرد
 از لشکر عماد الملک فوجیکه بر او آورده بود انان یافت که حاصل گنجانی شرف و فتنه انگیزی عماد الملک موافقت نمودن با نجیب الدوله است چنانچه در عین وقت
 جنگ در سکر تالی رسید که یک خان فخر که زبیران نجیب الدوله با داد و احسان نواب شجاع الدوله مرطبه را به نوبت داده بود و گنگ نمود چون خبر شریک شدن شجاع الدوله
 با نجیب الدوله رسید احمد شاه زبیرانی تا لاهور و عماد الملک و دیگر مرطبه رسید عماد الملک نجیب الدوله را عقب گذاشته بشاه جهان اباد آمد و زبیرانی تمام غلجی
 عالمگیر ثانی که باو شاه هندوستان بود و انتظام الدوله سپهر قدر الدخان وزیر حال خود را بکلیه اینکه با او شاه زبیرانی نوشته بود و سعادت مراد
 حضور او اظهار و تحریر بسیار مکرر و فریب قتل گناهند و جنگ او مرطبه فوج جزار خود را برای امرای انتخاب کرده از سمانچه برای مقابله شاه زبیرانی سوانح و اتفاق
 خود آورده و نوبت بعد عبور نمودن در ریاضی جن متصل گنج پور با و تا پیشین سردار مرطبه که او ملک سفول شده می آید ملاقی شد گویند که پیشین در قور مرطبه
 خود را مع صدیون گنجان صوبدار سر مرطبه که او فوج بود و شاه جهان اباد و نواب شجاع الدوله بهادر سکر تالی رحمت بصوبه آورده که چون فوج بر اهل شاه بقایه
 افواج مرطبه اناناب تقاوت فوج ولایت و خود نیافته است شاه جهان اباد اگر غلجی و احمد شاه زبیرانی را در می نمودند سمانچه مرطبه و در سکر تالی ساری استغاب شاه زبیرانی
 شرف ملازمت دریافت یعنی خلعت فاخته اسپازی فرس از پشت بر چیده بود و سرداران انان که در کثرت مثل حافظ رحمت خان بهادر سکر تالی خان پور و
 و غیره برای عقبه بوسی را روی شاه سینه و از انجا حکم شایع چون شاه جهان اباد روانه شد مرطبه که او پیشتر درین شهر کناره ریاضی جن سکر و در حال بسته بود و جنگ
 و جدال آغاز نمودند و سلیمه بسبب بیاد و بیاد بودن از زبیران سوانح مرطبه جنگ آمد چنانکه نام جنگ خود وی از جنگ نوبی تافتند شاه به یافت انحال برای ملک
 روبروهای پادشاه فوج از درون نبود که ما حکم فرمود چنانچه زبیران جهان حصار از شتران ساخته بزبون نوبرک مشغول شدند زبیران و شاه جهان اباد که در حاکم و ان غلجی
 دیاری جن که در پشت مرطبه او نوبت بعد از شتران نبودن است بطشیر بر وجه جنگی عظیم کرد چون تا پیشین درین جنگ مقتول سید لور را برید و چند شاه زبیرانی برید و جنگ
 که سردار عماد مرطبه بود و نوبت شد و هزاران مرطبه کشته خسته گردیدند فوج شاه مظفر و منصور کشته و در ان هنگام عماد الملک و دیگر سرداران مرطبه دست و پا کم کرده از
 در آن خلافت و بی گنجی که بیگانه پیش سرجل حاجت فتنه چون احمد شاه اخل در اختلاف شاه جهان اباد شد فوج زبیرانی دست فتنی برکنای شهر و بی دراز نمودن مال خرم
 را زور تعدی میگرفت گویند که در درون حشر بر پا و نوبت است موسی اهل شهر از دست قوم بدالی که در محفوظ اند زبیران حکم شاهی کل فوج بر اهل شهر
 شهر زبیران گرفتار کرد و بی امله باقیان کان شهران حاصل شد چون بعد مقتول شدن عالمگیر ثانی با صلح نواب نجیب الدوله به لور جانده شاه زبیرانی غلجی و غلجی و غلجی

مردم که بوسه شمر سوادغانی از پادشاهان آواره شدت غربت شده بطرف صوبه بهادرنگال رفته بودند و بعد از آنجا به نجات بر تخت خلافت نشاندند و سکه خطبه
 عام علی گوهر شاه عالم در آن دایره بود و در همان زمان شاه موصوف از اهل شاه درانی نمود شاه بسیار شفقت و عنایت بحال شهزاده ولیعهد فرمود
 و اجماعی همه هندوستان مثل راجه جی پور و ماژ و اورو و غیره خبر دور و موبک شاه درانی در در آن خلافت و بی شهنیده با سال نذ و در و کلا همه سطح
 و ستاد گردیدند از آنجا انوار درانی مشهور ملک جات متوجه شده بکول که ثابت که در نام دشت و سورج مل جات نام آن را آرام کرده نموده بودند
 و در دشت شانزده روز قلعه مذکور را مستحضر در آورد در آنجا هم مال و سبب بسیار که از سورج مل جات ذخیره بود بوضبط سرکار شاهی درآمد و حافظ حرم سلطان
 بموجب ستادهای عماد الملک جات نزد شاه دشت تا واسطه حضور حرم شان گردید که درین اثنا موسوم برنگال در سید شاه درانی مع سرداران افغانه
 که در انوین شهر تا گذشتن موسم با پیش بهادری لشکر فرمود و در همین مقام نواب شجاع الدوله بهادر و نواب احمد خان بنگش باون هزاری
 از فرخ آباد بلازرت مشاه رسیده شریک کتاب و شدند نواب شجاع الدوله بهادر بخطاب فرزند خانی سید بلند شد **ط ۱۷۱۲**

در بیان آمدن لشکر مرطه بقصد زرم با احمد شاه درانی به سرکردگی بها و دیگر سرداران

چون موسم بهارات اقتضایافت افواج مکن مانند دریای تواج پیش از مور تلخ با نامی ساز و سامان حرب برای انهدام بنیان اهل اسلام و محاربه
 نمودن با احمد شاه درانی غرم هندوستان نموده بنواح شاهجهان آباد رسید سرداران جمله بن فوج بسیار بود و خصوصاً سردار سرداران
 جنوب روید سپهسالار قوم مرطه بها و نام داشت دیگر سوادان او سیر باجی او که سواد کل قوم فوج مرطه بود و جنکورا و صوبه بهادر و شمشیر بهادر
 سیر باجی را و مذکور که نادرش و خود هم مسلمان بود چه در قوم هندو رسم است که اولاد خود را بهر که از نظرین سیر پیدا شود مسلمان می کنند و دیگر
 ابراهیم خان کاردی با فوج سوار و دوازده پیش که در سر بلین شان هزار سپاهی با بندوق چاقای می باشد جنگ این مردم بطول اهل جنگ است
 و این ابراهیم خان مردی بود جری و شجاع و رملک و کن که بهادری و جرات آدمیلن کل مرطه مسلم الثبوت بود و سواد سرداران مرقوم نصی
 و چند پیش بود که در آن روز با چندان اقتدار داشت و کهنار و با قصد ضرب توپ که گول اندازان آن اکثر از اهل فرنگ بودند و دوازده هزار
 راوت و چند هزار بچه باز که ایشان در شمشیر زنی مشغول شده بودند و بسیار از یک سواران مشغول بودند و خاصان میوه مواجب شیر سیر و نه غلامه اینکه از سواران بود
 درین افواج چندان بود که خارج از حساب شمار است هیچ چشمی این قدر جمعیت سپاه گاهی ندیده و هیچ گوشه شلی آن زکری از کهن سالان زور کار بجز
 جنگ مهارت نشنیده این برگاه این مجمع کثیر باشکوه و عظمت از دکن قریب از آن خلافت مذکور و در گردید نواب عماد الملک بانی فساد و سوس طحیاط رفیق
 و پناهی این مجمع کرده قلعه اعلی را محاصره کردند و خواستند که آنرا بدست آرند در آنوقت نواب محسن الملک یعقوب علی خان بهادر که قلعه دار آنجا بود و بجز
 قلعه پر دانه جنگ مشغول گشت و این یعقوب علیخان از چند پشت و شاهجهان بود که بنا صله قصد و خواجه کرده کم در اندازد از آن خلافت مذکور است شرح
 واقع است سکونت داشت و قبل ازین برای سوال و جواب از طرف حافظ الملک رحمت خان بهادر زرشاه و لیخان وزیر احمد شاه درانی تو بحال
 وزیر مذکور نظر بر مقتومی که خان مسطور هم مثل او قوم بومی زتی داشت او را ملازمت شاه مرطه بقصداری دارا خلافت سوار از کسانیده بود که بهر
 برگاه مرطه از نو شهای متواتر کار بر یعقوب علیخان و سکنای حصار تنگ کرد و در خان مذکور حال تکلیف مردم قلعه دگشت فوج مخالفان معروض حضور شاه
 درانی و شاه و لیخان فرمود نمود حسب الا شاد شاهی بنا بر مصلحت وقت قلعه را تفویض کنین ساخت و در همین اثنا نواب عماد الملک و سورج مل جات
 بتقریبی که در آن معلوم نیست کوچ نموده بطرف برت پور که میرفتند و در آن مرطه بندوبست شهر دارا خلافت نموده شخصی اقلید را آنجا ساختند از فرط غم و
 و غموت زبان هتا و دیگر سرداران مرطه گذشت که بعد از فتح جنگ پادشاه قتل سرداران افغانه و انهدام بنیان مسلمانان سوادان و پادشاه هندوستان
 خواهم مسلمانان سنگین کلان که تبار و است در جامع مسجد گزشته مسیحی قوم نبود خواهم گرم و اندیشه بجای ملک نماز او را قوس بنید و خواهم نمود بهر حال خواهم

حق تعالی آن همه را نیست و بنا بر ساخت بعد کل سواران دکن مع فوج بر کجپوره تاخته قلعه آن را بعد کشت و خون بسیار بصرحت خود آوردند و بعد از آن
 جزای و میان قطب شاه و غیره سواران بسبب غلوزی نجابت خان زیدار و رئیس کجپوره که بوقت رسیدن فوج مرسته در دره قلعه را بر سواران
 مذکورند ساخته بود و مقتول گردیدند و آخر نجابت خان را هم با اولیای سیاست و مذلت گشتند چون خبر عورش افواج هر سه بمسکت کجپوره بر سر راه
 و ازین سبب شاه سردار از انوب شهر مع نجیب الدوله و حافظ الملک و جناب المدخان سپه سالار محمد خان در مهله بقصد تیزی و تاویب قوم مرسته منصبت فرمود
 و بر گاه سوک شاهی در انجای راه بمقام با کبشت رسید معلوم شد که سواران مذکور اند است و کینان مقتول شدند شاه بسیار رگمته و متالم شده خواست که بر
 کردار خود را آن طرف و ریای جنم رسانیده بر سواران هر سه بگذارد حسب الطاق و ریای مذکور حسب قریب ایام بارش بر سر طغانی و بهم رسیدن کشتی بازی
 عبور افواج ولایت و مند و ستانی و شوار بود گویند خود شاه بر لب ریاست و تیری از ترکش بر آوردند و چیزی از آیات کلام ربانی بران دم کرده در
 دریا انداختند بعد چهار هزار سوار از دشته غلغان که قریب شاه استاده بودند حکم فرمود که سیم الله گویان اسپه سالار در ریانداخته عبور در ریاندانند
 جان طرف دریا رسیده بطور طایر استاده شدند جز اگر فوج حریف بجد و بشمار در غرضه بست پنج گروه افتاده است دستهای مذکور بموجب حکم شاهی اسپه
 سالار ریانداخته عبور نمودند گویند که آب ریایا بجز کبیرین اسپه رسیده بود بعد حکم شد که هر سواری از قشون یک پیاده را مع قدری اسباب پشت
 خود نشانیده و اسبهای فضل بر پشت فیضان نموده عبور کنند حسب الحکم سواران افواج شاهی تمامی پیادای اردوی شاهی را مع اسبهای گنایند ملک
 مردم مند و ستانی تیر بهن طریق با قبال احمد شاه درانی که سبب حیم و کریم و مقبول در گاه ربانی بود برکت سیم الله عبور ریای رخا کردند

در بیان آغاز جنگ فوج درانی و دکنی

یون تمامی مردم اردوی شاهی از ریای عمیق عبور نمودند و در بر ریای سیم الله کبیر شکر فرموده قریب برای سینه مالک نزول اجلال فرمود
 در آنجا خبر رسید که قریب است و چهار سوار مرسته در سرای مذکور فوج ان بدست پیش جنگی فرود آمده اند شاه بادولت و اقبال بالای زمین پوشانیده
 تیر قریب فوج حکم فرمود شاه پسند خان را که جوان حسین الوجه و قوی الجمله بود بگذاشت بگذاشت استاده بود و ارشاد شد که ای شاه پسند خان فرود می
 تلبیه و تاویب این قوم که قریب فرود آمدند در دشت خامنه از آب بجا آورده مع سواران مرسته خود که قریب سه چهار هزار کس تخمینا خواهند بود روانه
 شد چون تقابل طرفین روی داد جنگی عظیم واقع شد آخر فوج مرسته تاب نیاورد و روی بغبار نهاد و شاه پسند خان سرای مقتولان را تراشیده بگذاشت
 دوسه سوار و ده کجپوره شاه گذرانید شاه این فوج اول را حال نیک داشت خان مذکور را سوار تحسین و آفرین فرمود خان مقدم اند که عرض کرد که قریب عالم قریب
 شوم امروز طرفه جنگ این قوم را خوب ریاضه آمد انشاء الله تعالی بافضل الهی و اقبال شاهی تمام ایشان بقتل خواهند رسید چون سخن بگفت سینه غرور
 سواران دکنی سینه تمام کجپوره کوچ نموده در میان کرنا و دکنی پست که از دلی جیل که به جانب مغرب فاصله دارد رسیدند در میان موجب حکم والا گرد و پیش لشکر
 را از کوب آغاز نهادند و چون کثرت سپاه و چشم و جاه گرد لشکر خود خندق عمیق کنده لشکر استوار ساختند و در میان بلند نموده توپها را بالای آن
 نصب کردند شاه درانی مصلحتی چند کوچ بطرف مغرب نموده اسباب با قتل از قسم خمیه و خرگاه و میان و گادان لاغر فرودگاه روی بگذاشتند و سینه
 و دکنی میگفتند که شاه همین قسم است که بولیت فرزند نموده خواهد بگذاشت چون خبر رسید که شاه بسبب اضطراب بسیاری از مرگت اسباب خود را
 جای فرودگاه خود گذاشته رفته آن گروه طلوع فرودگاه لشکر شاهی رسیده از اسپان و گادان و اسباب از آنجا بگذاشته گرفته بخشی و مجموعی کام روانه شدند
 ناگاه مترجمها تهاجمها در سپه سالار موجب حکم در جنگ قریب از میان کینان گاه نشسته بود بان که دانه نموده بر ایشان نمود احدی از ایشان که بفرودگاه
 نماند و اسباب مذکور آمده بود چنانچه اتفاقاً و الوقت ثواب شجاع الدوله بهادر از جنان راه میگذاشت سینه از کوب سواران که در میان
 پشت سوار سوار مقتولان از فوج مرسته مذکور گویند که سبب بگذاشتند سواران در آنجا رسیدند و سینه سواران سینه سواران سینه سواران

و دست بر کسی از مرتبه قبیل سرسبز دیدن نشاء سواران نبردستان که شریک اردوی شاه بود خبر رسید که گویند نیت نامی سردار بوجیب علم باو و غیره سواران
 مرید از دولتخانه شاهجهان باو برای تاخت و تاراج ملک مال و قبائل سرداران افغانه و نواب شجاع الدوله باجیل و پنجاه هزار فوج روانه شده است
 آنها بدینت اخیال مضطرب شده و این روزها را بحضور شاه معروض داشتند شاه از راه بنده نوازی برای حفظ ملک و تنگ ناموس سواران
 مذکور حاجی عطائی خان و حاجی کریم داد خان درانی را که همان زمان برسم بلخ از قندهار در اردوی شاه می رسیده و با ریاب کوشش گشته
 بحضور استاد بودند ارشاد فرمود که همین وقت با مردم خود سوار شده و کوشش گویند نیت نموده و سواران همین وقت خود با مسیح سرخوردان مقهور
 مابعدت رسانند چون دران زمان روز یکپاس کسری کم باقی بود پر دو سردار شمشیر جاسوس و پانصد سوار رساله نواب عنایت خان
 خلف حافظ الملک برای بهیروی همراه گرفته مسیح چنانچه سواران را بلخ روانه شدند و بعد عبور در ریای همین وقت نماز صبح بر سر آن
 خود رسیده دست قبض و غارت گشادند و سر نیت مذکور و پیشترده هزار سردار دیگر هم ایسان ببردند بوقت سه روز دوم مولی ارشاد
 شاه داخل اردوی معلی گردیده بنظر شاه در او روز بدین سبب تسلی همه سرداران گردید و میان لشکر باو و سپاه ولایت جنگ فراولی
 و مورچال متواتر میان می آمد و هر یک از اهل هندوستان در ولایت همراهی شاه در مورچال خود باو بسیار دستعد و آماده جنگ می بودند که ناگاه
 روزی بوقت شب خزانه بسیار از دلی در لشکر باو میرفت چون گذر مر شها که همراه خزانه بودند سبب غلطی و تاریکی شب در لشکر شاه می
 بر مورچه افغانان هندوستانی افتاد آن کرده لشکر خود تقو کرده زبان دشمنی پرسیدند که باگاه یعنی مثل و لشکر کدام سردار از مرتهماست
 افغانان هندوستانی چون زبان هر طبعی بشنیدند بر خاست دست قبض مردم و غارت کردن خزانه گشادند درین شور و غوغا و اسیان هم جمع گردید
 شریک افغانان شدند الغرض تمامی مرتهما که همراه خزانه بودند بقتل رسیدند و کل خزانه تصرف سپاه شاه درآمد روزی بوقت شب فتح خان
 کاردی برادر ابراهیم خان کاردی با فوج و توپخانه برای نون شنجون بر لشکر باو شاه می آمد و گذر از بطرف مورچه افغانان هندوستانی افتاد مردم
 لشکر خیز و ار شده جنگ نمودند قریب سی نشان و چند ضرب توپ باو بدست لشکر شاه می درآمد و خود او نیز به میت خورده و باو منفعیل لشکر خود
 مراجعت کرد و ذکر میکرد و راست که افغانه بهیروی نواب عنایت خان و نجیب الدوله در سنگر مرتهما داخل گشته جنگ شروع نمودند بسیاری
 مرتهما بگشته از بازارشان بگذشتند و در توپخانه بر توپها نشستند و هزارانواختن و پنج افغانی سر آمدین شروع کردند یک ناگاه قریب چهل
 و پنجاه هزار سوار مرتهما در کمین بر آمده افغانان را درون سنگر خود محاصره نموده پیشه و نیزه نمودن آغاز نمودند دران روز مر چند افغانان
 خوب جنگیدند مگر سبب کثرت افواج غنیم سعی لشکر و نقتاد بسیاری از ان قتل رسیدند چنانچه قریب شش هزار خاص و وسیله ملازم نواب
 نجیب الدوله دران روز بکار آمدند و قریب پانصد پیاده از زخمهای شمشیر فوارای خون از سورتن شان روانه و در زمان در قتل
 از سنگر شان بر آمدند نواب شجاع الدوله که مورچه شان قریب مورچه نجیب الدوله بود حال جراحت در قص کردن افغانان دیده متوجه گشت
 گفت که ازین جرات و بهادری این جوانان و حافظ الملک سبب ابتلائی عرض سرسام خود درین جنگ حاضر نمود مگر نواب عنایت خان همین روز در
 سپهر شان با فوج بهیروی خود با هم کاب شاه بوده کارای نمایان میکرد و از اکثر سرداران هندوستانی درین محاربات ترو دات شایان
 نظور آمدند و در جنگ ثابت قدم ماندند سگوند که احمد شاه درانی با فوج قلیل چنان با مرتهما جنگید که باو در کثرت فوج و توپخانه او باو شان غارت
 و مظهر گردید و نیز مرتهما و بسیاری مرتهما را کشتند

در بیان کشته شدن باو و شکست افتادن فوج کوهنایان

چون پنج ماه جنگ چپاولی و مورچه جنگی از صبح احمد تپی قوم مرتهما در میان اندونج درانی آمد و سوله دگاه دو انداز بر چاه طرن بر پشته

مسعود و کرد و با این لشکر بر تپه قصبه خاوندان و هم نهادند که استخوانهای حیوانات را در سیاه سینه میخوردند و این سیاه سینه از تپه ای که در آنجا بود
از آنها بر چند مجبور تنگ آمدند در میدان بر آمدند و جنگهای عظیم کردند چنانچه وزی نواب بختیاری که در آنجا بود و هم برای خود یورش کرده بود جنگ
آتش کار سبب کثرت افواج مرشد و میان قول شان محصور گردید و پناه بدو یافتند ای خالی برای ملکهای حاجی اعطای خان را فرمودند و
حاجی مذکور جمله بر زمینها نمود حکم قضا رسیدن گله قتلگ جانداو شاه بعد مقتول شدن او در تخریب آن صف شکنان را هزار سوار سرب گردگی سردار میباشند
بود برای حکم کردن فرمودند هزاران هزار سوار از نظر غائب نشد بود که حکم فتن سرداری دیگر شد و بدین منبر نشسته و می از نظر پنهان نشسته
که در سستی یکبار سوار را حکم فرمود همین طریق چند دسته را متواتر یکی بعد دیگری برای جنگ با همها حکم یورش صادر کرد و دست اول بطریقیکه
سواران را فرغ فرموده سواران فیل سوار با فیل سواران دیگر که قریب سه صد فیل بوده باشند استاده بود روانه شدند و قریب فیل شان رسید یکبار
شکست خوردند و قتل نمودند که پیش خود درین اثنا فی الفور دسته دیگر بجای بسته اول رسیده دست اول شکست خورد و همین طرز دست دوم نیز رسیده
دین شکستهای فتنگانه و قتلها درین یورشها با سواران بسیار از سواران زخم قتلگانه این دسته بعالی عدم دانه گردیدند و فیلان از جمعی کله و هم از سواران
اول شکستهای این خرم مردم کردند و گردان گشته قول خود را بر هم زدند و دسته بعد از آن در اول و دیگر یکبار شکست بشمشیر برده و قتل عمارت در آنجا
و در میت فاش در کهنیان قتلها و مقتدر لشکر کشید و در شستن سامان بسیار رو بفرار نهادند و در آن منبر و ستان نیز یورش نموده خونریزی
و کهنیان منبوتند بر حال درین جنگ چندان خونریزی کهنیان بظهور آمد که کسی گاهی اینقدر کشتگان را ندیده و نشنیده باشد و کشتگان
و جسد مقتولان تا چهل و پنجاه کرده افتاده و عجزت و شکست بران بود گویند که احدی از سرداران و کهن که تفرقت در آن در طریقت
نجات یافت الا الله و او بود که سبب شجاعت و نجیب الدوله و بدون مورچه مقابل مورچه بود و نواب محشمه ایها مع مردم خود
سبب است بدرفت و حاجی سیند همه مردم دولت را بپسندید سپرد در آن زمان مشهور پیشین بود و بعد از این قتلاری عظیم در منبرستان پیدا نمود غمی
فر کرد شخصی یا بسوار از لشکر ولایت تالشست که دره تعاقب و نموده بضرر گله قتلگ پایش مجموع ساخته و از اسپ غلطانید باز آمدن
اورا گرفت و نسبت لشکر خود را محبت کرد و همین سبب بود که از تنگ کردن پانی آمد و غیر ی راه فتن غمناکست و دیگر از طریقت بفراریدان شمشیرها بود
که جنمای کردن کاری برشته روانه بر تو بریا کمیر شد هر چند سوچ مل جاگ بدادای جراتش پرداخت سودی نبرد و در تالشست که در
همین جنگ مردم ولایت به طرف تعاقب بر شمایند و در قریب باشی و پدانی تریب کمیر شده که زیر آن اسپ او پانی برق فتادشت رسید و از آنجا
مردمان خود را پر از داده بر سقف سرای شونی پخت و خواست که طرف دیگر حجت کشانیده برود و درین اثنا در فتنه هر دو سوار شمشیر زبانه برود و کشت
و بر دای بسلاخی خورد که در شکست بر آمده جاندا و سوار نیز از پشت او ز زمین افتاد و هلاک گردید مردم مدتی در آنجا شایان غاریان با او این میدان را بر طایف
کاری را و شکست کرده حضور شاه آورد و نواب شجاع الدوله بر چند شجاعت او بحضور شاه کردند در وجه قبول نیافت بلکه حکم قتل او فرمود زیرا که شاه چند
بار او را پیغام رفاقت داده و قبول کرد و ترک فداقت مردم نمودند و درین جنگ غنائم بسیار ضبط کرد کار شاهی گشت و کوشش و نصرت بلند آوازه بود
در یک باره از آن فراتر مراتب عنایت خلعت سرفرازیست سوار در راه عنایت سلطانی بختیاری بختیاری بختیاری بختیاری بختیاری بختیاری بختیاری
یا شجاعت تو بسیار کرد و در حرم خدیو بر تو بر تو و بعد خطاب سرداران نموده فرمود که اکنون ملک بند و ستان از دلی تا بنگله در کهن برای شما
خالی و از دشمنان پاک کردم بد جمع و آسایش تمام عمل خود نموده به عالی بت استوار باشید و شجاع الدوله بهادر را که قوم شما نیست
براه خود سیرم و ملکی وسیع زیاده از ملک او با عنایت میفرایم همه سرداران خاموش مانده تن برضاد او در محافظت الملک عرض کرد که این
و نواب هیچ تغایر نیست ایشان اکثر ملکهای رسند اگر چه حضرت تبار عالم نواب با همراه رکاب برده زیاد ازین سواران خواستند بر سر راه
اینکه گفت که آخر قوم فاعنه اتفاق نموده یک سردار که باقی مانده بود از منبر گلستان بر کرد و در هر کیف رفتن ایشان درین صحنه عواضه شده فرمود

با فرزند خان بهادر خستنی نیست برای خاطر شاه میفرمودیم قبولی کردی که باید داری که قهوه این روی بشما ماند خواهد شد پس شاه درانی سرداران بهادر ابله
و مفرزانی خصمت فرموده متوجه لایمت شده و صوبه داری سپهرند زمین خان بهند عطا فرموده که کج کج و داخل استناب ابله و قندار کرد و می

در بیان فتح فرمودن احمد شاه درانی و فتح پنجم برای امداد باشندگان قصبه حیدرآباد واقع پنجاب

نویزی احمد شاه درانی در وقت شب در خواب است بود که ناگهان نصف اللیل از خواب بیدار شده بیرون آمد بی اطلاع احدی از سرداران بر
سوار شده با سیصد سوار از غلخان که حاضر کشیکخانه بود در حریم سر موجود بود و بعد از آن نیمیست فرمود بوقت روانگی فقط شصت سوار را
مرد که بدین شهر شاه لیجان با در زود و دقت بگویند که من برای غزواتی که خود را با فرزند و با برساند و زنجیر کشیدن این خبر
شد که کدام واقعه بود که شاه بی صلاح من بیلی سامانی متوجه هندوستان کردید که چون در بر صاحب شهور تری بود و همانوقت قریب پنجاه شصت فرس
پنصون نویسنده روانه ایلات ساخت که شاه بطرف هندوستان برای غزوات شد باید که مجرور و فرمان هر یک زود خود را ایلتا بخند شاه
رساند و خود هم همراهی که در آن زمان موجود بود عقب شاه بطور نیز روانه شد و شهر بار و رانی ایلتا کج در کج دریای سنده و جلم پنجاب را وی
را عبور کرده در فوج راهبر کردید و در وقت ویرکات دولت او از ده دوازده سوارزاده بودند همین که عبور از راهی فرمود شخصی مسلمان باشند
انجا با خود شاه رسید که مسلمان کی استقامت دارند و اظهار کرد که مسلمان از کل پنجاب جمع شده و قریب بقصد و مشتاقان سوار فرام آمده قلعه حیدرآباد را
که بخت کرده از امرت سرفاصله دارد مخصوصاً در محصوران حصار کور از دست شان که بالغ باک صلوة انداز جان تنگ آمدند و شاه با استماع این
خبر بطرف حیدرآباد روانه شد چون خبر رو و موکب شاهی مسلمان سیدیکبارگی از محاصره قلعه دست برداشته و فریاد فریاد فقرای آنجا شنیدند
که مسلمان از سپهر سیدان رسیدن فوجی آفرینی که غنچه فتیله استند که شاید اهل اسلام بگریخته باشند که تا محمد دران انا غافل شده در و از آن راه گذر
بشعبه ایستاده آن زمان و فتح ناخسته کار ایشان را تمام کنیم آنجا سوسان ایشان خبر از آنکه هیچ احوال مسلمان معلوم نشود که کجا افتند و بهر حال در وقت قلعه دو
روز نام و نشان مسلمان معلوم نمی گردد و گریز اخبار فاصله کرده شخصی قبله روزی شش نشسته و دو شخص از چهار پانزده بر سر و سایه کرده استاد و اندک شخص
گفته است بر سر خود چهار جعبه دانه از جویهای جنهای چند دانه در و از و کس دیگر بر روی او اندک دور باوب تمام تفنگها را زیر رخ کرده
استاده اند این خبر از اتفاقات حسنه بسیار چند آید که معلوم کرد و بجای شاه دین پیاده درانی برای مد و تشریف آوردند این تمام علامات جان شاه است
پس سردار مذکور با بر اکان و قوم خود نزد و نیاز بر رسم سرداران گرفته حاضر گردید و دید که فی الحقیقت شاه درانیتو قریب صد سوار بر روی او سپارنده جان
و باو شاه نگیر نموده نشسته است مردم قلعه بعد با آوردن که نشنند از آنکه از بند سبزه لایست گردان با شاه طوبی نموده عرض کردند که پیشتر یک ساعت دو
ساعت از وقت فراتی بقدر عالم قریب نوزده هزار سکه مردم احماسه نموده بودیم و قریب شصت شاهی خود بخود بگریختند اما در ترزفت باشند عملاً
دولت آنت کردا روی محلی قریب قطره فرو کرد و ارشاد کردند که همین جا دانه دولت تناول خواهد کردید بفضل الهی هیچ جای خوف اندیشه نیست بعد از آن مردم قلعه
که انواج شاهی کی باد گری یعنی آید و در غلخان صف مشکلی در پی رسید قریب شام اشرف الیاز شاه و لیجان نیز داخل اردوی محلی گشت و با شش سوار
کس فراموش شده و با آنها با نگاه سلطانی نصب که بر کابلهج قریب شش هزار سوار فرام کردید به سوسان برای خبر آوردن مسلمان متعین شدند شاه و لیجان و نیز
در وقت ایستاد و در حضرت بدین زودی دینی سامانی در کاک غنچه کفایتی از سلطنت نخواهد بود و بی امید با هم که شکر از آن مطلع گردید و تاریخ غلخان فرستاد نمود
و من حضرت شب نوزده خواب بسیار خوب سحانی در شب نظامی جهان که آن جانب غیر خدا صلی الله علیه و سلم شرف شد آنحضرت فرمود که احمد درانی را در گزیده کرده ام چرا
بجز پنج پنجاب زود و اگر روی مطیع لاسانم قصبه حیدرآباد را در غلخان سکون افشاده اند و کار بر نهاده که در دست بر بجز کشیدن این کار در میان باک شریف من خودم که بجز
سعی نقلین اسباب یک لحد را داشته تبدیل بر وجه آوری تسون بگو شمره بران کتیر بر فضائل می نموده و در اندر هم تقصیر و قصبه حیدرآباد در مقام زود و درین وقت

جاسوسان خبر آوردند که تهای سکمان از بخارا خیزید و در یک مشهور کوچک است فرزند زین خان مهند صوبدار سرسند بود که یکسختان ایسی بود که در آن آنجا
 مثل مرتضی خان بروج و قاسم خان مرز غیره نقای فوج او را محاصره نموده کار ایشان تنگ ساخته اند. لشکر اهل اسلام بسیار اطمینان است باطلاع آنکه
 کوس از روز زین خان فرستاده حکم کرد که اضطراب نکنی انشاء الله تعالی من فردا برای کمک تو می رسم و بر جمعی با سکمان جنگ کردن نظر قیادت
 فوج خود کرده تامل خواهی کرد محرم خواهی شد زین خان مجبور رسیدن بحکم باج آن خواهی بودیدان بفرستد با مردمی که همراه داشت جنگ کرد
 با سکمان شروع کرد و سکمان نیز قریب است بر اسوار راهبره چلهای خود کرده برای جنگ زین خان فرستاد و درین کار زین خان گرو
 سواران در انجا پشست خود دیده بترسید که شاید سکمان از جانب هم رسیده دست بروی نمایند درین اثنا شتر سواری برای تحقیق این امر فرست
 زد و برگشته آمد و ظاهر ساخت که سواری وارد وی شده دانی است و شاه نسقچیان را فرستاده زین خان اعلام کرد که کل مردم همراهی خود بگو که زود یک
 درختان یا گاه سبز را بر سر برای علامتی بگذارند که فوج هر اول از قوم او بگذرند و حکم او نشان کرده ایم که هر کسکه لباس مندی در داشته باشد
 بی محال قتل نماید الا کسیکه برگدخت یا گاه سبز بر سر داشته باشد از جان نال مان و بند مردم همراه زین خان همچنان عمل کرده برگدخت یا
 گاه را بر سر گذارند ساعتی ازین عمل نگذشته بود که فوج هر اول بی پرده سکمان را قتل کردن شروع کرد و آنها با وجودیکه قریب شتر سواری کس بودند
 راه فرار می نمودند تا شام محله قتل و تاراج گرم ماند تا اینکه فوج مسطورسی هزار سکه را قتل کرده و سر آنها را بریده بنظر پادشاه که در بخار رسیده
 و تخمیه نزول اهلان فرموده بود بگذرانید شاه چند روز در بخارا رونق فرمودند و بستند قدیم تنگ را بزین خان داده روانه قندار شد

در بیان قریب فرمودن شاه درانی بهندوستان در ششم

چون جمعیت سکمان با فرهم شده غارتگی و دینارسانی بابل اسلام شروع کرد شاه درانی بدینت ایحال بقتضی تیرستان از قندار تملابان
 که قریب یکصد کرده از دلی بطرف لاهور واقع است نزول اجلال فرمودند و از زمان فاغنه هندوستان بطفیل شوکت بیست شاه درانی بخارا
 و خطر اوقات خود را با کمال رشادمانی و حکمرانی میگذرانیدند ایحال رسیدن شاه را ملک بهندوستان بوجب خلل مال و عیش آرام خود شسته
 عرائض متقن عجز و نایاصحیح کلاهی خود ارسال داشتند و بطایع محل عذر غیر حاضر می خود باخواستند که از بخارا بخواه بجا آور
 محضیه حاضر شده عرض کرد که اکنون باقبال عدو مال شاهی هیچ خللی و کم غمیبی ملک بهندوستان باقی نمانده است جناب والا در ولایت
 نشر نصیب کرده آرام و تسالیش فرمائید شاه صوبداری سرسند را بجهد مسطور عیانت فرمودند و حسب پارس استریت الهور شاه درانی
 سه سینه پیکار را با سرنگه که حاکم قدم آنجا است داده بعبطای خلعت فاخره و خطاها را بجان سر فرار ساختند چنانچه تا حال در شیلاد سندر عمل
 بود و همین راجه امر سنگ است بیکه او بنا بر اظهار خلوص و عشیت نسبت شاه لیسان وزیر مری خود در مهر خویش امر سنگه بامی زنی کند که در
 زیرا که وزیر مذکور قوم بامی زنی داشت المختصر چون شاه درانی دانست که با سر خود تکلیف برداشته برای جنبیه و تادیب مخالفان فاغنه
 بهندوستان می آمد و کمال این مردم بود در ایات عالیای و انیه جنبدان خوشیستند لهذا بطرف ولایت مرصحت فرمود

در بیان وفات احمد شاه درانی

بن احمد شاه درانی بعد از مرصحت بهندوستان چند سال ر قندار بعیش و کامرانی گذرانیدار شیت از روی عبار صفت ناسوتی مزاج باطنی
 پادشاه عدال انحراف و زید چنانچه با جرم معالجه اطباءی حاذق صحیح حاصل نمیشد و روز بروز ضعیف و ناتوانی لاحق میگردد و پشترزاده
 پور شاه که در برات بود بد ریافت تغیر مزاج پادشاه خواست که بزی عیادت بجهند پذیرد و گوار خود و قندار حاضر کرد و در بعض

از این شاه و لیسان نیز که عقیدت بخداست شهادت پادشاه شهزاده را از حاضر شدن تنه با مخالفت کرده است و همچنین سعید بن ابی
 شهزاده بطرف هرات بازگردد و اینده چنانچه شهزاده بجزایری از چهار کوهی قندار گشته بهر است و بعد از چند روز پادشاه مدوح از لیسان قالی بعالی و دانی
 عدلت فرمود و دولت سلطنتش بیست و سه سال چند ماه بود و فرزندانش که شهزادان تیره شاه سلیمان شاه سکندر شاه پرتوی سواهی تیمور شاه همه و قید بودند
 چون آن شاه دین بپایه قضاوت شاه و لیسان نیز و دیگر امرای سلطنت تهنیر و کفین او بوجوب شریعت نبوی از سبب جنی خود در چهار شاهی قندار و فون ساختند
 اصالح درم زانی و ایلاد و لیسان بپادشاه پارتی و اباس قبرستان نیامند که اگر تونی او حسب العسل در مقبره او فیه پناه گیرد از سیاست و قصاص امان یابد
 شاه و لیسان نیز بعد از مدتی آن پادشاه سلیمان شاه و او را تونی تیمور شاه را که او او بود در تحت سلطنت خراسان نشانیده سکه خطبه بنام او جاری کرد
 و چون خبر حاد شد تا گریز بریزد از تیمور شاه شنیده بعد تقدیم مرهم نصرت و ماتم داری سع امر او فقاوکل فواج خود بقریب فایحه خوانی از هرات متوجه باز شد
 وزیر باکیصد و پنجاه کس این امید برای استقبال شهزاده روانه شده که رفته او را چون طفلان بیام فریب کشند و همراه خود آورده قید کنند چون بار روی شهزاده
 در مقام خاوه طبع گردید شهزاده را تهنیر که وزیر باکیصد و پنجاه کس این امید برای استقبال شهزاده روانه شده که رفته او را چون طفلان بیام فریب کشند و همراه خود آورده قید کنند چون بار روی شهزاده
 بحضور شهزاده عرض کردند که در کلام و سحر است هر گاه بحضور خواهد رسید یک سخن خاطر مبارک ابظرف خود کشید و خاطر خواهد جمیع امور را خواهد کرد بهتر است
 که پیش از رسیدن او بحضور کارش تلم نموده شود تیمور شاه این صلاح را مستحسن دانست و لیسان نیز از آن فرمود که در وقت دریا
 سع جزو سپهرش که امر بسیار رسیدن او قتل کردن قندار حسب الحکم بجهت سخن وزیر را نشنیده سع پس از آن در اقل نمود و دو خواهر زادگان نیز که همراه
 او بود و از دست اسلام خان گشته شدند و حکم شهزاده بر سر پنج لاش در مقام دو دو بگواه که خاص ز میداری و نه وزیر بود در فون گردیدند ط ط ط

در بیان جلوس نمودن تیمور شاه بر تخت سلطنت در اینیه

چون شهزاده تیمور شاه از طرف وزیر لیسان یافت شد و رسید به دولت ساری شاهی نوال ابلال فرمود سلیمان شاه که او را شاه و لیسان وزیر بر تخت نشانید بود
 از تحت فرموده بچندین برادرگان عرض کرد که سلطنت از روی استحقاق بذات باریکات بندگان حضرت میرسد مبارک باشد من بی تقصیرم تیمور شاه
 در بیان ساعت سه و در زمان محمود بر سر تهر باری جلوس نموده سلیمان شاه برادر خود را بسیار تشییع فرمود چون راهم و دنا تیر بدین سکه زمین شد سکه
 پر خمی آرد طلا و نقره از خورشید و ماه تا نازد بر چهره نقش سکه تیمور شاه و صبح منظوم در خاتم این بود **صبح** حکم شد از عنایات الهی و بعالم دولت
 تیمور شاهی همه گاه از سر چشم انغراس است از تیمور شاه امرای موافق را بطای خلع فاخره و فرود بی مرتب بر از اساحت و سرکشان مخالف را بقتل رسانید
 برای نظم و نسق چندی وقت در سگوت فرمود و چون در اینان بسبب قتل کردن شاه لیسان وزیر تیمور شاه عداوت پنهانی داشتند لهذا از قندار با شون
 اعتباری خود شل رسته خدایان صحت شکن غیبه نهضت نموده داخل کابل شدند و هاجان پس سال از تیر هر کاب سعادت بکابل رسید شاه بند و بست
 آن نواح فرموده دیوان بگی و چند سردار دیگر را قتل کنند گران توام درانی در خوف و حایماند چنانچه در ان زمان علیه الخالق نامی درانی خود را که از تیمور
 شاه بگریزید و با خواجای لیسان قندار و تقویت آنها و انچه سلطنت بخود قرار داده مصدر شورش عظیم گردید و قریب شصت هزار سوار همراه گرفتند
 بکابل روانه شد در وقت همراه شاه فقط شش هزار سوار همراه سرداران و اسیران کابل دولت موجود بودند آن هم بطوریکه به کسی این طرف و کسی آن
 به صورت شاه وجود قلت سپاه برآمده جنگ از کابل آمده برای جنگ علیه الخالق روانه شد و لیسان پاید خان و ولد ارخان از طرف مخالفان آمد و شریک
 سپاه تیمور شاه شدند و وقت متعادل جنگی صعب از قسوم طرفین برپا آمد آخر بر اهل سعادت شکست افتاد علیه الخالق بد اگر قنار شده بحضور آمده بود از هر دو چشم
 کور کردند باقی را لیسان که بقشون شاهی اسیر گشته بود و نزدیک آند خرید کرده آواد فرمود و همچنین سرداران قشون شاهی نیز در لیسان خریدند و
 آنگاه که وزیر ارخان را لیسان از آن درین جنگ شریک قشون شاهی شده بود در بنامین خطاب در مراتب سرفرازی بوشه و چنانچه پانیده خان با کربانی و اهل سعادت

عادل خان سنان در بیخلاف و مصلحت مشرف گشته با علی مرتضی سید سنانی که فرین و شیر یک عبد بختان نموده بود و شایسته شخص نموده لقب سنان نیز با از
 قتل و کابل تشریف آورد و از آن دو ان اعتماد بر قوم عنوان قریب باش که رسته خلاصان بودند میفرمود و در جا همین قوم را بهر سنانیده معتد علیه خود
 میساخت قوم درانی را از نظر بنیاد اخت و قاضی فیض افکار بر غم از نیان سرداران قدیم و اولاد امام سلطنت و شیر تدریس مملکت خود نمود حتی که قوت فیه
 قاضی افکار نفس غلطه تیمور شاه شد و عبد لطیف خان جامی را از اهل ارجای و مختار امور خلافت و معا عبد القهار که سابق لیسر کلال کوزه سناناز
 قوم خود فواج لا بود و در عهد شاه صفور مسلمان شد و تعلیم علوم دینی و فقهی نمود و در وقت بر تبه بنده سیده بود و کار پرداز امام سلطنت فرمود و خود نصیب
 گاهی در سوخته باستان شهر کابل و در فواج استان در شهر پشاور در عیش و کامرانی گذرانیده بسیر و شکاری پرداخت تیمور و علما و اولاد امام میگذاشتند

در بیان خروج کردن فیض الله خلیل در شهر پشاور و گشته شدن او

فیض الله خلیل تیسرین سید فواج پشاور خیال سلطنت در خاطر جا داده و عقیب خان خواهر سراسر را که محل اعتماد شاهی بود و مع چند سزاوار دیگر با خود
 شرف ساخته از وی تکر و در سبب عرض اقدس تیمور شاه سنانید که گروه سگمان بسیار جمعیت بهر سنانیده و تعداد ضرر و اندامی سنانین ملک پنجاب پیدا شد
 اگر حکم شود مردم بسیار از فغانان جمع نموده ملک پنجاب را تسخیر و ایامی دولت در آمد تیمور شاه تصویب کرده قصد خیر نموده است اجازت نگذاشت بیخ و در فیض الله خلیل
 مردم از قوم خود و دیگر فواج کثیر در قوم دوستی را جمع نموده قریب است و پنجاه سپاه فراهم ساخت و وزی تیمور شاه عبادت معصومه اجده فواج طعام
 چاشت بوقت تولد در بلا حصار پشاور بخوان بود که دفعه خاند که با جمعیت مردم خود داخل قلعه گردید در آنجا مردم کشیک گفتند که در وقت پادشاه
 آرام فرمایید بکار می گفت پادشاه برای ملاحظه از وزن جمعیت سنانین طلبیده است که عرض کنم چو مردم خود در قلعه آمد و از غایت قسارت و نادانی است
 بشیر سیر و در آنجا یک گشتن آغاز کرد و فغانان که سینه سینه در مطبخ شاهی درآمد و خوردن احوال طعام که در آنجا هم خوردند و در آنجا فغانان را
 زنان که همیشه در قلیا قلیه در کشیکخانه اندرون هم سباده و در آنجا فغانان در حرم سزاوار دیده پادشاهان با پسران پادشاه و پسران پادشاه و پسران پادشاه
 بالای فغانان که جان فسیل جنوب بلا حصار است بر آمده سیر نیده را با بال کشید و پشت عدلان او غیبه مردم چون که از قلیه حاضر بودند حکم فرمود که هیچکس از ستار سندان را
 زنده نگذارد و تمام تعمیل حکم سلطانی نمود و چنان قتل نمود که از حساب سیر نیست بسیاری از سنانی پشاور که در ستار سندان قتل رسید و در حرم سنانی پشاور سنانها
 مردگان که در سنانی پشاور تلخ هفت کرده گشته فواج بود نزدیکش سنانی از مقتولان پشاور آمدند و فیض الله خلیل فرس و خنجر و گزانت ریشده آورده بود
 بقص سید چون بوقت شخص علوم شد که میان محمدی پشاوره سیر شرح سنانین چنانکه سیر یک مشیر فواج پشاوره پشاوره بود حکم شد که مقبره سنان را هم تراشند و سنانها
 تاج نموده بود و در آنجا سنانین کمانند و سیر سنانی و شاه سید کیرین سنانی از قوت سنان خواسته سراسر آورد و در آنجا که گفته بود که سنان از آنه قدیمه فواج نگاه
 پادشاه سیر از آنه سنان خواهم که باید که بهان سنان تا خواجگاه شاهی سیر و کار خود ابا بنجام سنانی از این حکم شاهی خواجگاه سنان کور را هم با انواع عقوبت سیاست گشتند

در بیان توجه نمودن تیمور شاه برای تسخیر قلیتان و تاج سگمان

چون از چندی سگمان در صورت بلقان دخل نموده شهر قلعه فواج از آنجا سیر شده بود و تیمور شاه بسبب سارعت و بغاوت قوم خود و هم سگمان
 اسعطل گذاشته بود و ناگهان خبر رسید که فواج سگمان سبب شدت سزای از دریای خراب را وی عبور کرده قصد تسخیر میره اسماعیل خان
 نجزی خان و غیره و بعد از آن اراده گرفتند ملک سنده که این همه ملک خاک محرومه در آنجا سید از شاه اول حامی علی خان نامی
 سزای برای فواج سگمان که با از حد اعتدال بیرون نماندند و بر سه حساب باشند فرستاد سگمان بجز در جمعیت خود مشیر مذکور را در روستا
 قریب گاه سگمان گشتند که ما با پادشاه سیر سنان و ما از شاه گراه گردی خود میجویم یعنی پادشاه از آن سیده پشاوره فواج سنانی گردی را

و گزیده آهنگان پیرو سیه گاه جاسوسان همی بغیر مستول گر خفته آده ایخلل را بعضی تیمور شاه ظاهر ساخته بجز شنیدن این خبر آتش غضب سلطانی زبانه کشید
 و پشاک سرخ گلناری کنوالات غضب سلطانی است در بر نوره در دیوان عام داخل شد و حکم نمود که تمامی سرداران مکه ب دولت مع افواج همرا
 خود تیار مسلح و کمل بجهت حاضر شوند امرای مذکور حسب الامر خانانی با سپاه تیار شده و در وقت مستبد طرف استاده شدند شاه بر میل سوار گشته
 فوج را ملا حله میفرمود و مردم دور از زمین دیدن آغاز نهاد و آگاه چه می بیند که سردار نامدار وکیل الرعایا حاجی که صاحب تیره می بود و هزاره جوان بود
 و در تیره سپاه سپان خود داشته اند و پادشاه شاری بنسبتی می فرمود و پادشاه در آن وقت که از غنای خود در تیره سپاه سپان خود داشته اند و پادشاه شاری بنسبتی می فرمود و پادشاه در آن وقت که از غنای خود در تیره سپاه سپان خود داشته اند
 خود را در تیره سپان سپان سوار شدند و همین قسم بر سوار و سردار که زیر سایه سپ خود نشسته بود نصیب شلاق پیچیدار از یکی از علمای صاحب اعتبار که در تیره سپاه
 عرض نمود که نصیب چه بسا تنبیه سرداران و معزیت و وقار یقین است که خالی از حکمت و موعظت نخواهد بود و پادشاه فرمود که چون از زمین دیدم
 که بر و سردار از اسپان فرود آمده زیر سایه سپان نشسته اند و تمامی قشون شدت آفتاب استاده لهذا بدولت را کارا راه نخواستند و در این حرکت
 از ایشان خلافت ادب محمول بر آرام طلبی نظر آمد پس او شان را زجر و نصیحت فرمودیم که باز این قسم حرکت بعمل نیارند و به خاکشی اختیار نکنند و مال
 بارام و راحت نباشد فردا ایشان را اخلع فاخره عنایت خواهد فرمود الغرض از قوم یوسف زنی و درانی و مغول و قزلباش سخله قشون قریب
 بیخه بزرگس سوار چار را انتخاب فرموده بیکر و مکی زنگی خان درانی حاجی باشی که سردار حربی و صاحب تبر بود بر سرم چادلی بر سر سکمان
 تعیین فرمود تا بجزیران قوم رسیده و قتل و غارت نموده سرای آن خود و سران بجزیران سوار و زنگی خان بر سرم ولایت سه بار گردن
 سواری پادشاه تصدیق گردید و پادشاه بوقت سه پاره اگر دانیدن مثال اشاره فرمودند که روانه شوید و تیر حکم عالی اصدرا یافت که کسی در راه کلام
 نکند و بوقت جنگ شام بزبان نیارند چرا که ثواب غزائیش و بهر کیف سردار مذکور مع فوج خود روانه شد مردمان فوج بعد عبور دریای سنده از یک
 پس در باقیامده و تمام شب تا روز دوم بدین صورت راه می رفتند که کسی از کسی سخن نمیکرد چون از دوم رسید بوقت یک و نیم پاس روز باقی مانده
 بشت کردی از سکمان انعطاف فایز شدند فرود آمده اسپان را و اندک گاه داو از من بعد سردار مذکور حکم کرد که گروهی شکر برود و گروه سواران
 استاده بسدای نمایند و صدی از سواران را نگذازدند که سبب لشکر سکمان و دیگر آنها را نظرند ساخته گنهارند تا سکمان را از رسیدن لشکر خبر نبرد و قصه
 یک نیم پاس روز و سه پاس شب اسپان خود را چنانچه خوب سیر نمودند و خود هم از تناول طعام آسوده گردیدند هر گاه یک پاس شب باقیماند
 سردار مذکور فوج را سه غول تزیین آده از آنجمله غول مغول و قزلباش را ب دست راست و غول درانیان قندار را ب دست چپ کرده با آنها حکم داد
 بدین و بسیار بر قدم مقدم نمایند و در صورت خلاف حکم گنگار شاهی خواهد شد و خود مع پنج هزار سوار نیزه بازان یوسف زنی که ایشان
 و نیز درانی خوانند و درانیان قندار روانه شد و بوقت صبح بر سر سکمان رسیده بر فاصله دو گروه این طرف نماز صبح او کرده و قاتل
 شوند و سوار گردید سکمان بدین سبب که پادشاه مع فوج در پشاور بر فاصله صد گروه است و در بلخی سنده در میان حائل بجزیران نزول نمود
 نظریه چ تا بی غافل بودند و فوج سواران مذکور چون بلخی تا گمانی بل مانند برق آسمانی بر سرشان رسیدند سکمان بجزر مشا به فوج
 و لاتی بر سپان خود که زیرین بودند سوار گشته کسانی را که البق پوش و حواس رنم کرده بود و متقابل در آمدند قریب صد قدم از لشکر خوا
 بر قدم باشند که دالوران زمین یکبار شک بند و قها کرده بسیاری را بکشتند و سواران غول دست راست و چپ شمشیر را
 از خلاف کشیده بزودن کشتن دست همت یکشانند چون فوج سکمان بسیار بوزنگی خان کلاه خود را از سر فرود آورده و بر قاتل
 بین نموده برای فتح و نصرت پادشاه دین پناه از درگاه احدیت بارگاه احدیت مسالت می نمود و جوانان قشون را بر جرأت و دل
 تحریض بر غیب کرده و دل داری می فرمود و تا آنکه بعد چند که بسیار زد و خورد پیشمار کوس نصرت بنام پادشاه درانی نماند
 فوج منصف و تعاقب فرودان نموده احدی انگشت که از کوه زرم زنده رو قریب سی هزار سیکه درین جنگ قتل رسانید و از بی سکمان که با

در روزی که از آنجا که آن طرفند یارفته در آنجا باشند شتران سحر و جادو در میان آنجا رسیده بغرب شکست فکرم در درباری عدم غرق ساخته
 قطعه دو سوار از ایشان عبور دریا نموده زنده بدر فرستاد معلوم نشد که از کدام گذر عبور کرده بودند و چه نوع راه یافتند و بعد از قتل در آنجا
 ناسه پیران کرده راجع نموده شتران را از فوج آن ملک فراموش کرده سرای بر غرور آنها در آن بار کردند و در راه بطرف پشاور ساخته و در آنجا
 راه شریک اردوی معالی شده استفید قد مبوس گویده سرای آن در آن بنظر سارک پادشاه در آورده و در این روز که زنگی خان شرف پادشاهی در آن
 روز چهارم از رخصت بود و مختصر فرزند حساب سی هزار سکه همان شمار کرده نوشتند و از شکارگاه پادشاه خلیج فاخره بزرگی خان در سرازان او مثل شاه لیجان پسر
 فتح همان کمال زنی و بجادو خان سپه قیض طلب خان محمد زنی بود و دیگر سرازان یوسف زنی و مغول عنایت شده جمله مورد محبت این پسر گشته بودند
 کوچ کوچ داخل سواد جانی لمان شدند و چند روز بعد از آن مطرف قیض بجای قلع آن پسر شدند با آنچه در دم سکه آن که و قلع بودند امان جان و مال حاصل
 کرده کلید قلع را تقویض کار پردازان سرکار پادشاهی نمودند و پادشاه بعد از آن نظام صوبه اری آنجا را بشجاع خان صدوزنی عنایت فرمود
 و محسوس درباری سنده نموده داخل پشاور و بسیر شکار شغل شد گوید که تا سینه هجری صوبه لمان داخل ممالک محروسه در آنجا بود و امکان
 ناسند کور صوبه از آنجا نواب مطرف خان بهادر صندر جنگ شد شجاع خان مذکور است و بعد چندی سرازان در خان برای تنبیه قلوب سندان
 حسب عای حاکم شهر شکار پور رخصت شد سرازان مذکور بعد از آنکه به شکار باغبان اشتر باقیان را رجوع بجا که آنجا کمانیده خود را محبت بخشودند پس پادشاه

در بیان تفرجه فرمودن تیمور شاه نوبت دوم بسبت لمان برای تسخیر ملک بهاولپور و غیره

چون بکن ابن محمد بهاول خان بهادر عباسی نصرت جنگ مافظ الملک سردار قوم داوود پوتو و ملک سیر از آن فوج سنده و لمان و غیره در تصرف خود
 در آورده بی ترسمت غیر می حکمرانی شروع کرد و خراج و باج کسی نمیداد و در خاطر خاطر تیمور شاه چنان گشت که ملک و شامل ممالک محروسه او را صلح
 و متقا و سازند پس این غم مع تشون داخل لمان گریه یزیر که شهر بهاولپور جانشین بهاول خان از لمان فریب سی و پنج گروه جانب شرق آمل
 بجنوب فاصله دارد بهرگاه بهاول خان جان در دواتره دولت تیمور شاه برای تسخیر ملک بدانت خود مع عیان انتقال از بهاولپور کوچ کرده و قلع
 که در گستان بی آب ساخته بود و رفته پناه گرفت و فوج بهاول شاهی در بهاولپور رفته تاراج نمود بسیار مکانات را بسوخت و پادشاه نیز در آنجا
 رسیده سبب بهاول خان را که در قلع بود حکم تاراجی دادند و نیز فرمود که بست هزار سوار مع از قلع داب سه روزه برداشته و قلع بی آب برای
 استیصال بهاول خان برنده بعد سه روز فوج اول گشته آید بست هزار کس از فوج دیگر مع سامان مذکور در آنجا بود و گویند که اول سردار در خان چنان
 بست هزار سوار رفت در حوالی قلع که واقع همان رشت بی آب بود و نظر محنت و مشقت فوج پادشاهی دو سه آچنان چاههای کلان کنند اندک آب آفتاب
 تمام فوج شاهی کافی شد پس همان فوج اول از طرف آب مطین گشته گلهای توب بر قلع انداختن شروع کردند قلع بطور از بسکه مستحکم بود و اصلا سر گول بود
 در روزی که بر سقف از منکر و گرد و سه و ریچ خنک برای رفتن هوا و روشنی بالای قلع سستی گشته بود و در آن قضا که یک گول خنک آبی قصد در او گول آن
 رجا با عنیب از یک ریچ اندرون قلع رفته در باروت خانه آنجا که ذخیره بود نهادند و آن جانب قلع از زور صدای من باروت بیرون از آن عظیم در کان قلع
 اهل قلع را مضطرب و جو اس ساخت تا اینکه مجبور گشته از آنجا که زمین در آن کثیف و دیوار فصل قلع افتاده بود و گشته است که کشتا و چنانچه مساگر شاهی از آن
 قلع فیه مضطرب و منور گردیدند و مال و سوال بسیار داخل خزان علمه گردید بهاول خان نیز از آن پادشاهی رجوع گشته غایت طاعت فرود گشته و بهر سیر خود
 پیشکش و نذر فرستاد و خراج هر سال با برنده خود لازم که بر او فرموده که هرگاه در آن دولت شاهی برای تنبیه تا ب قوم سکه آن توجه لایه خود خواهد گشتند
 قوم الموم خود ابرکاب سعادت ارسال خواهد کرد و پادشاه مقصدش محانت و عطای خلعت و فرمان اطمینان سرازان ساخت و خود با اردوی دشون
 از طرف توج پشاور و کابل شد و آن ملک با کل داخل ممالک محروسه گردید و باید دانست که نواب بهاول خان خود را عباسی یعنی از

عباس بن عبدالمطلب بمسالت اب صلی الله علیه و سلم میگوید بنی هاشم را در شاه بعد تسخیر هندوستان از راه کابل ملک سند داخل شد ملک سند را
 سند را از نواح بلخان بخوانین دادند پورتره عنایت کرد بعد به باول خلیف اول کبرانی شهرها را پورست از اینجا تا نواح سیکانی و کناره لکی جنگل ملک آن
 بمصرف خود داد و بعد فوت به باول خلیف دوم برانزاده اش سدرالوس حکم ملک شده و علوم پورالی و ملی گوی سمقت از عم خود بود گویند و حافظ
 قران و عالم شعر خوش بیانت عفتیت پرور بود بعد از آن که قشون تیمور شاه شهرها را پورست و رعایای آنجا را تاراج نمودند این باول خلیف صاحب
 پادشاهی بود که چون ملک من غلر و لکهار و پور بر جای آورده پادشاهی با او نمود که الحال از شهر شرم اجناس قالیم سبعمه که بخوانند در شهرها پورست و آن وقت چنان
 ضبط بطول عمل حبت رعیت دارد که اگر مسافر جوایز و طلا و مبلین انداخته بخوابد طاقت نیست که در دیار این آنرا بر باد نماند و در ملک حبت نیست که اگر
 زمین از زراعت خالی نتواند یافت حدود ملک او بلخان و سیکانی و لکی جنگل سند و غیره پورست اندر قریب سی هزار مملکت از قوم داود پورتره عمده سوار پادشاهی وقت مخرج
 کردن سیست و مملکت

در بیان تادیب و تنبیذ تیمور شاه شاه مراونی والی ترکستان

چون اکثر لرایی و ذبک الی بخار بسیاری از نواح خراسان ایران را که ممالک محروسه شاهی است تاخت و تاراج میکرد تیمور شاه درانی پس از سلام از کابل
 انماض نمود تا اینکه هرگاه شاه پور پورتره کرد شاه مراونی و ملک خراسان تاخت آورده شهر مرز که از مرز بلخ و خراسان در ممالک محروسه شاهی است تاخت
 و تاراج نموده قریب سی هزار مردم آنجا را کویانیده بخار آورده و کباب ساخت و ترسای بخار او شهر سنبر و اولی اطلبید و مردم آباد نمود چون از بخار وقت مراجعت
 از سمت بلخان بفرس قدم رسید که گزیده غم ترکستان مصمم نمود و قبل از توجیه بنصوب اصلاح و تقوایان بارگاه نامه که مضمونش بسبب عمل عیارت
 در اینجا گنجایش ندارد مضمون بر نصح احرین و اطلاع غم خود بخار روانه نمود تا پیشاپه بهایت در راستی آمده از رضوی و بی دانیهای بخار دست
 بردار شود مگر شاه مراونی اصلاح بر مضمون نامه با یون عمل نکرده بر راه راست نیاید و بر همان مساوات خود قائم مانده نهانی چپا و مل ملک خراسان ایران
 میفرستاد چار تیمور شاه با عساکر جزا و سه داران با وقار از کابل با هستکی و نوع انزای بخار باشد که شاید والی بخار با سجاده عقیدت دارادت آمده
 سفیران را بحضور فرستاده حضور جراتم و استغفار از نامکند نمودن کرده مسلمین از طرفین ریخته کرد و الغرض چون موکب زانیه در راه کوه و آفتاب دایمی
 اسیر یعنی همچون گردیده شاه مراونی بقصد جنگ با فواج و ونگیه و خوانین ترکیه قریب پنجاه هزار سوار بوده باشند از بخار روانه شده مقابل مسکر
 شاهی را در جنگ تراونی قیام شروع کردید در می شاه مراونی بر او خور و اباسی هزار سوار حضرت نمودند و برای اسیران کور را بگو که در الهیت شکر
 تیمور خود را رسانیده و غفلت شجون زند چون تیمور شاه قبل از رسیدن مورخین معلوم کرده بود و مسکر خود انتظام نموده حکم فرمود که هر وقت مردم فرج
 با مسلح انداز چپ راست پیش و پس خبر داد و پویشیا باشند مردم تعبیل حکم سلطانی نموده هرگاه برادر شاه مراونی با سپاه مذکور بوقت اخیر روز
 بر قشون پادشاهی یورش کرده بقبایل فواج در آمد تو پیمان کبابگی سزاوار تو پیمان شروع کردند و از طرف دیگر زنبور چیان زندان بنور کوا و در
 او در بلخان ترکان بر لودند آتر کلر و فرقه تاب قشاری تو پنجاه شاهی بنا کرده کبابگی پشت و او در سواران شاهی بجز و اشعلی تعاقب شان نمودند
 و قیامین جنگی صعب و قیاد تا اینکه برادر شاه مراونی درین راه گیر از پیش دلاوران زانیه بگریخت و آفتاب هم غروب گردید قریب شش هزار از آنکه
 و ترک بقتل رسید و در زانیه نیز بسیاری کشته گردید و چند سردار با وقار کجا آمدند و آن فرقه انصرت نصیب اولیای دولت زانیه گردید
 و شاه مراونی ازین شکست شگسته خاطر گشته به صلاح و صلح یارکان جنود و کس انعمای ملی بحضور تیمور شاه فرستاد و عذرهای ندامت انگیز و کلمات
 عجز آمیز معروضه است که من بعد گاهی حرکات ناشایسته و انحال تاباسته ازین بنده تا به حیات به وقوع نخواهند آمد و بغیر از اطاعت و فرمانبرداری
 حضور از سن امری بگریظ و سر نخواهد رسید تیمور شاه قلم حضور جریده طرات کوشیده فرمود که کلمه صلح و امان کردیم و صلحیکه تا دم مرگ برین قیام از خود

باعت رزیه قسم از دستة اطاعت بیرون نهند بده شاه مراد بی بدایه پیشگشتهها بعضو شایه نیست و شاه بعد از سال خلاص فخره فرما خور تبه نشان او بفرست
 کامل حضرت فرمود چون از اردوی شاهی از شاهی آنگیزه بکنش که یکصد و پنجاه کابل فاصله از طهران در پاکستان و در خشتان واقع است رسید
 با وجود مخالفت شاهی شخصی از لشکریان آواز زدند که بگویند انقاره نواخت و اعتماد برش گردید و موای تند شد و بوزیر و علاءه باو و پاران برودت سرتیخان
 را بسیدی از مرکب سواری و پوشی تلف شد و قدری دوام از دو هم ضائع گشتند باینی خیال با پادشاه از ان مقام بزدی که چکرده داخل کابل گردیدند
 و به بندگوش همین خاصیت از کد از آواز توپ تفنگ صدای انقاره در هر موسم که باشد باو بازن شدت واقع میگردد و بسیار ضرر و آید این مردم سینه
 باید دانست که این شاه مراد بی از عمده پدران او ذکبیه و خانان که است شهر دار الاسلام بخارا و سمرقند و خجند و شهر سمرقند و غیره از بلاد و در انهر و تحت
 تصرف اوست او در بکابل و در ششین چندین مطیع او نیستند تر از مردمان بلخ و کوه و غیره که در عمل اوست قریب سی چهل هزار سوار را بوقت ضرورت
 جمع کردن میتواند غریب حنفی بسیار محکم و ثابت قدم باس نواب چه کم قیمت میشود و کثرت اوقات کسب است از مثل حکم روزی خیاطی میکند و در سال
 شرعیه از عبادت و معاملات چون بتهدین دخل میازد و بجز او بگوید علمای آنجا جاشیه کتب فقه و غیره بنویسند که حضرت ولی الهی چنین فرموده اند
 و در ام سوره مشکوئی بجمع و علماء جاری نمیکند و بجای سلطنت اند که نام آنرا که خوانده است هر کسی که خلاف عقاید اهل سنت گوید او را در گنجه خلعتی اندازد
 و بطایر و بیروت است قهقاری مطلقا که بر سر قندر که بنده از امیر تیمور صاحبان بود آنرا فرود آورده بخرخت و برش بصف علماء و فضلا آورده گفت که بجهت
 بر سر بکارون جمع است علاوه آن شهر و مرا که از عمده بلاد مشهوره است و تصرف خود او در قریب سی چهل هزار دانی و عالی آنجا که بایده
 بخارا و غیره بر توای ساخته و کج بخارا و سمرقند و شهر سمرقند و در روستا ده آباد است و در آنجا از اس فعیه با کرد و اعلامی حنفیه مساجد عبادت و معاملات بطور
 خود جاری میگردد باشند سلطان ابو القاسم بخارا که تمام پادشاه بخارا است از دست او بد رجه ضعیف و بی قایده است که اصلا حکومت ایندیار ندارد چنانچه شاه
 اسیرت اند پس شاه عزت الله پسر زاده سمرقندی نقل میکند که روزی من بخارا را با خانگی از کار بجا نشسته بودم که قریب بیستم ناگاه جوان اسپانگی
 سوار و عمامه عالمانه بر سر و جامه ترکانه در بر و پشت آمده وزیر الاصله ستاره زبان فارسی قریباً شانزده آبلین صبا بخانه با باب تمام آب خواند چون فرستادم
 از آنها که گم بود گفت پسران سلطان ابو القاسم بخارا چون بود که از دست شاه مراد بی این حد رسیده اند این واسطه آری از سر کار استعین ایشان
 شاید یارت مراد خواجده بزرگ بهاولمدین نقشبند قدس صدره العزیز رفته باشند پزاده مذکور رسید که حال پدر ایشان بر چه حال است گفت روز جمعه
 نماز در مسجد جامع ای یکیل سپ برای سواری و چند آدم برای جلوا از سر کار شاه مراد بی میزند و در مسجد کسی تعظیم او نمیکند چرا که شاه مراد بی منع کرده است
 مصلیان که شاه هم بی آدم و پادشاه ابو القاسم نیز پس تعظیم هم ندارد و علاوه آن تعظیم کسی در مسجد سنتی از جوانند او و نام ابو القاسم بخارا رسد که در وقت
 نموده است بظلال که بخارا روید در پاکستان خریداری اوست نام پدر خود نقش کشانیده بدین وجه که یکطرف او دانیالی می مرحوم و بر روی دیگر
 نام شهر سال هجری پزاده موصوف چون این سخن گوش کرد و بخارا استقامت بند حال اسوانی قال آن بزرگ یافت عرض که شاه مراد بی بر چه نام مشر
 و وزیر است و تبریح الحاکم شمر عیه محکم و استوار است

در بیان نبی شن صوبه کشمیر و فتن فرج تیمور شاه برای تنبیه او و شکست یافتن فرج مذکور

چون که در خان غرض بگامی تی از طرف شاه لانی مرحوم صوبه کشمیر فرج تیمور شاه از خان سپهر خورش از راه جرات دلاوری فتنی بخای
 صوبه کشمیر شد و برادران خود از آنجا بد کرد و از نظام سواری و علمی آنجا مشغول گشت مردم سپاه با بطای از نقد که در بنای انیس شال کشمیر غیره بلاد
 و علاءه آن قریب سه هزار فرج در سکمان بود که مردم جانان خوب بر او نکرده شده و فرج شاه ای اسوق نمود و راه عبادت و پیش گرفت تیمور شاه از نیمه منقش
 و محل جلیل در آنجا که خود در آنجا علی خاتم کفایت خان سواری از ستا و در انصالح و لیدار و شاه راه هدایت از آنجا چو خا منسطور در کشمیر و بجا بود

و سخاکی آزاد خان چارناچار نصیحتی چند بر حسب مرضی او داد کرده و قریب سه سگه پدید از نقد و جنس گرفته بخود پادشاه مراجعت نمود و چون
 مقدم کرد که کشمیر بیاورد بود که تیمور شاه محل مرزد و کشمیری صوبه بارند که شنیده بر لقصی خان در ناخانی که هر دو برادر کلان آزاد خان بودند باسی نزد تشون
 و دیگر سواران برای گوشمال او فرستاد چون فوج مذکور قریب کشمیر رسید متعجب گشت که در ناخانیستند آزاد خان است و خودش هم در آنجا بود و دیگر آزاد خان
 بدریافت آمدن تشون شاهی همراهی برادران خود برای مشاهده فوج مذکور رفته بر لب دریای که فاصل در میان فوج شاهی داد بود استاده تماشا
 میکرد و مردم فوج که این طرف دریا حمله داشتند پرسیدند که ای سواران شما چه سانیید آن دو جوان بزبان افغانی گفت پادشاه آزاد خان است و خود
 صح رکس که همراه او بودند آواز ندون نمودند و بجا بشتند که روز دیگر که فیما بین فوج شاهی و آزاد خان جنگ واقع شد گویند که اول فوج لشکر پادشاه
 گردید و ملا اعظم خان که امیر کبیر لشکر آزاد خان بود کشته شد و قریب دو هزار مردم از لشکر او غرق در دریای منظره الما شدند و خود بر کشتی سوار شده فرست
 که عبور دریا کرده بگریزد و چون آنان نیز رسیدن خود را دیدند میگردیدند که پهلوان خان برادر عمه او در ماهوری دو تاوری بود گفت ای سردار را نمیگویم که از
 پادشاه بجاوت میکنی سخن مرا قبول نکروی و الحال که میخواهی فرست و از دست سپاه پادشاه که امان خواهی یافت باشی با نیست تا هر جنگ کرده
 تشون پادشاهی را شکست دهم غرض که پهلوان مردم لشکر خود را از هر چهار طرف در انهم که جنگ آغاز نمود و کارهای ستاره کرد تا آنکه امرای فوج
 پادشاهی نیز میت خود را در آن خان پویل زدنی گرفتار شد و آزاد خان منظره و منظره مراجعت نسبت کشمیر نمود و فوج شاهی باز در قصبه کبلی آمد و سوار
 سامان خود درست کرده بدیش بر کشمیر نمود و آزاد خان که مرد بهادر و شجاع بود قاده کرد و جنگی صعب رویه داد و آن فوج شاهی تاب است برد و نماند
 پس پاشد و دو سه هزار نامی و سپاه مردم از تشون شاهی درین جنگ گرفتار شدند و درین جنگ **فصل** عجیب میکند که شخصی به نام **شکری**
 تشون شاهی کشمیر درست بجان جنگ با مردم آزاد خان مینویسد و بی تماشای شمشیر زنان پیش قدمی کرده میرفت آزاد خان بجزات و بهادری آنجانب
 کرده مردم خود را حکم کرد که این مرد سپاهی امیش با نده بیاید به چند تا و گفتند که ترا سردار آزاد خان آقای ماسطله و امان داده است او شنیده
 و بچنان که جنگ میکرد و اینکه از شخصی سکه ضرب شمشیر بردست آورد و نیزه از دستش افتاد او از دست چپ شمشیر را کشید و بی جنگ از مردم
 او را محاصره کرده گفتند ای شخص حق تک آقای خود را بجا آوردی اکنون که شکست فوج تو شده است و تو نهان مانده چرا من جان شیرین خود را
 سیدی بیای تا نزد صوبه دار که ترا امان داده است ببرم گفت اگر بچنین است شما از من دور باشید من خود خواهم رفت پس جنگ را موقوف کرده قدر
 آب بخورد و بجنون رسد از مذکور رفته از بالای اسپ سلام علیک نموده استاد آزاد خان پرسید فوجی کسی در آنجائی بود که دم قوی گفت مرد سپاهی ام
 باشه ملک سعف نسی و قریب امان خیل در در نسب رسادت مستم معلول شاه علم دارم آزاد خان با شماع این سخن جراحی را طلبید گفت که چرا
 این شخص بدعت ده روز به بخوابی کرد ترا شکل خواهم ساخت و صد پدیده نقد برای خرج او داد و طعام دو وقت از منظره سرکاری صد رسید و با سپاه
 سید مذکور من کرد و درگاه جلوه در و غسل صحت کرده بجنون را حاضر شد پرسید که ای سید لشکر کسی تیرامی شناسد و یا تو کسی را می شناسی خود کرد سید را
 من بخرنجیب آمد خان کسی را نمی شناسم آزاد خان بچیب آمد خان بطلبید رو بروی او کرد خان مذکور او را دیده گفت علی من بخوان ای شناسم و از خوب مهم
 سید در آزاد خان با قصد و پدیده و صد پدیده را در لبه برای می مقرر کرد و گفت که جوانان خوب کار از تو به را از وطن خود طلب تا او شناسد
 مستوان اعجاز لازم مگر خود سازم من بعد از او خان سیرین فوج شاهی مطلبیده گفته که نوکری مرا اختیار کنید پس کسی که قبول نمودند واجب مستعمل نمود
 نگه داشت قریب یکبار با قصد کسی که بر صفت او اندر کشمیر نشانیده با نوقی گناید گویند که آزاد خان چند آنکه پدیده میکرد همانقدر ظالم و سخاکی بود

در بیان شمشیر و کربس کردگی در خان بر آزاد خان و تمام شدن کار او

چون در سلطنته کامل عرض تقدس نمود شاه رسید که لقصی خان در ناخانی از دست آزاد خان برادر خود فرست یافتند و سبب غلبه خان
 سبب

و غیره سرداران فرار نموده در پشاور رسیده اند بسیاری از قشون تباہ شد طبع پاپون بسیار مکدر منقص گردید و انفق کمال مع قشون در پشاور
 اجلاال فرمود و سردار مردخان را که مرد و دانا و دلور و نمک مطلق خدا شناس بود مع دیگر سرداران دلیلی روی سفارشی و مسلمان بسیار برای جبهه
 آزادخان شرف خصمت از بلندی داشت سردار مصوف و برای سردار انگیزه را که محور نموده اند و فوج کشمیر گردید آزادخان که شجاعت جلی داشت مقابل
 مردخان نمود و امید روزی با این جنگ قراولی اندر سردار تو که چند کس از همایان در فحای آزادخان را بوعده الطاف خسروانی در پیب تهر سلطان بنیان
 بنمود متفق گردید که در ذری بوقت شب آزادخان مذکور شلوی خان نام کی از سرداران خود را برای شخون دن بر لشکر پادشاهی فرستاد و سردار
 مردخان خبردار گردید و بر اتم احتیاط پرداخت جنگی عظیم برید و آزادخان سخاوت خود هم رسیده کارهای نیک و باسج سفید نیکتاد و خرم رحمت کرد
 داخل لشکر خود گردید و معال غیرتین این بود که هر قدر در قتال و جلال می کشیدند از هر دو جانب خسته و کشته میگردد و چون آزادخان دانست که چند هزار
 سوار در خان امیرش در لکنه کاری می شناسند و بر او بهتر است که خود را بطحای رسانیده بزودتر بر سر می نمایان بظهور آید پس شهر کشمیر را
 گنه آشته با مردم متمدن خود جنگ کنان نسبت کوستان همیش رفت چرا که راجه آنجا رستم نام خسرو بود آن کوه نیز مکان قلب و گریه می شود
 گذار داشت راجه رستم نظایر و پاسداری و اما خود کوشیده و در مکان خود بارادت تمام فرود آورد و ضیافت نمود آزادخان آن خانه را خانه
 خود دانسته باطنیان نمود و راجه دستور بفرمایند مخفی سردار مردخان در نزد اقامت در رسید که سواد آزادخان که سرری جبار است سرد
 کشته خود را لکنه ملک من گردد و نیز اگر موافق مرضی مردخان بعمل نیارم و در غنیمت پادشاهی انتم پس بدریج و لطایف الحیل رفتار صلاح را از آن
 جدا ساخت فقط ننگی تار در گوش منب روزی نماند گویند که روزی راجه مذکور در راه حیره را که در آن آزادخان خواب نموده بود و از بیرون متغزل است
 سردار مردخان گفته فرستاد که من آزادخان ما قید و اسیر کرد و نام زوبیا و کایش تمام کن مردخان اسلام خان را می آید و نیز بر سوار بر اسب
 گرفتاری دی فرستاد و گوشت آزادخان بسیار شده و خود را در حیره مقید یافته داشت که خسرو من با من دعا کرد و اکنون مخلصی من بشمار است و با انواع
 سیاست و خواری کشته خواهم گشت اینها ننگی را بر بیک خود گذارند و سر داد اسلام خان در دوازده حیره را شکسته حالتش بد که سبل و نیم جان است پس
 چشمانش ما از حد تشنیم ریلورد آزادخان که رقی جان داشت با سلام خان گفت ای سگ اگر سلاح نزد من بودی هرگز تو پیش من آمدن تو
 اینقدر گفت و در چشم پر داز نمود تمیور شاه که از مهم آزادخان بسیار شکر و شکر و در پشاور بود و پادشاه سر و سپاه او و متعاقب لباس هم بخت
 رسید نظام از کشته شدن او بسیار تا سفت کرده فرمودند که آزادخوانی دلاور در عتاد صاحب غرض بود و اما لاکشس او را حکم بدین
 و کفن فرموده طمعه باغ و زغن سلطنت و بلور سیوه آزادخان را از قند طلبیده فرمودند که ازین امیران با هر که راضی باشی نکاح کن تا
 فرزندی دیگر از بلطن تو مثل آزاد صاحب جرات و دواعی پیدا شود چرا که این دلاوری و شجاعت آزادخان از اثر رحم تو بود و اگر از خانه
 کریم او خان تمهید بودی و یک سرش که از بلطن تو متولد نشده اند هم مثل او صاحب اعیان شده و در پیش عرض که در عالم قربانت شوم نه مثل
 احمد شاه پادشاهی پیدا خواهد شد که مثل تیمور شاه فرزند بطور آید و نه مثل حاجی کریم او خان دیگری است که هم آزاد فرزندی پیدا کرد و این امیران
 که در حضور تو استاده اند بروی و پیش اینها میباشند پادشاه اندک سکوت فرموده باز هم فرمود که آزاد و برای تو ز خطر از کشمیر
 فرستاده است آن را بحضور حاضر کن آن زن مروان سیرت سوال و جواب لا و زانه نموده تریب ملک برید و گزند نینده و موجب خود مقرر گمانید
 مع فتح جنگ پس آزادخان که صغیر سن بود و جوانه قندار خند و پادشاه زن آزادخان را که کشمیر بود و عقد خود را آورده در جرم عصمت جانان خود
 پس آزادخان مذکور را ششده هجری زده بود در حال آزادخان این هم نوشته اند که او سوای جادری سخاوت و جود هم بسیار داشت چنانچه
 بی دوسه هزار کس را سردار و صاحبان ندیمان خود ساخته جیتهای مرصع و سازهای سب از طلا و نقره و یراق زر مع برق
 شیرین و ملاقی و خلاف کار و طلا و مشرق و قبا و ای کجواب پر زور زلفت و جامه دار و مخمل کاشان و او که نده شما را نکرند

پیاپی از آنها بخشید و سلاجیه بسیار متفرق نموده بود مردم فوج خاصه خود را که قریب دوازده هزار سوار بودند حکم کرده که تمام سازد زمین اسپان در ابرق و شیر
 بدوق و غلات کاروان از نقره درست سازند و مبلغ از سرکار خود برای دستیابی بچین اسباب پر تکلفی بخشید و قباای باغات در اظلسن و نشان
 بدو و باین مهجور و مخاصم نادری داشت بلکه از زیاده حتی که اهل دربار که بجزو حاضر میشدند بخوف تهر و غضب او از مردم خانه و خوشیانشان خود
 عت شده میرفتند که باز زیاست از زنده و خانه خواهم نمیدانند دوست دسترخوان او بدین محکم سده هزار قاب طعام از قسم بود و در برائی بیخ پستان
 بیخ شام در حضور او می آوردند و مردم میخوردند در هر قاب کم از یک و نیم شام طعام نمیشد گویند روزی در بیابانی دور از شهر غمگین و شکست خورده
 ناگاه وقت چاشت در رسیدیم که در دستور معلوم حاضر آمد مردم ناوقت حیران شده و گفتند که درین میانه و صحرایین قدر اسباب همراه که با دیده
 سه هزار قاب طعام موجود تواند شد امروز مردم بسیار از کار پردازان مطبخ و غیره تقبل خواهند رسید که ناگاه قریب سده هزار قاب طعام معمولی بیخ آن
 انفاست تمام حاضر آوردند بدستور همه امر او پیش خدمتان سپردند بسیار از طعام و نان باقی ماند عتراض متصرف بجمع اوصاف بود و نومی
 در بحث تاریخ مشهوره این سازان میشدند در فوج کشی چندین قتل نمود که از نظر می نشان میارای بلند میساختند و مردم از دور آن بنار بار
 میزدند و در بیخ چهار سال بصورتی کشمیر انبیه مراتب که ذکر شد بهر ساینده بوقت وفات غمگینا است بوقت سال از عمرش گذشته باشد گویند
 مغلوب انقب و سنگدل هم بسیار بود روزی در مکیله در کنار دیاب سندی نشسته شاگرد خانگور و غضب کرده آن بچه مصوم ناختم را از
 دست برداشته در بخاری مشتعل بنگیند تا اینکه آن دختر در آتش سوخته خاکستر گردید

در بیان تفاوت اسلاخان مهند گشته شدن او از قشون پادشاهی

اسلاخان که در عهد سلطنت احمد شاه درانی صوبه بار میر می شده بود از تیمور شاه و تفاوت و زرمیده در مقام و مهاک از پشاور آن طرف خنده پیر
 در قلعه خود مستقر نشد و مردم قوم آفریدی و دیگر افغانه با خود متفق ساخته شدند و قشون پادشاهی استرودین آنجا آمدند نمودگر کسیکه
 از امر او تجارتخانه او قبول میکرد یک آدم همراه کرده از دوره خیمه سلامت میگذاشتند و از باعث استواری مکان و کوهستان و شوار گزار
 قشون پادشاهی بروی دست نمی یافت چند نوبت افواج پادشاهی بر دیورش کرد اما کاری پیش نبرد و بدین سبب تیمور شاه مکرر در
 خاطر میماند آخر قاضی بنین الله خان که در راه لهما م سلطنت او بود بتدابیر صیانت و اقسام شدید امان جان داده اسلاخان بحضور پادشاه
 طلب داشت و بعد از آنش قید نموده او را بحضور شاه برود برای قتل گتانی نش عرض کرد پادشاه فرمود بعد از آن کشتن خلاف قانون است
 آخر قاضی گو در پی او افتاده بعد عرض معروض بسیار او را با انواع سیاست بگشت و پامی قبل سبته در شهر گردانید همچنین فتح خان پست نئی
 آمان خصل که زنده کرد پس مظفر آباد و غیره را که کشمیر بود و در افواج است قشون پادشاهی نمی آمد بواسطه فیض طلب خان محمدی مشرف شد و چون حکم شاه
 بعد از آنکه قشون سبب گردیده و آیه عدم گردید تا آنکه اجماعی سپیش مظفر خان متعظم ریاست آنجا بود و از پادشاه بجاوت و است لملک مردم
 پادشاهی آید انمیر سائید از خوف سیاست که بر پیش گذشته بود بحضور پادشاه حاضر میگردد و در مظفر آباد تا حسن ابدال تمام عمل و است

در بیان وفات یافتن تیمور شاه

چون تیمور شاه پادشاه در شهر پشاور فوت نمود و اکثر از شهر بار که هنوز صغیر سن با او بود بویغ نهاد و بود بهر راه کار داشت پس چون خلعت پادشاهی
 با تنظیم اشرف ابدل و پادشاهی قندار و فرزند سادات سلطنت محمود و ملک خراسان در نظرم نشن شهر مرات مشغول و شهنشاده نامدار شاه زمان در
 کابل بود کسی که ساز بود که ناگاه مزاج تیمور شاه در باده اعتدال خوف گشت بر چند اطبائی حلقه بهالجه بر پا ختمند که سودی نمی بخشید باچار حکما

پدی شهباز در این موعود فرج باریون غنیمت عرض نمود که حضرت دینار کابل آب و بوی آنجا موافق مزاج اقدس خود بود و نمک شیرین بر نذرتی شاه مستحب و زینت صاحب
 غنیمت در کابل نعت فرمود چون ریایات علیات پادشاهی در نواح جاریان که از کابل فاصله جلیل کرده کم پیش است پادشاه واقع است رسد شنود و پادشاه
 حال عارضه توجیه شاه و بطرف کابل شنیده مضطرمانه میخان از کابل کوچ کرده و مقام مذکور رسیده شرف ملازمت پدر بزرگوار خود عرش گردید و در این شتابی
 و جلد تیزی او اسپ سواری شهزاده و صورت راه تهن شد و آن عرض وقت ملازمت تیره شاه فرزندار بند خود را بجهت تمام در غم و شغفت حکمت کشیده انکار
 بسیار بود و واسی خاص سواری مع ساز و آواز طهارت ساخت و با اتفاق شهزاده مذکور توجیه کابل شد و در نوبت در کابل ای که شهزاده سمرقند قاضی فیض
 برالین پادشاه حاضر بود که از زمان مبارک از شاه شد که در چهار روز قبل از این عالم رویا مشاهده کرده بود که چند کس همه کلاه شاهی از سر بر نداشتند و در
 بر این فرزند من یعنی شهزاده زبان شاه می شنید پس از این و با معلوم میشود که در هر موم جبر رسیده شهزاده موصوف و قاضی فیض السد و دیگرند و جلد دولت
 گردید از پادشاه نیز چشم پاپ شد و ضایح چند بان فرزندار حیدر مود را مصلحتی اظهار نمودند که بعد شدن سر آرای سلطنت که نام شهزاده باشد بر کعبه
 و کابل داخل شد و مرض او بر بوز است و در می گشت تا آنکه در شب بیستم شهر شوال سال کبیر او در صد هفت هجری پادشاه ممدوح از چوگان قالی بجا آورد
 و حالت فرمود و در سلطنت است سه سال بود و اولادشان بسیار است مگر کسانیکه شهزاده بودند نامشان در مقام نوشته میشود و اول پادشاه که او را همه
 کنان مردمی عیاش است و از حکم نام شاه تا بینا شده تا سال کبیر او در صد و دوازده هجری زنده بود و در مجموع پادشاه این هر دو شهزاده از زمان شاه کلان این
 سوم خاقان گیتی ستان شاهزادگان چهارم شهزاده عباس خیم شجاع الملک ششم شایب و هفتم فرزندین که بعد حج کردن بجای فرزندین مشهور شد

در بیان جلوس نمودن شهزاده زبان که بر سلطنت دانسته

چون وفات تیره شاه منظور بود این عظام مثل ما اللهم سلطت قاضی فیض الملک فرزندان جلوس دانست مفضل شاهی بل نفس ناطقه شان بود و این الملک
 نور محمد خان بزرگ مختار و مدار اللهم مولی و ملکی بود و طاعه العفا صاحب خزانه و بزرگه باشی و پادشاهان بزرگ ذی مفضل بسفر از خان که در اکثر اوقات
 و در اکثر دست محمد خان و فتح خان اندر و غیره بود و ظاهر شد بصلح وقت تصویفات پادشاه مضمی داشته بالا اتفاق بهتشاره یکدیگر حکم فرستادند که حضرت
 پادشاه خود مفضل نفس در دیوانخانه رونق افزا شده میفرمایند تا با اربابان حضور اقدس حاضر شدند و بقرآن مراتب خود و کوشش نموده بلاخطه بکار و جمال مبارک از کابل
 سعادت اندوز سازند که امرای عظام کار برداران سعادت فرجام بموجب حکم و الا در کابل دار سلطنت کابل حاضر شده خیر خزان مذکور مفضل قاضی فیض شد
 و غیره در واز خلیفه ابتدا کرده و انهد با قاعه گلزار پادشاه نموده با هم عهد میثاق بسته متفق شدند پس بعد از شهزادگان را به بیان خاص آوردند و در این
 قاعه خیر آن شاه عنوان و نگاه مشفق و اللطف عرض نمودند که پادشاه یکس میشود باید که پادشاه شهزادگان یکس را که سنجیده و پسندیده باشد پادشاه نامیم
 و دیگر برادران بطریق و رعیت خود ملاحظت او نموده باشند شهزاده زبان شاه در زمان پدر بزرگوار خود بصوبه ای کابل و پسندی مرفوز از بود و گاه پادشاه تمام
 تشریف میریزد امرای عظام برای کوشش همین شهزاده حاجتمری شدند برین سخن رای بکنان از سرداران که از حسن اخلاق و کمال
 فریب آن شهزاده واقع بودند بر همین تشریفات که شهزاده زبان شاه را بر سلطنت نشاندند مگر دیگر برادران را بجناب برین
 راضی نشده بر خلاف صلاح می گفتند و بهر یکی از آن خواهرش سلطنت برای خود می نمودند و شهزاده عباس که در خسیه
 سلطنت پدر بزرگوار خود صوبه پشاور شده بالای بنگل جیل ستون که سلطان بود نشسته کوشش و مجرای مردم می گرفت بسیار بود
 سلطنت را در باغ جا داده بود و بخود رجوع این امر جلیل می خواست و هر یک از امرار با انواع نوازش و عنایت متوقع و امیدوار
 می گردانید چون سرداران دیدند که شهزاد نامی در امر سلطنت نزاع میدارند بر جاسته یکیش که تا زنده نشسته در میان شاه نیز بود و بکنانه
 و تشریف بر و بعد از گفتگوی بسیار برای شهزادگان برین تشریفات که شهزاده عباس را بر آراء سلطنت سازند

در محل کونستانتینوپل عباس بن محمد تا در این مژده انجمنی بنشیند ای عظام رفیق شهزاد بازاور پیش شهزاده عباس سختنم انگاشته نوراً
 بهادران جوان دسته شیر برادر و شاهزاده عباس فرستاده در سرای او را محکم بستند و بند بست معقول گردان مکان نمودند
 و خود همه سرداران و الا لشکرها و ائمش توده بجزیر زبان مشاه حاضر گردید و آن جناب را بیدون آورده تا پنج هشتم شهر شوال شده
 جری یوم دوشنبه ساعت عطار در بر سر سلطنت در این نشانیته و سپهر کی نذر و نیاز لائق رتبه و فرخو مرتبه خود گذرانیده احتیای خلایع
 فاخره سفر از گردید و وجود را هم در دنیا نیز بدین سکه سکوک شد همیشه نظر از یافت حکم خدای پرو جهان به روح مکه دولت بنام شاهان
 و عبارت نگین آن پادشاه این بود همیشه قرار داد از الطاف خوشترین بزدان بنگین حکم جهان را بنام شاهان بنام شاهان از هر
 سلطنت که نسبت به امور مقدم و اهم بود حیدر شریف تیمور شاه را بتوقیر تمام تخمین و تکفین نموده در زمینی که قریب شهر کامل است مدفون ساختند
 احوال مقبره رفیع نباشده است و شهزاده بازاور در مکان شهزاده عباس بر سر پادشاهش خلافت بوده تن باطاعت پادشاه عالی سید انوار کار
 چون درین سینه در از طهارت آب عاجز از دنیا جا بر معیت شهر پادشاه زمان حرامی شده سنیضین ملازمت گردیدند علم شد که او شان
 را درون ارکس کابل رفته که بر قد کوه واقع است بحفاظت نگه دارند شهزاده شجاع الملک که هنوز تا بلخ در براد حینقی مابودت است هر کس
 باشد و حینقا و قریب حیدر و سرسیر و خاقانی نصب کرده باشند الموحظه پادشاه بنظم و نسق امور ملی و ملی مشغول شدند در زمان حینان شایسته
 و سه سلی بود هر کی از امر ای محمد خود را خطاب خدمت بدین طریق سرافراز فرمودند رحمت الله خان معدونی کامران خیل را که مرو مانا صاحب میر بود
 بطلب محمد الدوله و فادار خان بهادر سرافراز ساخته در الملهام سلطنت و شیره میر ملکیت فرمودند این رحمت الله خان بسبب ناموفقیت از قاضی
 فیض الله در عهد تیمور شاه از نایه اقدار افتاده بود و حافظه شیر خان بانی زنی پسر شاه انجان نیز که بعد از کشته شدن پدر خود در گوشه نشینت بعض
 غوا اوقات بسیر و بختاب شریف نور افشار الدوله مخاطب شده با علی مرتضی وزارت رسد و این الملکت ابستور قدیم دیوان اعلی در استند
 بعد برشته نسبی ممتاز فرموده صیغه در او رسک پرده نشینان حرم منسلک گردانیدند و قاضی فیض را از نظر عنایت انداخته جس فرمودند
 و اسباب بود در سرکار پادشاهی ضبط شد تا کشته اجری باحال تبا و در وقت کامل مقید بود معلوم نشد که کدام کدورت و دل شاه زمان از طرف
 قاضی نشست و بعد از نظم و نسق سلطنت بشهزاده بایون رقم قضا توام بدیمینون اجرایانت که خود او را نظم و نسق قندار مشغول بود
 و بافضال الهی تحت سلطنت و تاج شاهی بوجود مبارک مابودت رونق یافته و جمیع برادران سرداران سر خط فرمان نموده مستعد بنگی و اطاعت
 اند لازم آن برادر نیز مرضی الهی راضی گردیده بطوع و عنیت اطاعت نماید اور در جواب نوشت که تیمور شاه باباصوبداری دو سعیدی قندار
 که ملک سورونی و محل آغا جلوس سلطنت خاندان عالی شان ما است بعهده من مقرر فرموده بود علاوه در سن و سال از همه
 برادران سبباً قیامت یاز دارم پس درین وقت مرده سر سلطنت بذات من وفق پذیرد شاه زمان از استماع ناخرمانی برادر کلان عزم قندار صم
 نمود و مع لشکر جزا بر روانه شد و از آن طرف بایون تیر باغیج کثیر کوچ نموده تا اینکه در منزل بلخ برود که دو گروه این طرف قلعات است
 عسکری رویداد از طرف بایون بهر سلطان میر انور برادر زاده سردار عو خان اسحاق زنی و از طرف شاه زمان سردار یابنده خان بهادر
 نامرودند چون برود برای جنگ متقابل یکدیگر شد سردار بر اول بایون شاه اطاعت شاه زمان قبول نموده در لشکر شاهی داخل
 غده بایون بدر یافتند این حال سپان شده راه فرار پیش گرفت و بسیاری از سردارانش بخون اینکه بر او کسی انطرف و بد کسی آن طرف
 ترک رفاقت او نمود و داخل اردوی شاهی گردیدند و هر یک بلازمت پادشاه مشرف گشته فرخو روحه بمرتبه عالی رسیدند
 و در آن بایون شاه بچهل و یک باب باور غارت کرده آورده بودند بنظر شاه در آورده داخل کار خانات شاهی کردند و از
 سه انجان بجز در خان خسر بایون شاه در حضور دیگر مانده بایون ناچار شده را او که سستان بلوچستان در پیش گذ

گرفته در عمل نصیر خان که سردار نامدار و خواجه گزرا خاندان شامان برانیده بود و آمده پناه گرفته در شاه زمان نصیرت اقبال در شهر قندهار در روز
اجل فرموده باغبان و سرکشان را تفحص نموده بعد جراتم سیاست و تادیب نمود و فرزندار چند خود قهیر را که صغیر من بود بنایت و بینه
دیندار گدازنده عبد الله خان نوزنی را فخر و نامت کمال بر شهرزاده ساختند و دیگر بسیار سرداران علیل القدر را در کباب سجادت شهرزاده
نموده خود مراحت کمال مستزود

در بیان فرستادن شرف اوزر اشیر محمد خان اسبمت بلوچستان برای وقت مایون

چون مسیح شاه زمان رسید مایون شاه اسبمت بلوچستان بوقت پیش نصیر خان بلوچ پناه برده است عزم آن شد که خود تنویر القلوب شود درین
ایضا عرض داشت نصیر خان متضمن عجز و انکسار رسید مضمونش اینکه خانزاد از زمان حضور درون نیست در خیل شاهزاده مایون بلوچ برای
مصاحبت بد کردار سر از لطاعت بندگان علی می رود این ملک گردیده بعرض خاتمه غلام قشرباغ آورده اند فرستادن ایشان را مخصوص از نامت
ریاست بعید دانسته غلام عرض میدارد که بعد ازین از ایشان اظهار کردانی و بغاوت نخواهد شد و از زندگی این غلام مظهر فساد درین ملک
نخواهد کرد و در پارچه نان که بدو ملت حضور در غیر خاتمه موجود میادارم از ایشان در بیخ نخواستیم کرد بلکه ایشان را پناه است آورده و بنویسد و نه خواهم نمود
احتمال ایشان از جان نماند یا اینکه موجب نوزاری غلام است یا شاه نظر بر خدمت و قدامت نصیر خان فرموده این همه در محمل گذشتند و چون
زایات پادشاهی از قندهار اسبمت خراسان برای دریافت حال سلطان فرمود که ایشان نیز بزرگواران پادشاه اند اما از جایون خبر و متوجه شد سوگند
شاهی منور و کرده از قندهار منزل است که عرض سلطان محمود متضمن بر تقیاد و تسبیح و ای سیده موم بود که من مطیع حضرت پادشاه
در بجای شاه با باجنت مکان میدارم امیدوارم که بدستور زمان حضرت شاه بابا منصور ملک خراسان شهر برات من نظر نصیر باشد سرور و حکام
تجاوز نخواهم کرد امری دولت به او احوالان سلطنت نیز سر چند شدند که آخر کسی از شهرزاد ایلی در برات تجویز خواهد شد بهتر است که سلطان مجبور
گردن بطاعت حضرت بناده در آن ملک مستوف قدیم قائم باشند ازین فمالیش پادشاه برات و ملک خراسان سلطان محمود عنایت فرمود و مهم
خراسان را معطل گشته رقم اطمینان برای بسا در صوف خود بصوب برات فرستادند و خود بجزیم تسخیر ملک هندوستان داخل گشته در زمان
خبر رسید که نصیر خان بلوچ جهان فانی را پرورد نمود چون پسرش محمد خان صغیر من است برادرزاده نصیر خان که جوان است مالک یا سنگر و چون
که پسر نصیر خان را از اینجا انزاج نماید و شهرزاده مایون را اغوا نماید که حضرت شاه پادشاه هستی قوم درانی را فراهم نموده عزم قندهار نمایند شاه
باستماع این خبر حفظه شیر محمد خان مختار الدوله وزیر خود را با نوح سنگین میفرستاد و او را که از اسادات شوراک و پیشین بود از طرف مستملک و در این ملک
نور محمد خان با ترخصت فرموده امیدوارم که شهرزاده مایون بهر نوع که باشد از ملک بلوچستان مطمئن ساخته یازد و خود دولت بقصد هندوستان داخل
پشاور گشتند القصد مختار الدوله بسید صوفین را بخود و در شهرزاده مایون شاه را با اطمینان و تشفی تمام از طرف نصیر خان عالمیت تمام همراه گرفته در راه قندهار
در شای راه سید کو پادشاه سائش نمود و گفت که از فضل خداوندی صانع بنو تاج خلایق زب تبارک عالی تحت سلطنت زبای مبارک خواهم آورد و بشرطیکه
منصب ارباب من در حد فرمایند چنانچه بایکدی که من عهد و پیمان برون شد با هم موافق شدند شیر محمد خان نهاد که فرزندار و بر عالی انکار بود و فعل از لیسید
که اگر شهرزاده مایون سید را بکشم بعد از ایمان درین و خلاف آئین است ملک بحر می و قتل شهرزاد بارش خاندان نیست پس خد شتی بحضور شاه فرستاد
که سید خلد و شهرزاده با اطمینان در مسکنی آید اگر غلام اوزر شود مستغنی خدمت بندگان گردد اگر کار دردی بخواهد نیز در اجازت حاضر خواهد کرد و خود از فرستادن

در بیان سیدن مایون شاه و قندهار جنگیدن با شهرزاده قیصر

چون مختار الدوله حافظ شیر محمد خان بمسجد رسید خداداد فرصت را ضمیمت داشت و شهزاده هایون را بر تخت نشاند و افواج را از گور
و پیش فرا هم آورده آرمه قندار نمود و خواست که اول شهر را در تخت و تصرف خود در اردو بعد از آن بدگر بباد ستود چون بدین مقصد
قندار رسید سرداران همراهی شهزاده قیصر جمع شدند و شهزاده سوهون را که در آن زمان بسن سفت ساکی بود بر اسب سوار کرده باراده سینه مقابل
بیردن آمد چون افواج طرفین مقابل شدند سرداران رکاب شهزاده قیصر فرج خود را بسینه غول ترسیدند و بیاوریدند و بیاوریدند و بیاوریدند
برای محافظت و احتیاط شهزاده بلند اتیبال مذکور گرد و سواری او گذار شدند چون از طرفین نازده قتال اشتعال یافت دلاوران قشون پادشاه
جرات و دلیری نموده فوج هایون را از پیش برداشته بهریت دادند چنانچه تمامی انتظام قول او بر هم خورده و لشکرش راه فرار گشود و دلاوران
شاهی تعاقب نموده قتل و غارت شروع کردند هایون شاه که مع چند سوار از فوج خود جدا شده سمت قتل شهزاده استاده بود احوال پشیمان
ولی سردستانی لشکر خود ملاحظه نموده غمگینا که مع چند سوار شمشیر زمان قریب شهزاده قیصر آمد چون در انبان دیدند که شهزاده هایون است
جنگ کردن در خم رن برود آئین خود ناست نه البته راه فرار پیش گرفته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند و درین گید و در خم شمشیر از
دست هایون برگرفته شهزاده قیصر رسیده پوست مال فرود آمده در انگستان دست او را زخمی کرد آن طفل خردسال باین احوال خون جاری
در او می آید برای بر اسب استاده بود که شهزاده احمد فرزند هایون شاه با چشم پر آب بآید گفت که این طفل مجروح برادر زاده حضرت در او من است
در برادر زاده بجای فرزند میشود زخمی نمودن او مناسب نبود هایون گفت من در حالت غضب شمشیری زدم سهواً شاید بر چهره این فرزند رسیده
این گفت و از اسب فرود آمده بتاسف تمام آن شهزاده و الاجاه را در آغوش شفقت گرفته و حسیس را طلبید و رو بروی خود بکشد ای
جرات آن قره العین خلافت حکم نموده در زخم زخمتی نشسته مان و کباب با تفاق آن سعادتمند تناول کرد القصره چون خبر
دستگیر شدن شهزاده قیصر بدست هایون بر بهادران قشون شاهی که تعاقب نه پشیمان داشتند رسید حیران و سرسبز
شدند و بدل گفتند که اینک رافع نموده کل افواج هایون را بهریت دادیم شهزاده با بچه نوع گرفتار شد چون حقیقت واقعی
سمیع پادشاه رسید عبد الله خان نور زنی یکی خان شقی باشی و کدو خان ابارک زنی و فتح خان سپر پاننده خان پارکلی
زکوزانجا ابابالا روانه پشاور بحضور زمان شاه حاضر شدند و باقی سرداران و فوج متعینه قندار با هایون شاه در ساختند
و هایون در قندار داخل شد و سکه خطبه بنام خود رواج داد و درین زمان احمد خان نور زنی که بکارت شاه زمان نسبت پشاور
روان شده بود در میان هرات و قندار حضور دستگیر شدن شهزاده قیصر و بهریت عبد الله خان برادر خود و تباه شدن فوج شاهی
و تسلط هایون شاه در قندار ایشانید با خود گفت این هایون که با شد که در ملک شاهی فساد و خستور اندازد من اول
تبر او نموده بعد از آن بحضور پادشاه خواهم رفت بگر او را دستگیر کرده بحضور پادشاه خود خواهم برد این اراده مستعد نسبت قندار
راهه رزم نمود هایون شاه نیز مع فوج خود از قندار برانده مستعد بر خاش کرده بدینجهان مقدم الکر تبریری بخود انداخته لشکر
هایون را بهریت گذاشته بوقت شب بر قندار آمد تا اول شهر را تبریر خود داد و بعد باطمینان بکار هایون پرازه عبد الکریم
سیر حیم و خان ببارک زنی دروازه قندار را که خود در آنجا بود مقفل کرده هرگز و اگر دیگر برون نبودن قیصر نمود احمد خان ناچاره بس
اجبت کرد هایون شاه از استماع این خبر از میکانی که لشکر گاه او بود بطرف قندار روانه شده و مقام کورکان بهر دو لشکر مقابل شده جنگ
نزد کردند تا اگر بوقت بشهرت رسید خداداد و ملا خداداد از طرف هایون شاه زخمی شدند بویوسف خان همانند باشی با خاشی از طرف احمد خان زخمی شدند
بشاید که هایون شاه میخواست که او از دست خود کشیده در آن برای او شفاعت نمود از جانش این مانند احمد خان بضرر شمشیر طعن زخمی شده بود
و در فوج نواز قوم شیخ با فوج هایون شاه قوم زبیرک شمشیر و تا باین بای استقامت احمد خان بر جانانده بهریت یافت و در پیشش کرده رسیدن

بسبب همایش ششمین قنوق و لاجون و پیش که از تو میخ پا بود او را بر داشته بخانه خود برده بایون شاه تعاقب احمد خان کرده از دو گروه گشتی
و بیخ و میزوری داخل قند با گردیده رعیش و نشاط مشغول گشت روز دیگر بایون خبر احمد خان را شنیده از خانه در پیش بجنوب و طلبه است چون
حاضر شد حکم نقل او نمود و سلوات و تقوا و علمای قند با بلبلان مشغول او شده از جهان مان و دانند احمد خان فرمودیم از بیم جان با بایون شاه
محمدیان نمود که من همیشه خیرخواه جناب شما خواهم اند و درین اثنا آهسته آهسته مرمضیه از حدار گرفته حضور شاه زمان رفتند

در بیان اوچتر شاه زمان بر سپاه بایون فتحیاب شدن بروی

چون اخبار بریت افواج شاهای او مقابل بایون زخمی شدن شتراده قیصر گرفتار شدن سرار احمد خان بزرگی بسبب شان زمان رسید خود با افواج جزا از
پشتا و نسبت قند با رضت فرمود در کابل رسیده نزد اهل اجلال نمود و از آنجا روانه شده روبرو قند با را پانده خان با یک زنی را به اولی مسیحت
شتراده بایون با ستاع اینچه چار و ناچار مع فوج بیل کرده از قند با ربراده مقابل شد و احمد خان بوزنی را که بنویز خرم جراحات وی از مال نیافته بود
پیش جنگی مقابل هر اول پادشاهی فرستاد مردان اعتمادی امراه خود گرفته معقب فوج با ستاد مردم غیر اعتبار امراه احمد خان مذکور و شتراده بایون
با مردمان معتدلیتی جنگ است هرات فرار نموده مقام فراره که میان قند با و هرات است رسید و سر احمد خان که چیر او قهر امراه او شده پیش جنگ
در اول گشته بود خود را با پانده خان هر اولی از پیشا پانده است و الا اگر در چون خبر گشتن بایون بقند با رسید و جز پانده خان مذکور که عورتی صفا
و عاقل مردانه سیرت بود کار و افغانی بر کلبسته در قمع بر روی انگیزه بر اسب سوار شد و شتراده قیصر و قید بایون بعد بر چار باش و لیسه در نشانید
مادی کتایت که دو در حضرت شاه زمان است درین مرج مرج مرتقی خان که با سرار پانده خان رفته دامادی داشت دست تقابل در باز در در کردن
و تراج نمودن درخواست زوجه سردار موسون بزجر بالغ آمده کار و افغانی و از ک کشیده او را مجروح ساخت عبد الشار شاه آنا شاری که در پیش صادق بود
زوجه سسلو گفت که این جوان خویش عزیز تو بود او را مجروح ساخته دستگیر کرده اگر پادشاه خواهش نیند این بیچاره را از جان خواه گشت بهتر است که او
خلعت داده حضرت کنی چون زن مقتدر مکر عقل کامل داشت بموجب فرموده در پیش لعل آورد و صباح آن خود بدولت با فتح و حضرت مع تمام اردو
داخل شهر قند با شدند و میز افواج خان و سپه پانده خان را بطریق چپاولی عقب بایون حضرت فرموده هر دو سردار تا مقام کریش رسیده معلوم کردند که
بطرف کورستان آورده شد هرگز بدست نخواهد آمد ناچار بحضور مراجعت کردند شاه زمان سلطان محمود در هرات نوشت که اگر بایون بدست آید او را زند
کرده بحضور بدو رساله از سلطان محمود در جواب آن میزند داشت نوشت که اگر چه حضرت بجای شاه پانده قوراند بایون شاه نیز بر او کلان من
و آنحضرت است امیدوارم که از تلاش نمودن دستگیر کردن او معاف باشم شاه زمان از سر نظر و نسق قند با فرموده شتراده قیصر را دستور
دهد ساخته خود را باراده بکشور هندوستان روانه کابل شد و مختار الدوله حافظ شیر محمد خان وزیر ابانج سنگین برای تمبیه و تادیب برادر زاویه نصیر خان
بزرگ مشرف بر ذری محمود خان سپهر نصیر خان اصمعیل نوره و کنگ ملک بوچستان شده بود و علی التواتر نانش او بحضور انور سعید مرض در سرد
تا آن بدین در استزای کامل داده سپهر نصیر خان را جانشین پدریش ناید مختار الدوله با و حسب الامر اقدس در آن ملک رفته کارهای آنجا کرد
و جنگ عظیم از طرفین روی داد بسیار درانی و بلوچ در آن زمان تر متغ آیدار شده اند اخرا الامر مختار الدوله نظیر و منصور و قلععات که شصه
جانشین بلوچ خان بود داخل شده سپهر نصیر خان را رئیس آنجا کرد و تمام کارگزاران و سکر کشان بوچستان را بطریق و ستقا و او ساخت
بعد چون مردان بلی محمود خان سپهر نصیر خان برای تادیب موسی پادشاه همراه گرفته بحضور رسید شاه بعد سعیدی محمود خان را بعبایان خلعت از فرار از فوده
طرف بوچستان حضرت فرمود چنانچه خانم کور خوشی خرمی داخل شهر قلععات کردید و تا سلسله که باز در وجود و نیزه چری همین محمود خان در کابل ایالت بایون
باجان او را با و شهر قلععات استقامت می آید و تا تخریر این ایالت که شتراده است نصیر خان بلی را اولاد همین محمود خان مذکور حاکم آنجا است و در بوچستان

از حدیث بگویم که در این طایفه سست و عرض آن بزرگی محیط پیوسته است تا حد که در سیستان و کوهستان زمین لکه واقع و مردم بویچ بسیار
و باورش شجاع گردد و شوی و جاهل هم از حد ایشان بهادری این قوم اتر اردو در عهد این شاه درانی مسدود این قوم که نصیر خان نام داشت
سلطنته در اینده رجوع مانده همیشه تسخیرش هزار سوار جوار وقت جنگ در هم برکاب شاهی حاضر شد الحال سپهرش نیز همین تیره بر جاده
افتقاد استوار و از دست گرفتگان شاه زمان است سه موافقان پادشاهی تجاویز کند و در کل بوجستان و از وقت خطبه در سک نام پادشاهان را بجا آورد

در بیان غریت شاه زمان بطرف هندوستان و انجام یافتن کارهای این دست محبت شاه زمان

شاه زمان بقصد تسخیر هندوستان تنبیه و تادیب سکهان و گزشتگان انجام بخشون آراسته و عساکر پراسته در سال مکهزار و دو صد و ده سببری
از کابل کوچ فرموده بر لب دریای سند زول اجلال نمودند و از قلعه انگل بر کشتیا عبور کرده حسن ابدال و فواج رتباس را منسوب
خیام گردانیده چند روز برای تسخیر طبرستان لشکار پرداختند و احمد خان شاکه کچی باشی با یک زنی ترابع به سوار خان محذرتی و دیگر
سواران را با هفت هزار سوار برای تسخیر و تود و میان دریای بهلم و چاب رضت کردند درین اثنا نگاه حکم تفاوت در
هایون شاه از فواج شاهی غریت خورده و ز سر بنام ناسا حد چشیده بلک ریگستان در نواح قصبه نشی که از زمان بقاصد است
در پنج کوه جانب دیره اسماعیل خان و این دریای سند و جلم واقع است رسید و از وقت قریب صد سوار که همه سوار
در سوار زاده بودند سلطان احمد امی نسر زنده خود که جوان خوش شکل در کمال رعنائی و زیبائی بود همراه داشت که زین و زینتی
باین اراده خود را بلباس سپا و پنهان کرده فرود آمد که به نفع که ممکن باشد بشمیر رسیده و آن ملک را متصرف خود را در ده بناهای
نسا و ابا پادشاه محکم سازد و چون سابق این احکام پادشاهی بحکام در روسای ممالک محروسه اجرا یافته بود که هایون را بجهت نوح
که دست آید دستگیر نموده بحضور نیر بستند محمد خان صد زنی که جوان و جسید و دلاد و حاکم لیه نکور بود و خبر یافت که هایون شاه مع این قدر
سوار در فلان جا زید در ختی نسر و آمده است بجز استماع این سخن مع پانصد سوار مسلح در آنجا رسیده اول اظهار نمود که از اینجا در شهر رفت
نزول فرمائید تا من شرف اخذ است بجا آرم شهزاده هایون از نظر کلام و مجرم مردم و است که کار نوح دیگر کشید چون همه سپان همراهی او
زیرین همه سپانش مسلح بودند جنگ برخاست و خوب جنگ شد همه سپان هایون بسیار کشته و خسته شدند و شهزاده احمد سپهرش بر خم
گولی تصنگ مجروح گشته از اسپ بزیر افتاد همان ساعت جان داد هایون شاه که بر فرزند نکور عاشق بود خویش تن را از اسپ بزیر افتاد
بر لاش او بیفتاد و نغمه های جانگاه شروع کرد و محمد خان خود را مع مردمان نزدیک هایون رسانیده در فعل گرفت و از آنجا سب و تقاض
دستگیر کرده در قصبه لیه آورد و حقیقت حال را معروض حضور انور گردانید حسن خان قزلباش پیش خدمت که سر دفتر خدشکاران پادشاهی است
از حضور نصت شد و ما مور گشت که پشمان هایون از حدقه بر آورده و در پاکی نشانیده روانه کابل سار و وقت لباش بود که
در لیه رسیده برود چشم جهان بن هایون را از حدقه بر آورده و در پاکی نشانیده بحضور پادشاه برد حکم شد که او را
بهین حالت در کابل برده جائیکه دیگر شهزادگان قیداند مقید و از در روزی که خبر دستگیر شدن هایون و کشته شدن شهزاده
احمد در مقام رتباس با حسن ابدال بعرض زمان شاه رسید طرفه تا شای بود که از کپیوف امرای عظام نوید تمیزت و از کپیوف صدهای
قزیت بسج شاه میرسانند و چون از کابل قرض دولتخواهان که در قندهار و مزارت بودند دریافت شد سلطان محمود در پراست
سکرتش نموده اراده مناسد و امرو شاه زمان مجبور استماع این خبر مهم خجاست تنبیه سکهان و گزشتگان هندوستان و اسطبل گشته
از حسن ابدال راجت است خراسان نمود تا آتشش زاع سلطان محمود را بجز یک تیغ آبدار سطحی سازد و فرزند شاه و فوجی که برای

تسخیر و آبرویای جلم و جناب این شده بود و در آن چنین است که احمد خان بابر که بی شاه گنجی باشی از جنور شخص و عبور کرد
 بهلم کرده با سکهان تقابل کرد و چند بار سکهان گرفتند و الاخر جمع کثیر نموده قریب گجرات میان دولت جنگی عظیم کردند و در احمد خان بابر
 در آن بزم کارهای تالیف کرد لیکن چون دید که از اتفاقاً سرداران بیدلی و آریانان کار شروع دیگر خواهد کشید و کامیاب فیروزی غوازم کرد
 ناپا جنگ گنجان باستیاط تمام معرکه و حساب اخل اردوی شاهی شد و از باعث فساد سلطان محمود بابر این هم جیدی محل ماند خود
 پادشاه داخل کابل گردید درین عرض مدت نامت نامی شته عالم عالی گوهر پادشاه هندوستان مصحوب از اخلام محمد خان بجنور بزرگ شاه
 پادشاه زنی برید جواب آن نیز از نظیر بخدمت پادشاه مجموع فت عبارت هر دو نامه بسیار مختصا درین اوراق ثبت نشد حاصل مضمون اول
 طلبان شاه زنی بود و نامه انشا الله تعالی در روز سیدان هم گویا بر سر بوده با و در حقیقت انعم غوم بطرف هندوستان رسیده و آن گزیری سلطان محمود

در بیان قوت زمان شاه بزم سلطان محمود بطرف از سلطنت هرات

چون خبر شد و فساد سلطان محمود بزم شاه بقیست از کابل انصت فرموده اخل اشرف البلاد دکنه مارگر بر قباچه در مجمع درون ایلان
 و هشام در اینجا تیم فرمود و بعد از آن با افواج بسیار و سرداران بچین شمار روانه هرات شده مقام میون بر امضاب جنیام گردانید سلطان
 محمود نیز از دریای رسیدند که از کرسین بجانب قندهار است عبور نمود و محمد عظیم خان سپهر بزرگان الکوزی را پیش جنگی معین نمود از طرف
 شاه زمان سردار مهر علی خان سپهر خور برادر زاده سردار محمد خان شانی بهر ادلی قرار یافت عسکرین هر دو هر اول و میدان خاکریز مقابل شد اول جنگ
 توپ تفنگ بیسان آمد و تادیب گانه کارزار گرم ماند آخر کار مردم فوج سلطان محمود یورش نموده بدلاوری تمام داخل توپخانه گردیده جمیع توپها را بظرف
 خود زدند هر اول پادشاهی بهریت خود را پس پا شد درین اثنا خود بدولت نیز قریب فوج هر اول رسیده حواله استاده نمود تاج شاهی اگر هم
 بجوهر نوا هم مرتب چهار جویه مرصع از زهره و سنبه و الماس گران بهما و لعل و خشتانی و یاقوت زانی بوزن فزون فرود آورده کلاه ساد بر سر نهاد و با حضور
 و خوش از درگاه قادر توانا مسالت فتح و فیروزی خواستند پو اخواهان حضور در دل خود تصور کردند که خود بدولت را شاید آراوه فرار و خاطر قرار
 یافتند عرض نمودند که قربانت شوم این چه آراوه است که بخاطر مبارک و آورده اند فرمودند که این وقت نوبت سپه گری است بنا بر مصلحت وقت کلاه ساد
 بر سر گذارند تمام فوج ضمیمه از شناسه تمام دیوان بلجی مستعد کار را با شید و خود بنفس نصرت کمان آراوه کرده مستعد لقتل شدند چون حرکت گرم گشت
 مخالفان از هر طرف هجوم آورده دشمنان پادشاهی را منهرم ساختند آن وقت بزبان گشت که کسی هست نواب خان ایشک آقاسی کولیش نزد عرض کرد
 قربانت شوم غلام حاضر است و سوامی و توکل خان و کوشن خان سرداران قلطان سته غلامان که در زمان حضرت تیمور شاهت مکان بدولت ایان
 فایز گشته مسلمان شده بودند نیز عرض کردیم که ما غلامان نیز حاضریم هر چه فرمان شود بجا آوریم توکل خان کولیش هم گدانش کرد که تاج شاهی از تارک مبارک
 فرود آوردن بوجبت خاطر ما غلامانست فرمودند که توکل خان الحال زمان سپاه گری است کلاه ساد آراوه شاهانه و نوبت اولی است بعد فتح و نصرت
 هرگاه بر تخت سلطنت جلوس خواهم کرد مندر خسروی را برفیق خواهم گذاشت المقصد نواب خان ایشک آقاسی را رخصت فرمودند تا طریقه اظهار
 و ارادت را ادا سازد و ارشاد کردند که برود ترا بجد اسپه درم توکل بخدا نموده کارهای نمایان بظهور آرد سردار بزرگوار کوشن خان و غیره آداب بجا آورده
 برای جنگ کردن مرضی شد و عرض کرد که هر دو سردار را در رفته جنگهای مردانه و کارهای رستمانه نمودند تا انکی محمد عظیم خان بهر اول سلطان محمود
 بهریت خورده چنان مضطرب گشت که قابو نگرفت نسبت هرات و خود ندیده راه فراموش کرد و بطرف قندهار گریخت و در قریه انار که بجزر و از قندهار
 گذار و بخانه عبد الحمید ریوش پنهان شد تا موصوف شمشیر برهنه و سستش داده و کفن در گلویش انداخته سواد بجنور زمان پشاه نمود و ملاجان محمد
 اهر بر رسم شفاعت همراه کرد چون بجنور پادشاه رسید عرض کرد که غلام گنهار بنگر ام حاضر شده امیدوار است که از آن درگاه باین

ششصد و پنجاه و هفت سال پادشاه فرعون بی هیچ بدی روح تو فرموده بودم که بعبای خلعت نازنه و سپه شمشیر تو در آن سال مرده ترا از مردم
 منظر بجز آن عرض نمودند که آن خطا و از خداوندان عطایا و شاه نظر بر شفاعت در پیش عجز و نداشتن امیر بزرگوار سوخته از سر جوهر اتم او گذشت و قلم عفو
 بر جزئی اعمال و کشید و مجازا عفو و موافقت گرفته جان بخشی نمود سلطان محمود شکست خورد و در هر اسیران و در جمیع خاها که شکر را با اقتدار او بود گفت که الحال
 چه تدبیر باید کرد و عرض نمود خاطر محمد از آن جان و قلب منست سرسوی کارا خیر نخواهد رسیدین بعد سلطان محمود را همراه گرفته روانه سمرات شد و دیگر سواران خراسان
 و غیره که پنهانی با امرای پادشاهی سازش موافقت داشتند و رسیدن استوارانند درین اثنا التوس جمشیدی که از سرداران خراسان که از حال سازش واقف نبود
 اند گفت که تنها پادشاه است که باید سلطان محمود بطرف برات نیت شما هم برید چه از خود ابرودن آن از دست پادشاه افضل خواهد بود و غرض مناسب است من را بعب
 جنگ کنان بگا خود همه سلامت خیمه سانی سزایان گفتند تو ازین جزیرین امور شایان واقف نیستی خاموش همراه ما است و باش مقارن خیال این ملک
 نوبت خان با سر صفت خود و در حکم پادشاه است سرداران مقدس اند که در آن وقت در قریب بنا رسیده شال را اگر دانید تا او شایان معلوم کنند که برای جنگ است
 و چون قریب تر رسید از سلام علیک هر یکی را با بجا آوردنش گرفته و معافه نموده گفتند ما تیداس شایان را بعبود پادشاه برده بسعادت کوشش مشرف کنایم
 این گفتن زمان خان و دیگر سرداران خراسان پیشگاه پادشاه برده و مقهور شده اسراف کنانند سرداران و ستغای خود را بسبب مشرف کوشش مستعد و شهریاران
 و عدلیق باقسام نمود و عرض کرد که ادا حیات غیر از این خواهی حضور بیرون قبلا عالم دیگر از ما صادر خواهد شد بعد از آن التوس جمشیدی قسم عین خود و عندالار
 بحضور پادشاه عرض کرد که من سزایان من کرده ام و غمگینم و اینها درنگواند و درین اثنا سرداران که عرض کردند که قبلا عالم آنچه با
 تولد عهد بعبود اعلی نمودیم این سخن است این برادر است خلاف عهد پیمان امری دیگر نخواهد بود بر کین پادشاه من جان بخشی و عفو بر تمام تمامی رسانی
 خراسان معیبه نموده و حاضر و کارهای غلاف طلبا با آنها بخشیده زود بود که الحال شما ببلاده و اطفال خود با حضرت شریک چرا که اهل عیال شما در حالی مضطر خواهند بود
 و وقت طلب بعبود حاضر شویم تمام چار عمیق ملک خراسان از پادشاه خصمت شده اطمینان تمام روانه اطفال و اکنه خود را گردید آن بخت شکست
 رفتن زیارت حضرت خواجه گان چیست قدر اندر سر هم همعین نموده و کیشب در آنجا مقام کرده یک طعام نیاز خواهد گان ساخته هر یک بخانهای خود روانه شدند
 و در میان شب که در حقیقت بجز اصلاح یکدیگر شخصی را مع عراض حضور سلطان محمود فرستاده معرجه داشتند که با این سینه خود را از روی پادشاهی را بنده در آنجا
 رسانیم اگر حکم شود بعبود حاضر شویم و الا در میان خود با شمیم سلطان محمود گفته فرستاد که در جنگ فتح نمودن شکست خوردن کار بسیار است بی وسوس
 و اندیشه بعبود حاضر شویم با اطلاع عمومی سرداران کور از خانهای خود فرستادند سلطان محمود فکر کرد و دیدند تقسیم اطمینان که ملازمتس جان محفوظانمان
 خود با پادشاه چیدمان نموده قسمهای شدیدی خوردیم و درین وسیله از غضب شایان بجات انده بعبود رسیده ایم و پست و قدیم در جانفشانی و خیر خواهی حضور
 حاضریم و باز تجویز قسمها یاد کردیم التوس جان جمشیدی در اینجا قسم خورد دو سلطان محمود و والده ماجده خود و ارمع عرض داشت متضمن بر معذرتی ایچو کات
 استدعای عفو تقصیرات حضور از آن شاه پادشاه بود و چون آن برده نشین حجاب عصمت داخل قندار شد بعد از ای نیاز و اظهار حقوق با درمی عرض داشت
 فرزند خود را بعبود گذارند پادشاه آن نظر بر حقوق و تکلیف آمدن آن مخدوم قلم عفو بر جراتم براد عالمیت را خود کشید و آن جملگرمین طلبان عفت و خیر سلطان محمود
 بری فرزند پادشاه و صبری و نصیب پادشاه ابرای سیر سلطان محمود استدعا نمود پادشاه این برود و خواست نموده خواست که اول فرزند سلطان محمود و پادشاه
 برای تختدالی سایه والده سلطان محمود این سخن را قبول نموده مع قسم اطمینان برای فرزند خود بهرات مراجعت فرمود و حسب الامر پادشاه زبان خان مذکور
 نیز همراه والده سلطان محمود از قندار بطرف برات روانه شد و چون پادشاه را تحقیق معلوم شده که بغاوت و کوشش سلطان محمود بسبب استظهار او با
 محمدخان کاجاردالی ایران بود و ملازم هم برای تنبیه و تادیب او فرمود درین اثنا دفعه ایلیچی الی ایران مذکور مع عرض داشت متضمن بر اظهار
 در صیقل و انواع تحف و هدایای ایران و سپان با ساز و سامان با زودی معنی داخل شده با ریاب کوشش گردید و قبل از داخل شدن او بد پادشاه
 حکم تمامی فوج شده بود که با سلاح و آلات جنگ تیار شده بوقت طارست سفر حاضرند تا او شوکت هماداران لشکر شاهی با چشم عبرت ملاحظه نمایند

به حال پادشاه وقت مراجعت ایلمچی مذکور که در خان بارک نئی را که مردان ما خدای پرست و صادق القول بودند تم اطمینان در مخالفت و طاعت همراه ایلمچی او نمود
 پیش محمدخان قاجار روانه فرمودند و آسب سواری خاصیت بکند بخان عنایت ساخته در خلوت ارشاد کردند که احوال لشکر پادشاه ایران را خوب معاینه نمود
 از کم و کیف آن بحضور عرض نماید و بخان یکبار پادشاه شنیده همراه ایلمچی بطرف ایران روانه شد و خود پادشاه سرفراز نمود و کابل شدند و الله به سلطان محمود بهرات
 روزی بلند خود در صباح احمدی موعظت و پسند بسیار فرمودند که این بار ترا از انسیب مستنون پادشاهی نگه داشته ام خبر در این جزایرین گردان امور که خلاف مریسته
 پادشاه باشد کردی این بار چه توان که بستت آموه است از دست ندی سلطان محمود عهد پیمان بسیار پیمان آورد که بعد از این همچنین حرکات خلاف مریستی نماید
 از من بظهور نخواهد آمد تا یک زمان شاه پادشاه از طرف سلطان محمود خاطر جمع فرموده غم تشویر سپهرستان نمود امرای دولت عرض کردند منویر سلطان محمود و جاده
 اطاعت خوب ساخته و ثابت قدم نیست مبادا که بعد از این حضرت را با این عالیجات نسبت به بدستان که دور است از خراسان است باز قصد فرستند بنسازند
 فرمودند که والله او عهد پیمان استوار خاطر مبادت را خوب جمع نموده است آنحال ظهور بغاوت از وی مستغور نیست برگردان مریستی مانخواهد کرد و وظایف

در بیان غم نمودن زمان شاه تیسرملک هندوستان و پیوسته و ویب سکمان و دیگر گونگشان و غیره

چون زمان شاه را از وقت جلوس بر اورنگ جهان بینی دامیه آن بود که ملک پنجاب هندوستان را از حاکم سرگشان سمرقندان حصوا قوم سکمان پاک
 و صاحب نمایند باین بین اطرده از کابل کوچ کرده داخل پشاور شدند و از آنجا با سائر مسلمانان بسیار قشون بسیار و در کابل کبیرا در دو صد دایره بحری شهر
 جادوی الآخرة دیای سندر را بگذرانند بر کشتیها عبور نموده از آنجا کوچ کوچی از راه حسن ابدال و سدای کالی در اول پندی و ساس گذرشته بر کناره
 دریای جلم نزل جلال فرموده دریای مذکور را با یاب عبور نموده از راه گجرات شاه دولت بکنار دریای چناب که اعظم دریای پنجاب است فائز شدند
 و این دو بار از قشون شاهی با یاب عبور کرده و از راه کوجران و الدو امین با در قریب لاهور گذرشته و شاه دره که سه کرده در لاهور است نسبت
 در دریای راوی در میان حاکم نزل دولت سلطانی واقع شد چون این سفر از چین بر آمدن پشاور تا رسیدن بلاهور مختار الدوله
 عاقل شیر محمد خان بهادر شرف الوزر را بطریق مشغله به راهی مامور شده بود و از ده گروه از روی معنی بیگانه او پیشتر میشد و سب هزار سوار حرا
 ز درانی و غیره همراه او مستعد جانفشانی بودند حکم اقدس بود که احدی از مال و سباب کشت زار و باقیین رعایا از پشاور تا بشهر لاهور مزاحمت
 تعرض نشود الا گاه و همیه سوختنی که بیکان باشد که تصرف خود را در چندین پادشاه و لاهور احدی از لشکرمان سلطانی بر حساب و زراعت کسی
 است اندازند و مردم سکمان با کل از سسری کالی در دو آبهای دریای جلم و چناب در راهی گریخته در آنجا بجهت جلوی امرت سرد میان
 و آبیه و استلج و لکهی جنگل بنایه گرفته و بحال و انتقال و عمیال و اطفال خود را در کوچهستان شمالی سمت جنوب و غیره فرستاده و خوف افواج شاهی
 نوشته و اطراف خزینة تقصیر چون مختار الدوله بهادر مذکور در دریای راوی را بر کشتیها عبور کرده و در قلعہ فرود آمدند داخل شهر فرمودند بموجب حکام
 نما نظام سنای و شهر گردانیده حکم کرده که تا سه روز تمام شهر چنانچه گنند پس از رسیدن مختار الدوله لاهور که حاکم لاهور کلیدی قلعہ را بست
 باین شاه چراغ سلطان پوری که از اولاد شیخ عبدالقادر جیلانی قدس شد شهره الغزیر و از عمده کشیخ شهر بود و در شهر
 در راه سراسر پیش گرفت در زمان شاه پادشاه غره جب المرجب ساله هجری و داخل قلعہ لاهور شد و اردوی شاهی
 زیر قلعہ تا کنار شهر لاهور و لب دریای راوی بسیاری درون شهر در آنکه خالی و آباد در آن شهر آمدند حکم شد که هر روز در شب ده یا نوزده
 و از نظیر طلبیه از شهر لاهور ده گروه گردویش استاده باشند گویند که روز دوم و سوم از داخل شدن
 بعضی قدسی رسید که مردم سکمانی لاهور از قوم سمنو و مسلمان دکانها نموده تا که غم و اندوه ساختند پادشاه با تمام

این خبر بر سر غضب آمده حکم فرمود که بر این گره بند او قتل و دست و پایی است به استیجاب ازین مردم جز بیاید گرفت چنانچه محصلان بود
 بر یک نشسته ز جزیر را طلب می نمودند و در اوتل از مسلمانان هم جزیه گرفتند بعد از آن از ایشان معاف گردید و چون بعضی شقاق
 نمود جزیه میگرفتند لهذا از آنها چند کس خود را در چاه انداخته هلاک ساختند و ازین عمر آشوب و اضطرابی تمام در شهر لاهور راه یافت و این
 ستم را اهل لاهور دیدند و دانسته برای خود خریدند رسم چنانکه اگر امر سهل بود با وجود استماع حکم سلطانی و نوبت امن و امان موقوف
 داشته علاوه و کاکین ایند نمودند و در خانه شسته شهریار را بر سر غضب آوردند اگر ایشان چنین حکم نادر شاه را عدول میکردند او بی شوق
 لقتل عام می داد و چون خبر نزول آیات سلطانی در ملک پنجاب شائع شد روی سالی سلیمان آن شیخ شکی جلال سنی و نظام الدین خان بر سر
 دیگر رسیداران مسران آن ملک آمدند علامت و الاستفید شدند و فریاد فریاد کردند که اینان را همراه خود در یکجا فرج بر اول
 چهل سکه مان بریده بجزو فرستادند و بار دیگر نوبت قتل آن قوم نرسید بود که اخبار فساد بریاساختن سلطان محمود رسید تا بر این شاه
 مسمم سکمان و انتظام پنجاب اندام که امرت سر را موقوف داشته و انتظار خبر صحیح نشست در زمین تهنیت میدید که در قلعه بخوچور که
 لاهور یازده گروه است منورست قریب دوسه هزار سکمان نشسته اند پس برای تهنیت آنها فخرالدوله باور حسب حکم حضور چند ضرب نوب
 روانه شد و در آنجا قلعه را محاصره نمود مگر شاه بسبب شفاعت ملا عبد الغفار خان که سابق از قوم سکمه بود و در عهد احمد شاه در آنی نشسته
 باسلام شده علوم دینی را حاصل نموده مغرب ممالک گردید تمامی سکمان از انجان مان بخشید و این قوم از جمله خراج گواران و رعیت پادشاهی
 شدند و از او پادشاه آن بود که بعد بدوست ملک پنجاب در روز اختلاف شاه جهان آباد فرستادند و نسبت آن نواح و گوشمال مهر و غیره گشتان
 فریاد لیکن چون رفتند نبود که سکمه ملک هندوستان از دست بر و تمردان بر میزدند و سرکشان قوم جات و دیگر مفسدان امور سلطنت هندوستان
 در امن و امان باشند باین در زمان قلیل بسبب فساد سلطان محمود مراجعت زمان شاه از لاهور واقع شد

در بیان مراجعت نمودن مان شاه از لاهور بسبب خراسان و سلطان محمود

بعثت مراجعت زمان شاه پادشاه در آنی از لاهور آن شد که عظامه خان علی بنی از پادشاه موصوف بغاوت ورزید و پنجاه کس اسیر اهل عیال از
 قندار کو چانیده بهرات آمدند و سلطان محمود را اغوا نمود که همین وقت است که خروج نمود و با ملک سلطنت شوند و واسم آوردن فوج در گمان متفرق
 ساختن افواج پادشاهی و خلاص قندار کابل بسیار آسانی نمیدانست سلطان محمود بمقتضای ایام جوانی بهوای سلطنت و حکمرانی
 مستعد شورش گردید و افواج جدید خود را مع ایلات و حشام ملک خراسان که قریب است بزارکس بوده باشند جمع نمود و اراده قندار نمود و با ملک
 در میان این عرض انصاف مان خان سپه حاجی کریم داد خان دو دیگر دو لشکر امان متواتر رسیدند که باز سلطان محمود اراده فاسد دار و زمان شاه بجز
 این خبر تا پنج شش ماه سال بکنار او و قصد و یازده چیری دریای راوی را از پل کشته ها بگذر قلعه لاهور و دریای جانات از عظم
 دریای پنجاب است از گذر سو و بهره واقع و در کوهی و زیر آباد پایاب عبور فرمود و در منزل گجرات چهار کس از در آنیان که قویه قوم سادات آباد گردیدند
 شکم چاک کنانیده قتل نموده و دریای بهت یعنی جلم را نیز در جای که سه حصه شده و بجای رنگ سنگریزی خرد و کلان گردید پایاب عبور ساخت
 در برب ریای مذکور فرود آمده سه روز مقام فرمود و در آنجا خان بزرگ زنی را حکومت و آیه میان جلم رسانده عنایت گردید و بهادر خان محمدی را مع
 انصد سوار و بوستان خان درانی را با هزار سوار و نواز خان خنک را با پانصد سوار و سعید سوار انگش کونانی و دو صد سوار یوسفانی و قریب
 دویست سوار همی خود سردار و کور و غیره سواران متفرق که یکی شش صحت هزار سوار شد و در آنجا که چهار ضرب تیپ تمیز کرد و حضرت فرمود و بکنار
 در خروج بابت تکمیل شهر لاهور نیز در رعایت شد و در آنجا که صاحب دست چهار هزار غلام بود همراه احمد خان مذکور کرده فرزند نام نظام را

کلیت و آب بر قوم و خالی کشانیدن قلعه پندوار خان که بر لب ریای جیلم تریب نکسار است مع فوج خود مخصوصاً دولت سده از آنجا که در
 پادشاهی کوچ در کوچ از راه رساس و راول پیچی و سرای کالی و حسن ابدال در ریای سنده را از گذر ننگ بر کشته تپه باغ فرورد
 بتاریخ نسبت و هفتم شهر شعبان سنه الهیه داخل بالاحصا پناهندند و در آنجا چهار مقام فرموده بنزدیم شهر مذکور داخل گابل گرویدین
 اثنا خبر رسید که آتش فساد سلطان محمود از استماع توجیه آیات عالیات پادشاهی بطرف قندهار رسد و گشت چندی پادشاه در کابل مشتاق
 فرمودند باز از عواصن دو تهراتان دریافت شد که سلطان محمود او را در جنگ مصمم نموده به ترتیب آلات حرب در سامان طعن و ضرب
 مشغول است و بیرون شهر سربت جنگا خود دارد و زمان شاه از استماع این خبر مع تشون موجود بوده و قندهار نزول اجلال
 فرمود در آن نمان جمعی از افغانان عطا محمد خان ناطق بنما خضر خان بشوری را بضرر گلونه تفنگچه فقتل رسانیدند و مقتول شدند و در
 مرادشاهی که محمد نران خان مخفی گفته فرستاده بود و در کابل نام افغانی در مکانی که عطا محمد خان خفته بود بوقت شب رفته قتلش
 پرده خست واقع شد آنحضرت از کشته شدن او که مفید مغوی بود شکستی و بهر سی عظیم بر دل سلطان محمود و لشکر او پدید آمد و محمود عرصه
 متضمن عجز و انقیاد و فرمان برداری مشعر بر حذر تها از قصورات خود ارسال نمود خلاصه مطلب و آن بود که مبلغ دو لک و پیه
 نقد که هر سال جهت انزاجات او از حضور شاه بابا مغفور معین بودند در زمان سلطنت عالی بمن فرسیده امیر قارم که حساب خود در حجت
 فرایند آورده سایر سال عنایت شده باشند پادشاه در جوابش نوشت که مبلغ ایام گذشته فی الحال رسیدن محالست اما آئینده موافق
 معمول عهدت آرا مگاه خواهد رسید سلطان محمود برین امر راضی نشده است و ریاضش گروید چنانکه اکثری از مردمان کابل قشون شاه
 با او متفق شده و جنگ و انزوا اینگونه شهر را از استماع حرکات سلطان محمود تنگ آمده فرزند خود سلطان قیصر را مع سردار احمد خان
 در میرانجور یعنی داروغه اصطبل با پنجه سوار دیگر از قندهار به راولی روانه فرمودند تا در مقام فراه که صد ولایت کرده در میان قندهار
 و هرات واقع است رفته فرود آیند و از طرف سلطان محمود نیز فوجی به پیش جنگی نام زد شده بمقابل قشون پادشاهی رسید جنگ و راه
 از جانبین بطور آه و پادشاه نیز مع فوج سردار در فراه نزول اجلال فرمود که از صعوبات این سفر حیرت گرفته شود کسبانی غله و گاه
 بسیار بود موشی و مرکب اکثر تلف شد و مردم لشکر نیز با مراض فتنه عیار گردیدند و بسبب نیافتن مواجب تصدیق شمار میکنند

در خند از هم چیزی نبود فقط پادشاه افضل الهی شامل حال شد
در بیان تربیت سلطان محمود و کجین او بسوی کوهستان

چون پادشاه داخل فراه شد و والده سلطان محمود بحضور پادشاه رسید و خواست که از آنحضرت نزارع آب صلح و مدارا نماید گاه خبر رسید سلطان
 بابر در حقیقت خود شهزاده فیروز الدین و این عیال باد و صد و اگر بخت آواره داشت کربت و غربت گردیده زیرا که محمد اوله با او در المها مینگور
 فیلیج خان قلعه هرات را بهیم و رجا از طرف پادشاه با خود ساخته بودند در آن زمان قلعه را رعایت در بریده قلعه را سلطان محمود بنبرد و در آن
 سپهسالار لشکر و مرزا ابراهیم خان مختار سلطان محمود را بضرر قلعه طلبیده مقید ساخت مردم لشکر و چون دیدند که قلعه از دست و سر و
 در لشکر نیز گرفتار شدند و پادشاه با فوج کسب و غنایم بید بوقت شب هر یک راه وطن و خانه خویش گرفته شهزاده محمود را تنها گذاشتند تا چاره
 بصورتیکه سابق نگارش یافت نسبت کوهستان ترکستان فرزند پادشاه در شام فتح و فیروزی در شهر و قلعه هرات که از عمده بلاد خراسان است داخل شد
 و حافظ شیر محمد خان وزیر برای و تنگ کردن سلطان محمود را میبود چند منزل تعلیم بود چون معلوم شد که او کوهستان ترکستان را گویای
 که در آنجا خود ننوخت مراد حجت کرده بحضور پادشاه رسید پادشاه شهزاده قیصر را بولیمیدی و مشکلی خاندن خواجگه سبب اراجست استقام

کارخانجات شهزاده و سوار احمد خان نوزنی و زمان خان سوار پرت با جمیت شایسته سعین فرمودند و قلعه‌های بسطور به قلیچ خان مذکور
 رحمت ساختند و سواران و روسای خراسان و هم‌ایمان سلطان محمود را بعبایت کارهای غلاف طلا و کمر بند و شلپهای کشمیر
 سرفراز نمودند درین اثنا که پیش ازین ذکر رفتن او نزد محمد خان قاجار مرقوم گشته از ایران مراجعت کرده بحضور رسید
 و عذر که تسم بخدا و رسول و جینه حضرت قبله عالم است که فوج قاجار در کمال آرام طلبی و بی‌غمی است اگر یکدسته از حضور قریب
 دوازده هزار سوار روانان است شوند هرگز محمد خان قاجار تاب آن نخواهد آورد فی‌العوضه خواهد کرد اگر غلام را حکم شود همین قدر هم
 فوج کشی نماید بنور حضرت پادشاه جوشش ارشاد نظر نموده بودند که خبر قتل شدن قاجار بگویند تا پنج چهاردهم محرم ۱۲۰۳ هجری
 از دست غلامی با اشاره بر او زراوه خود با علیخان نام در سردر و قریب قلعه شیشسته گوشه پایون رسید ارشاد شد
 که حافظ شیر محمد خان در عباس میرزا و ناد میرزا پسران شاه فرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن نادر شاه پادشاه را در شوشه رسید
 با استقلال تمام نظم و نسق گناینده بحضور مراجعت کند چرا که هر دو میرزا مقدم ذکر ما دست محمد خان قاجار از مشهد گریخته پناه باین
 خاندان عالیشان آورده بودند سردار مذکور حسب حکم شاهی این مهم را بجا آورد من بعد زمان شاه مردمان همراهی سلطان محمود اگر چه
 ده هزار سوار بوده باشند خانه کوچ همراه گرفته اراده مراجعت بسبت کابل فرمودند و در آن فوج خراسان مثل چار اطاق تا بمسئله
 و هزاره از روی قسم نوشته دادند که اگر سلطان محمود باز درین ملک آمده مصدر شورش و فساد گردد و فرقه‌هاست از عهد جواب آن
 و اگر خلافتی از من بوقوع آید عیاذ بالله مستوجب انواع سیاست و عقوبت سلطانی گردیم شاه آن قوم را بطل خود آورده و در اطلاق
 داخل ساخته بدلمجی و اطمینان نهضت بسبت کابل فرمودند و در راه حبس ۱۲ هجری لغز و اقبال جبریده بطریق یلغار در آنجا داخل شدند
 و در همین ماه نواب غلام محمد خان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روپسند را سپوری که از دست مردم فرنگ بجهت پائی یافتند
 از راه دکن و حیدرآباد و کوناه و پشاور مع دو صد پیاده و پنجاه شتر بار سباب در کابل بوساطت وفادار خان بهادر
 خان ملازمت گردید و بعبایت خلعت و افزونی مراتب سرفراز شد و تمام حال تباهی و بربادی ریاست خود عرض نموده است و ملک از
 حضور شاهی و خواست کرد شاه او را بنوبه عنایت امداد فرستد فرموده و صدر رویه بومیه برای طعام مقرر کرده حویلی وکیل ملل را جای
 برای استقامت عنایت ساختند و حکم نمودند که مشیخته مبارک از کابل بسبت پشاور روانه سازید که با بدولت متوجه تسخیر ملک پنجاب
 هندوستان خواهیم شد امرای لشکر عذر کردند که با غلامان مسافت دو هزار کرده طی نموده کمال نحیف و ضعیف گشته ایم حالا امید آنست
 سلطانی آنست که دو سه ماه سپان خود را خرید خوانند فیه و تیار و خود را از بار شکستگی و کوفت راه سبکبار گردانیم پادشاه متمسک آن مردم
 هم عا و کرنا ابواب نموده و دو سه ماه حضرت دادند و سزا اولان برای حصول نالیت یعنی خراج لطف کشمیر رسیده رونه و بنا بر طیار
 شاهنشاهی که عبایت از زینب و خیرگاه است تعیین شد باید آنست که تا چهاردهم شهر شعبان سال کبیر از دو صد دوازده چریک از شاه بنمنا و

و بیان حال امرا و ارکان دولت زمان شاه پادشاه در آنی که درین سفر هم کاب بودند

در این سفر برای عالیشان این پادشاه محبت و کرمی کامران خلیل مخاطب بمقتضای دولت و وفادار خان بهادریست که اختیار کل دار و عهد شیرین با کلاه
 و در زمان نیز در عهد احمد شاه مغول مخاطب وفادار خان بود و در او اسط سلطنت تیمور شاه قضا که گویند که این میر بی بیوت پدر خود و میر
 در زمانت الحال محمود شاه زمان ممتاز از پسران شد و در سترش در عهد شجاع الملک برادر حقیقی زمان شاه پادشاه است بسبب مالک
 در وقت مومنه و منتهج فوج دوسته همراه تبار و گویا هم لشکر و مصوبان تابع او هستند و کوشش کل مالک محمود و بسبب مالک

از باطن از اوضاع و گفته آید مراد است عیاش خوشامدوست و نمون بظلمت خوش خلق سلیم طبع شیرین گفتار است هر روز و بهار بار بار طبعت
پادشاهی میگردم پیش در پنجاه و شش سالگی بوده باشد و هم اشرف الوزرا مختار الدوله حافظ شیر محمد خان بهادر سپه اشرف الوزرا
شاه و بیجان بامی زنی است که در زمان تیمورشاه بعد کشته شدن محمد شکیل نو بادر گوشه نسیمی برد و زمان شاه بعد جلوس بر سر سلطنت
و در بختاب مختار الدوله و به اخطای تبه وزارت سرفراز ساخته سردار کل ایلات و رانیه فرمودند او مردی است خداترس عیبت پرور
زیم نفس شیرین گفتار مردم دور باد صف عدم ملاقات شناخوان او هستند و از کمر حیل عاری است لهذا در امور مالی و ملکی نظر فرود
ز انیان بسیار بد و رجوع دارند و فادار خان نیز بظلمت و استخاطش ملحوظ میدارد و هم امین الملک نور محمد خان با ترکه از زمان تیمورشاه
بدیوانی کل ممالک محروسه سرفرازی دارد و صاحب دست چهار هزار غلام مستتر علیه پادشاه است کل دار و نه و مشرف و مستوفیان
را اهل بیوتات رجوع باوست و دختر خود او عقد پادشاه مخرج داده و در قریب خمیه و سر پرده حرم ساری پادشاهی بوقت شب
مع چند آدم معتمد خود خواب میکنند و مریدت رفتار و اشراف و بیت محاسب سیاق دان آمار انیان او را بخاطر نمی آرز بخت کم
اوس قوم با تره بسیار کم است گویند که این همه امر کبر و کین رگین سلطنت زمان شاه بودند و دیگر سرداران نیز در وقتی مبد اشتند
مثل مرزا علی ضیا خان مستوفی الممالک که از زمان تیمورشاه مغفور الی الان بخدمت خود قائم است و مرزا ابراهیم خان موسوی مشرف
بسیاری از کار خانات سلطانی و مرزا محمد علی خان موسوی مخاطب کفایت خان که پدر مشرف مرزا مادی خان لاری از فشتی باشیان
عمد احمد شاه تیمورشاهی بود بعد فوت پدر در زمان تیمورشاه خود او بخدمت منشی باشی و بختاب کفایت خان سرفراز شد بعد از آن
و تکی صورت کتبی و پادشاه شده رعایای هر دو صوبه را از حسن سلوک خود راضی داشت مگر با عیاشی هم سر و کار دارد و در زمان آوری
رضاحت و سخاوت عیاشی بد با سلطانی لائمی و نیز عالم است گویند که در زمان زمان شاه سبب زبان درازی خود نسبت به فادار خان
ز پایه اقتدار افتاده کارش به تنگی کشیده بود مگر باز در سال ۱۰۳۵ هجری شفاعت مرهم دورانی دالده ماجده خاقان
مخرج و سبب رجوع کردن بوفادار خان از سرفرازی رونق یافت و بخانه او خان مخاطب گشت و برادرش مرزا احمد خان نیز
و انیان روزگار است در سخاوت عدیل نداد و مرزا شمس الدین خان منشی باشی است و میر تهرنگ خان سپه زبان خان بهادر زاده سردار جهانگیر
خان خاتمان دار و نه دفتر و اخبار هر گاه باشی ممالک محروسه است و مردی خوش اخلاق و قابل و چنین خوانده سران در مردم کا و خاتمان
میر تیمور زنده و سرفرازی سران القفات خان است گویند او بیشتر و خاندان زکریا خان صوبه لاری از امرای کبار سلطنت تیمور بود
از زمان احمد شاه دلی تبه میر سائده در زمان شاه دوشاه از غنیمت جوهر خاندان سلطنت خزانده خوش یانت سلیم طبع از حد و کمری و عیاشی جدا جدا
از دست گرفتاری القفات خان کور است و خوج مندی عین نوار با چویش بد رجه که قریب دو صد سوار متعین او است نسبت خود بسیار معتدله
و از خاندان نواب شجاع الدوله بهادر است و تفصیل سرفرازی و مشون پادشاه مذکور بر این که حلقه متعین آن کل متعین است تا غنای است و بن و بیجا
دوازده هزار سوار بوده باشند بیشتر دین دستار مردم منول قزلباشان که احمد شاه مغفور از این قوم سرفرازی بود که با او آمدیم بهر خاندان
و از مردم اهل کتر نازده الا اولاد آنها بسیار در این دوزخ نیز کس متعین بخدمت سرفرازی بود قریب چهار هزار کس متعین این ملک نور محمد خان با تره بود
حسن ارج صاف خان پیش خدمت و صد سوار که با کل عیاشی است خدمت محافل خزانده متعین بخدمت خان خواجه بهادر و تبار سوار متعین مشکی خان که در زمان تیمور
شده بود و سرفرازی و از ده هزار سوار از غلامان بخدمت میرزا ان متعین بود که بختگاه از کاب پادشاه و بیشتر و خاندان سرفرازی که با او آمدیم بهر خاندان
و از چند نفر دیگر گفتند بعضی نصف جاگیر نصف نقدی یافتند و مواجب اقل مراد این مردم ده تا پانزده تن که بر منشی عبارت از سرفرازی
و از سرفرازی است و سرداران و خاتمان در قسم ده باشی و سرفرازی و از سرفرازی است و سرفرازی و از سرفرازی است و سرفرازی

و جاگیر سیر فراز بودند و سواهی این سته غلامان مذکور الویس مردم در آنجا قندار که قریب سی هزار سوار چهار نواهند بود بدین دست
 یک ازین الویس سرداران قوم خود بموجب حکم پادشاهی همراه میباندند و دیگر سواران دستمه قوم ترین از تبرج و تونگ و
 ترک و علی جنل آن در که هر کاب پادشاه میباندند و نیز اکثر ازین مردم در قندار و فوج آن سکونت میداشتند که هنگام جنگ در کاب
 پادشاه حاضر میشدند و تنخواه این قوم بالکل بر قندار است و آنها از روی سواهی آن ملک هم هستند و دیگر فوج بسیار است که تفصیل آن طولی
 تخمیناً کم و بیش پانصد و شش هزار سوار سواهی شتر سواران و سه هزار و نصد پیاده بشمار میرسد جنگ این مردم بیشتر با بندوق و نیز
 و شمشیر و سواهی این فوج خاص ای قومی سنده و لکی و او در پرتو ملک با اول خان ملتان و دیره اهل عمل خان و دیره غازی خان
 نیز قریب پانزده هزار کس از سوار و پیاده هستند اما بیشتر در میان این اقوام پیاده یا شتر سواران وقت سفر و وقت در کاب پادشاه
 برای حاضر شده و طریق خدمتگزار می و جانفشانی بجای می آرند و بوقت غزم هندوستان تا ملک سوار سواهی سپاه و در سواهی ملک بنجا
 جمع میشدند و حدود داران ممالک محروسه در آنجا تا وقت زمان شاه پادشاه بدین تفصیل بودند مخلص الدوله عبدالعزیز خان هم در کاب
 که نسبت و چهار ملک رویه تمام کشمیر را از مال و ساز و غیره اجاره گرفته بود و تنخواه ملازمان تعیین شده بدی تو نگه داشت و ایده و جاگیر
 نیز در همین سبلقان مجرای یافت چنانچه بعد از آن همه قریب شش هفت لک و پیه نقد و دیگر فرمایشات پشمینه بخدمت میرفرستاد
 و خودش قریب چهل لک روپیه از کشمیر وصول میکرد و مردی بود خوش همت نسبت دیگر در آنجا راجیم و نصف مبلغ بسیار زیاد
 و فادار خان از کشمیر میرفرستاد و دیگر مظفر خان بهادر خند جنگ صد و نوزده صوبه ملتان که از آباد و اجداد مسوطن و نسیل آنجا است پیش
 شجاع خان نیز در زمان تیمور شاه صوبه ملتان بود و در آنجا ملک بسیار علیحد شده اکثری تعلق به اول خان و بدی بسکمان
 متعلق گشت و در ملک جهنگ ریاست و زمینداری قوم سیال است و قریب پنجاه لک روپیه حاصل آن ملک باشد و این ملک مشهور
 به جنگ سیالانست حسن و عشق آنجا شهرت دارد و این هم از توابع ملتان بود که خارج شده و سکمان حاصل آزاد و وقت میخورد
 و باقی ملک ملتان در جاگیر مردم صد و نوزده که همه قوم و ریشه دار سلاطین در آنجا اند بود فقط مبلغ دو سه لک روپیه مع و فرمایشات چندی
 و غیره بخدمت پادشاه میرسد و مظفر خان مذکور مردی خوش هیات منصف صاحب لکین و عالی نش و صاحب همت بدین مرتبه بود
 که تمام مردم صد و نوزده و بروی او چون نقش دو پار است و میباندند و تمامی رویای شان بی ارواح و مفضل او می نشستند و دخل
 او چه طاقت کسی که بر احدی نوعی تعویبی و زیادتی نماید و قلمسای استوار پر از خزانه قریب بلتان از بناهای خود
 و دیگر خویش دارد که بنام شجاع گنده و غیره مشهور است محمد بهاول خان عباسی را نیز با او رابطه ارادت و اخلاص بود
 در قریب آن ملک جهنگ سیال نیز با او اتفاق داشتند و میباندند حسن بخت این شاه عالم پادشاه بموجب فرموده زمان شاه در ملتان
 پیش همین مظفر الدوله میباندند و شاه در عهد سلطنت خود یک لک و پیه سالانه بشمار داده موصوفت مقرر فرموده بود بسبب بعضی
 سالانه مذکور موقوف شده فقط سی و پیه بومی باینت و با وجود خوش باشی مردم ملتان ملک خود مظفر الدوله ازین شهرزاده آزره
 می اندزد و دیره غازی خان قریب بلتان مع تنخواه مردم تعیین آنجا هفت لک روپیه اجاره است و دیره اسمعیل خان را که با همین
 ملتان پیشتر واقع عبدالرحیم موگی مبلغ دو لک روپیه در اجاره خود داشت و قریب چهار لک روپیه از آنجا وصول میکرد این
 عبدالرحیم خان منخر خود را در عقد زمان شاه داده بود و ابا و نشتی و رعیت آزادی داده داشت حاکم سنده در شکار پور که در پهلای
 از طرف پادشاه مروج بود سیر فتح علیخان سندی حاکم مکه بمکریم خنجر پادشاه خراج سیر حیدر آباد را از حکومت او بود و
 ملک چوستان نیز سکر خطبه بنام همین سلاطین در آنجا ابراهیم داشت و چون خراج آن ملک رئیس آنجا با پنج شش هزار سوار همراهم

رکاب شاهی حاضر میماند و یک پشاور بهمت لکپه رویه اجاره بود من بعد در سنه ۱۱۳۰ هجری زردخوان بویل سنی حاکم آنجا شد و بعد از آن
 کابل مخاطب بجان شایخان زردان هیت بران شاه حاکم کابل بود در نهایت تقوی و شجاعت و پرستگاری و توشیح امور و تشریح عرا از کابل
 موقوف نموده پادشاه از او بسیار راضی بود و ندیده که از امان کمزوری دریا فاصله سی کرده سمت پشاور است حاکم آنجا این آمد و
 قیام خان صدوزنی بود که سبب گرفتار کردن تهنزاده هایون شاه بحضور سلطانی بخواست ایشان حاضر نمیشد بسیار سردار زاده های قوم در آن
 رفیق هایون شاه از دست همین محمد امین خلع گشته شدند و از ایشان بخواستند که او را قویا قتل کنند و لهذا پادشاه نیز از ایشان
 بحضور خود منع فرموده بود و بعد در آن قندار شهرزادای سلطان حیدر و سلطان مقصود بودند پادشاه تمام قندار و حاکم مردم
 در آنجا معین فرموده بود و دوام البقاء و بلخ که از بلاد ترکستان است نیز در آن ملک محروسه است اما در آن است آبادی کمتر دارد و کرد
 و نواح آن محل او در بجان و ترککان بلکه برای خرج حاکم آنجا برای سپاه متعینه سواهی آمدنی آن ملک از خزانه پادشاهی هم چیزی نیست
 و از شهر بلخ روضه حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه شش هفت کرده فاصله دارد و میرزا عزیز متولی آن روضه جمع با پادشاه موقوف
 داشت و اعدا و اعانت او حاکم بلخ میکردند و نیاز از آن ترکستان کمی آمد میگرفت بسیار خوش خلق و نماند و همان پرورد بود گویند که در عهد
 پادشاه موصوف نامی حاصل مالک محروسه پادشاهی بقدریک کرد و بود و موجب سالانه آمدنی پادشاهی نسبت امر هندوستانی بسیار کم
 و خزانه هم سبب جنگ جدال برادران خالی میماند و زمان شاه پادشاه بسیار منصف و عادل بود اما چون نواح ولایت از قوم افغان و مغول
 و او و یک جا بل و سفاک بودند و ضرورت بر او شان بودت صد و چهارم سنگین سیاستها میفرمود و با وجود شکم چاک کردن بی بریدن تار یک کردن
 بگری سیاستهای سخت اقوام مکرره از حرکت ظلم و تعدی بر خلق خدا باز نمی آمدند و عمر زمان شاه پادشاه مدتی تا آغاز سلطنت امیر شاهی
 تخمیناً سی سال بوده باشد ریش و سیاه و منور بود و تا سال مذکور چهار فرزند داشت یکی سلطان حیدر و دوم سلطان مقصود سوم
 سلطان ناصر چهارم سلطان منصور و پنجم والده این پادشاه بی بی منتقش بود و سیت پسرش که از نندی جا هم بگفته اند و از زمان شاه

در بیان احوال پنجاب و متازان پشاور تا کابل و قندار و اهرت و توضیح و اوها و آبادی در میان آنها

متازان که از پشاور نسبت پنجاب هندوستان واقع اند درین تفصیل است دریای سند که گذر در وی گذر بر قلعه املک است که از پشاور
 بر فاصله سی و دو کوه واقع و قلعه مذکور در بقره باغ و جنگ است از زمان سلاطین تیموریه این مردم همس آن مکان اند و قلعه مذکور
 برین دریای سند و درین وی سمت حسن ابدالع غایت ممتاز و ستواری بسیار بلند و سنگین واقع شده ازین قلعه تا در ریای جهلم مقدار کرده است

بیان دوآبه اول پنجاب

پیدا است که درین دوآبه اول یعنی با زمین ریای سند و املک و ریای جهلم تمام حسن ابدالع است که ازین راه کشمیر و سرری کالی فتو در پنجاب
 از وقت عمل سکهان شروع بود و مقام را اول پندی و قلعه ممتاز که از ریای شمشیر شاه افغان سعادت و سواهی این مقامات
 نهیوه آبادان بیشتر کوهستان و جنگل واقع و علاوه قلعه املک را هم دیگر است که از زمین کبیب شده بر ریای جهلم میر سعذ و درین
 ه دریای سند از گذر نیلاب که از پشاور قریب سی و پنج کرده فاصله دارد و عبور میکنند و بعد عبور کردن و قطع نمودن مسافت
 است کرده راه در مقام دهنی کبیب خازر میشوند و سواد ریای این ملک تمام اهل اسلام اند و بزر و خود کل حاصل ملک را به خود
 کلهمان چیزی داده از شتر نشان محفوظ میباشند و راهی این مقام مهدی نام دارد و از اینجا سبب بسیار خوب صورت خوش است

و شایسته بهم میرسد مردم قوی چته و تنادره دلاوری باشند و درین حدود سلسله بیلم کوهستان در غایت بلند می و گریه های شود
 ۱۰ مجمع شده اند و پند و اورخان که بر لب دریای جلم است قریب آن نکسار است یعنی کوه های بلند از ننگ هستند در آنجا کوه
 مکان بلند کوه های مرتفع درست ساخته می نشیند آنرا بر میگنید و تابع یکدیگر نیستند همه با رجوع بسطاطین در آنجا میدارند
 پند و اورخان که قلعه و شهر عظیم دارد و در دریای جلم جاری است و هم در نکسار و پند و کوه عمل سکمان در آنوقت هم بود و در نیم یک
 در سال آمدنی نکسار است و در وقت زمان شاه رحمت سنگ سپه ما سنگ که از عمده سکمان آن بواح بود قلعه و شهر سید و نکسار و کوه
 را در تصرف خود داشت و بعد از آن همین رحمت سنگ عمل خود در تمام ملک پنجاب و بلتان و شاپور و کشمیر و غیره نموده در سه سالگی از او و پنج
 فوت کرد در آنوقت قریب پنج شش هزار سپاه در کل این دو آبر بود در شمول آن سپاه مردم مسلمان پنجاب نیز سر رشته
 نوکری داشتند سوم گند دریای سنده قریب کالی باغ و دیره اسماعیل خان است که از آنجا عبور کرده بلتان سه روز

در بیان دو آبه دوم

در بیان دریای جلم در دریای پنجاب است عرضش در شاهراه سی و یک کرده و از مقامات آبادان او قصبه نکیمان که راجه آنجا
 خدا و او خان است و قریه شادی وال که سه قریه یکتنام دارند درین قریات قوم راجپوت مسلمان می باشند و شهر کجرات
 میان دو رود دیگر قصبات و بلاد بسیار اند گویند که دریای پنجاب کلا نتر دریای پنجاب است و شبیه در به حالت دریای گنگ هندستان
 ملک در غنوت و رنگ و غیره از آب گنگ هم بسیار خوشگوار و مقوی و با صم و صحت بخش است

در بیان دو آبه سوم

در بیان پنجاب دریای راوی است عرضش در شاهراه که قریب تر راه است تخمینا سی و دو کرده راه خواهد بود در میان این دو آبه شهر
 که بر لب دریای پنجاب است و قصبه سودهره است و گوهران وال و تنوری موسی خان و سیال کوٹ و تمبر دال و دیگر قصبات و قریات
 و چهار محال این اباد و غیره واقع هستند چون از اینجا برفت نامور و در دریای راوی را از قریه نامور میگذرد و اگر بطرف امرت سر راه
 دریای مذکور را از گذر بر دبال که قصبه قوم راجپوت مسلمانست عبور نمایند

در بیان دو آبه چهارم

در بیان راوی دریای بیاد واقع عرضش در شاهراه سی و چهار کرده است درین دو آبه شهر لاهور امرت و قصبه خدال و قصبه خواص پور و درین
 جای بود و باش مردم افغانه و غیره قصبات واقع اند و امرت سرد ملک مانجه آباد و از عمده شهر های پنجاب است ابتدای خروج سکمان از همین
 باید دانست که سابق در شهر امرت سر بسیار سرد و در جد اجبابی اطاعت یکدیگر بود و چنانچه هر یکی در بازار آباد کرده خود عمل میداشت و عمده مردم
 این شهر کلاب بنکه بهنکی سپه چند سنگ بود اکثر مردم شهر با زار رجوع با و داشتند و امرت سرد اصل نام تالابی است که گرد آن مکانات بنجه ساخته
 و در میان تالاب گنبدی است و درین آن معبد گاه سکمان و جای گروی ایشان است هر روز بوقت صبح و یا شام از مردم حوام خواص
 قوم سکور انجا رفته با شماع کتاب کرت مشغول میشوند که نالک شاه گروی ایشان آنرا موائع نم و درین خود و علم توحید و اختیار کردن
 مکار های نیک و عقاب از امور بد تصنیف کرده است و بعد از ختم آن کتاب هر روز امانت مسلمانان با او از بلند میکنند احمد شاه

تالاب از استخوانها پاشیده بود و نوبت شهر بازار آنجا بسیار امن داشت و با سواران سرافرازان و کوه ماهی جنوب مشرق آن واقع در این تالاب
سکمان مسلمانان خواهند بود

در بیان دو آب چشم

در میان سایه دریای ستیج است عرضش سی و سکرده است در اصطلاح مردم پنجاب این هر دو در بار خاص دو آب گویند یعنی برکات کسی دو آب را اطلاق میکنند
فردا بزمین همین دریا میباشد مصیبت و قریات درین دو آب بسیار اند و قریب دوازده هزار سوار و پیاده از سکمان و مسلمانان در آنوقت در آنجا میمانند
چون از دریای ستیج بطرف مشرق عبور میکنند ملک پنجاب تمام میگردد و از آنجا ملک بر این دو آبونی سرزند شروع میشود و از دریای ستیج تالاب
دریای چین که تریق بپوریا جاری است در قوم سکمان هزار سوار و هزار کمان برونند که کلی اطاعت دیگری نمیکرد و کسیکه در سلسله اسب از ملک خود از
لاف سرداری میزند و سستنجنگ با هزاران سوار میشود زیرا که بمقام او در مقابل غیر با دشمنان میگردند سابق با وجود کثرت فوج سواران قوم سکند بجز
شدیدن آمدند سلاطین در این مضطر شده میگرفتند اگر متغی گشته با فوج ولایت می جنگیدند بزرگ فوج ولایت را بهندستان کمان میدادند بر کفین بعد از
سستی که سلطنت در آنیه بوقوع آمده بخت نکند که بزرگ فوج در آن پنجاب سرحد کابل در کشمیر و غیره عمل خود نمود و تلخی سرداران سکند از بزرگ
ساخته مطیع و مطاوع خود کرد و پشاور شهر است که از لاهور کم و بیش فاصله دوهصد کرده بطرف شمال و مغرب آن واقع مسافری اگر از لاهور قصد پشاور
دریای راوی جناب جهلم و دریای سندھ عبور کردن می افتد و از دریای انگ چون عبور کرده شود و در آنجا پشاور باقی میماند و آن شهر است
قدیم در زمان بدایه و پشاور پشاور بود و در زمان سلاطین پشاور شهر گشت و در آن سیوای گوناگون از
قسم کوچکی و غیره میوجات تخم کثرت پیدا میشود مردم آنجا عطر کلاب را بسیار خوبی سازند چنانچه قیمت یک توله آن از پنجاه پیر تا چهل روپیه
و جمع سیوه کابل در پشاور پیدا میگردد و از تخم آن در این شهر برنج است که نیک قسم دارد تخم اعلائی آن که در سطح سداطین و امرا صرف میگردد و در
بار است و آب با بسیار سرد و باضم باشد که از برف گذاشته می آید و ازین آب این قسم برنج لطیف و تخم پیدا میگردد و گویند کمین این برنج از تخم
ناو از ده روپیه در آنجا فروخت میشود و قسم او وسط برنج آنجا را برنج دو آب گویند زیرا که او از ملک دو آب که قریب پشاور است می آید و از آب
هر دو دریا پیدا میگردد و تخم آن از چهار روپیه تا شش روپیه است می آید و برنج بزرگ که بجز پشاور در جای دیگر نمیشود یافت نوی خوش دارد و وقت
پخته شدن بسیار زار و بالیده میگردد و در نواح پشاور که مہستان آن ریاست و رسیداری افغانان است مکرر شهر حاصل افغانان که در پشاور
و قوم کلل یعنی چویداران و چایک سواران و دلانان اسپ اکثر و در هندوستان همین مردم اند که در پشاور سکونت میدارند قریب و سده هزار خانه مردم
کشمیر نیز در آنجا است و دیگر اهل حرفه و ارباب هنر هم جایجا آباد و چنانکه افغانند که از این شایخ و سادات و مغولان را آنجا بسیار کم اند ساکنان
مفتن و دیگر بد زبان هر روز کوچک و بزرگ بیکدیگر را دشنام داده بالکد مشت میکنند و همه حنفی مذہبند و با خوانند و روزی که مرقد شیخ در زمان
پادشاه محمدتقی حسین بود بسیار اعتقاد میدارند و آخوند کورافا غنی تجارا از جمله برادره مقید مشرع گردانید و در زبان این قوم عجمی در پشاور
مثل مخزن و غیره کتب تصنیف کرده اگر چه خود با همک فارسی گوید و میسرید علی ترغی مشهور بهیر بابا بود که سادات کتوادان ایشان اند و در آنجا
قریب پشاور است و کابل ازین شهر بجانب شمال واقع و تفصیل منازل از پشاور تا کابل بدینصورت کرده اند منزل اول از پشاور کوچ کرده
که هفت کوه لب دریای خیر است میزند منزل دوم کدی محل یک در میان کشمیر از آنجا ابدیست و در میان دره بالای کوه آندزم آنزم قریب قوم فغان
سکونت دارند و جایجا کوچکی است و قوم سابق اند که مسلح برای حفاظت مسافران و تجار شسته میباشند زیرا که آنها برای این خدمت
سواجب از سرکار پادشاهی می یابند و در بعض مقام همین مردم محافظه زنی کرده و تجار و مردم مالداران را ج میکنند وقت سب
فردی کرده می برند و در شهر پشاور از خزانه پادشاهی سواجب آنها مقر است و محصول درخت پشاور حضور سلاطین همین قوم آفریده

معانی منزل سوم از در میان دوره مذکور گذشته لعل بیگ گذشته و نندی خانه را در راه گذشته پیکانزومی آمد منزل چهارم
از پنج هزار نامیدند منزل پنجم از هزار نام و برجاسته بیستی کوک که عیدگاه قوم مهندست میرند منزل ششم از بیستی گذشته برجاسته
بعلی افغان میروند در اینجا بود باش مردم تاجیک فارسی گو است منزل هفتم از علی بنیان بچار باغ میروند و از اینجا بود باش
قوم تاجیک است منزل هشتم از چار باغ کوچ نموده از فتح آباد گذشته بخلاف رود می آید منزل نهم از غلام بکنزیک میروند و از اینجا
ریاست مردم خلکانی قوم افغان است منزل دهم از کندک بسنج رود که جوی آب و آن است و آبادی ندارد فرمودی میزد و درین فسخ
قوم خلکانی مسبق الذکر بود باش دارند منزل یازدهم از سرخ رود بخکله میروند و از اینجا آبادی است از اینجا بود باش
وز سیداری مردم افغانه سلیمان خیل شروع شد منزل دوازدهم از غلامه باریکاب میروند منزل سیزدهم از بابکاب
دور است از یک افغسون پادشاهی قوافل رفته بمقام ترین میروند و از اینجا بکابل خرو شده بدار سلطنت کابل فاشگر بود
دوازدهم دیگر که کتل بندیده است مردم جریده و پیاده میروند و این راه نیز در مقام بت خاک باره پادشاهی ملحق گشته منزل چهاردهم
از ترین بخرد کابل میروند اینجا نیز آبادی است منزل پانزدهم از خرد کابل برجاسته بدار سلطنت بلده کابل میروند
این منازل که مرقوم شده اند لای لشکر پادشاهی و تاجران است و سوار پیاده در شش هفت روز از پشاور در کابل میروند و منازل
رقوم اکثر هفت و هشت گروهی و بعضی ده گروهی اند و تکمین اه تخمینا مابین هر دو شهر مذکور یکصد نسبت کرده بوده شد کابل شهری است
واقع در زمین باختر مملکت از انواع قوکه و اقسام گلهها چشمهای آب شیرین در شهر و بازار جاری است و میوه آنجا خشک شده طرف
میروند و خصوصاً در یک هندوستان با آب آنجا که تریب شهر درون شهر است سبک و واضع نیست تا سه چهار ماه درستان برف نسبت باد
در برین آنجا گزند است خصوصاً مسافر اگر احتیاط نکند انگشتان دست و پای او میگذرد و زموی افتند و در شهر کابل از قدیم بود باش
مردم تاجیک فارسی گو است و از زبانی که پای تخت سلاطین در گامیه شده است مردم افغان ترانی و مغول توکلباش و غیره که ملازم
پادشاهان و ترغیبه بودند و وطن اختیار کرده عمارات عالی بنا ساخته اند اگر چه شهر مختصر است اما خوب معمور و آباد اجناس هر اقلیم در آنجا
یافته میشود خصوصاً اجناس مالک ایران مقوران از قسم سپ پارچه پریشمی بکثرت است و هر کسیکه از خراسان و ایران و توران
بسمت هندوستان بیاید آید نشن در کابل ضروری افتد و بازاری دارد مسقف بسیار خوب که از پشت و سنگ و گچ آنرا ساخته اند
و در مسقف بازار که بسیار طولی و بعضی واقع شده جا بجا برای روشنی روشنند آن گذشته و نام این بازار مسقف چار سو و بانی آن
علی مردان خان ایرانی است که در اوایل زامراتی سلاطین صفویه بود بعد بحضرت شاه جهان پادشاه هندوستان شرف
گشته بر تپه بلند اسم الامراتی شهر را گشت و بانی نهر آورده آن شهر شاه جهان آبادین علی مردان خان است و در شهر کابل زلزله
اکثر میشود و مرافقش یعنی کالی بسیار است و جنگ جو و مفتی اند عمارت آن اکثر خام و پادشاهان ترانی مع قبایل شهرها اکثره بالاجصال کابل بسیار

در بیان منازل از کابل بشهر قندهار

منزل اول از کابل برجاسته و قلعه قاضی میروند و در فواح آن سکونت مردم تاجیک کالی است منزل دوم از قلعه قاضی قلعه بیانی
میروند اینجا نیز آبادی است و مسکن مردم افغان سلیمان خیل تا بل و دروک نام افغان ساوات است منزل سوم از قلعه بیان
بیل دگ میروند و اینجا قلعه است آبادی نیز دارد منزل چهارم از بل و دروک قلعه تکیه میروند اینجا نیز آبادی است و مسکن مردم افغان
منزل پنجم از قلعه تکیه قلعه شش گاو میروند اینجا نیز آبادی است منزل ششم از قلعه شش گاو بلده غزنین میروند و آن

مردم مدینه و مدینه را از عساکر است و یکی ازین گروه جدا شده افتاد و در بیخ ظاهر شد و در میان آن غازی پدید آمد که در آن قریب
 دو صد و پنجاه کس از کور و امانت و صغیر و کبیر و در میان خویش بود و در بنو عباس عربی نجیب بود آن مردم قائم مثل مردم عرب میگردیدند
 بیشتر و بلب و ریچسپ بر زنی عجمان نشسته و دیگر مردم کسی نشسته کسی خوابیده و در بغل یک کس کسید و یافتند که در آن چرخ و سیکورک
 با هم خالده بن ولید بن عبدالملک بودند و یک کار در خلاصی از اختلاف آن کار و پوشیده خاک شده صاحبزادای بود و وی تقصیر یکس
 و در آن گروه صاحبی میر خرد و مو و وی که با بخار فکله کوه قریب خارنگور استقامت داشت آن ریچسپ را بنده نموده استوار ساخت
 شاه عبدالستار مذکور میگویی که سن آن کار در آن آورده بود و هرگز در راه قندار در میان مستون زمان شاه پادشاه در آنی بودت
 و دانیدن شتر از کرم بنیتا و دانایان محصر چنان تصور کردند که این گروه از قوم سادات و نجبای عرب خواهند بود که بسبب ظلمی امیر
 فرار شده درین غار مسکن اختیار کردند و از حق تعالی بجمع بنگهان خواستند و حامی شان مسجبات شد که بحسب الدعوات ایشان از امانت صحاب که پیش از آن بودند

نقل

دیگر در تاریخ اول روایت میکنند که در قوم کفاریا پویش پرست کثیر العمر میگفت که جناب پیغمبر از امان صلی الله علیه و سلم را بچشم خود دیده ام و
 جنگ احد با مشرکین فریض شریک بوده و در سده زخم نیزه و تیر را بر بازو و پشت خود نشان میداد که از دست صحابه کرام خورده ام
 میان شیخ عمر نام که در روشنی کامل بود آن کافر ابواسطه افغانی یوسف زنی که با آن کافر دست بودند و خود بطلبیه چون با حضور شیخ
 مذکور آمد تمامی حال آنوقت و جنگهای احد و بدر را بر زبان عربی موافق محاوره عرب که در آنوقت مستعمل بود بگفتن بیان ساخت
 و گفت که چون من از سر که جنگ فرار نمودم پس عمر شیخ شامی حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرام الله و وجه نیزه بر پشت من بود
 که از پوشش بگشاید چون بخود آمدم راه گریز پیش گرفتم و با چند نفر با زمین کوهستان آمده استقامت و زردم عتی میدیدم که او را بر وند
 گراژاها و از من بسیار می از اولاد باقی هستند و تا سال زنده ام و قوامی من درستند و نیزه شاه عبدالستار مذکور نقل کرده که آن پیر کافر نقل
 از غلایات میان شیخ عمرو و پیش موصوف باسید نجیب شاه هم که مرین کترو انا و اولاد سید علی ثریعی مشهور پیر با استغاثات کرده بود
 جناب ایشان تعظیم آن بیدین بسیار کردند بعد رفتن او مردمان سید مذکور را گفتند که تعظیم سحر کافر شیعی که پیغمبر خدا را دیده ایمان نیاید و شمارا
 حضور بود سید جواب داد که من باس آنکه چشمان این کافر همان کمال جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیده بودم و تعظیم کردم و این نقل را بشاورد
 مشهور است تقریر این قوم یعنی کفاریا پویش از قوم قریش اند که از خوف تیغ مجاهدین از مهاجرین و انصار فرار نموده در کوهستان آمدند و کس گزیده
 ملک این قوم از بشاورد بر فاصله پنجاه شصت کرده جانب کوه شمالی قریب ملک یوسف زنی و دیگر افغانان شروع شده تا مسجد خوست و اندر آب
 و حدود و جانشان قندار و پلین کوه چشت قریب ملک هزاره واقع شده افغانه هزاره شیعه با این قوم جنگ جدال می کردند و زبان ایشان را بسیار
 حسین میباشند و جنگ گرفتار رزده بعقبت گران میگردیدند و باس این قوم از شیخ سیاه است و زبان این قوم بسیار جلیله و نهایت حسینه میباشند و اختلاف
 مردان او بد ترکیب اند

در بیان حال کستان و نبوتی حاکم سابق آنجا

منزل
انکاره گم آک

اینجا آبادی است و داوود یک ایمان و قریب باس سیاه از پوست است کرده می پوشند و در سینه و جانشان ترکیب و سر و قریب ایلات او و یکی از نبوتی است
 و راه دود مرقند و دیگر کرده و دشت کوهکان تیره جردن تا تمام از کوهکان صحرائین که تخمیناً یک گن و چاه هزار نهان و اوجاق بوده باشند

در وقت قرآن مستند و پنجاه هزار مردم در کباب او سوای ایلات حاضر می باشند و مکان بود با سوس و سه سوخت

واقعه پادشاه خطا و او را فرزند خود خوانده بود بعد سال و دو سال ایلچی نر بوتی مع تحائف مثل اسپان و مور و غیره نزد پادشاه خطا می رود و او چندان در رعایت خاطر ایلچی حاکم مذکور میگوید که بسفر این دیگر سلاطین و حکام آن مراعات منظور نمیدارد و ایلچی نر بوتی که بحضور می رود بسیار خیر و عنایت او بدین منظور میسر شد که فرزند نر بوتی بسیار خوش و خرم است و قریب چند لک روپیه تحائف از قسم طلای احمد و غیره برای او میسر می آید باعث جمعیت اوس قومیت که نر بوتی می آید پادشاه خطا پاسبان خاطرش میگوید شاه غفران الله بر بندگی که احوال و لا و او شهر نشاء و مستقامت و از دیگر امور موجب حکم تیمور شاه و یازمان شاه درانی بسال که هزار و دویست و هجرت در قوقان رفته بود مردم نقل میگویند که نر بوتی قاضی القضاة شهر قوقان بر سر ایلچی گری از طرف نر بوتی بحضور پادشاه خطا رفته بود از من میگفت که چون در مدت پانزده روز بر سر حد لک خطا رسیدیم در آنجا کار ایسی دیدیم ستاده و آدم بران سوار چون قریب رسیدیم ایشان مرا هم تنها گرفته در میان آریه مذکور که بطور غش و وق ساخته بودند نشانیده x روانه شد چون موسم خیز سر ما بود سنگی سیاه در پیش من نهادند که مثل آتش گرمی داشت اما بدن و لباس از خیز نرسانید کامی اجناس ضروری از خورد و نوش در آن آریه موجود دیدم در اثنای راه مرا طعام چاشت میخواندند و شام مکانی که بر حی کلان بخت داشت و در آنجا قریب پانصد فرم بی نام اسباب و شای ضروری بود فرود می آوردند صندوق گاوی از چهار طرف بند بود در راه جای آبادی بنظر نیامد الغرض با احوال از مرید خطا که شهر مذکور در مدت یکماه چند فرور در بر منظر نگاه رسانیده و مکانی بخت فرود آمده بدستور طعام چاشت و شب مهیای ساخته و چون در شهر رسیدم بر همان آریه را نشانید بحضور پادشاه بر روی و هر گاه قریب بدر بار رسیدن پاره اندرون رستم مکانی دیدم بسیار دلکش و زیبا و دیوار سفش کار طلا و آئینه بندی داشت و در وسط آن بنگله نعلیس مطلقا از آئینه بندی جلوه نامرئوس تعلیم آن مردم بسیار بطور سجده بجا آورده از بالای بنگله دستی بر او شخصی با دوازده نر بان ترک خطائی گفت که پادشاه میفرماید فرزند نر بوتی بسیار خوش و خرم است بعد تکلم باز بموجب تعلیم مردم سجده رفته عرض کردم که نر بوتی بدعای دولت عالی مشغول است و بوقت رخصت اشیاء و نواد را آنجا که از پیش ده لک روپیه داشته باشد برای حاکم مذکور عطا فرمود و دست هزار روپیه طلا دیگر اجناس آن دیار من بخشید چنانچه مردان پادشاه مذکور آتمه را بر گاوی مذکور بار کرده و بطریق سابق مراب همان مرکب نشانیده و همانقدر مدت تا بر سر قوقان رسانیدند تا اینجا کلام قاضی القضاة تمام شد و نیر شاه غفران الله میگفت که من تمام ملک ترکستان را میگردم امام وی منصف و عادل و حسیم و صاحب کلین مثل نر بوتی دیدم مکانی برای سکونت خود بناست خوبی تمام ساخته است آئینه بندی نموده در آن می نشیند کسی با ریاب حضور نمی شود قریب پنجاه و شصت غلام که گرد آن مکان نوبت نبوت استاده می باشند عرض ارباب حاجات را اندرون برده و دستور کتانیده می آید و بر وجهی که در جامع مسجد می رود قریب ده هزار غلام و دیگر فرج مسلح همراه او می باشند در اینجا با علما و سادات رسیدن عرض اهل حاجت گرفته تقدسات سهل به خود نصیب میکنند و تقدسات مشکو و طویل البصقین عدالت تفویض می نماید تا موافق شرع انفصال نمایند بعد از آن در مکانی که در آن قریب ده هزار مردم می نشینند نشسته با ده هزار مردم طعام بخورد و طعام او بیشتر از دیگر گوشت است و کمتر پولاد و دیگر گاه از طعام فارغ میشود در مکان معین خود می رود و بر وجهی برای سلام مردم و سوال و جواب و ملازمت ایلچی بحضور او بطور سلاطین رویهای نایب خانان ترکستان مثل شاه مراد بی حاکم بخارا و نایب نظری و غیره نزد او حاضر می باشند و عرض هم بحضور او میکند آنرا که

موتی بیشتر از ترکی و نیر و بندگی گویند و لفظ بی مخف بیگ است که در خزانه های ترکان و مغول می آید چنانکه لفظ خان در زبان افغان استعمال می کنند پس چون بوتر بسیار قوی و جیست چالاک می باشد لهذا حاکم شهر قوقان مذکور که نهایت در آنجا رسیدن و غرض از دست در چالاک بود نر بوتی موسوم گردید بعضی سها تو صیغه می باشند خصوصاً نام و لقب سلاطین و حکام و سیدان

در روزی رحمة الله و کرامت او حکام ترکستان است از اولاد تو منش خلق که در زمان امیر تیمور گورکان رئیس ترکستان بود
و بعد از جنگ و مغلوب شدن اطاعت امیر را قبول کرد و دیگر خدای نظر بی از همه سرداران او ذکبیه است در آورده چنانکه سینه که
از کابل در میان مغرب و شمال است استقامت دارد صاحب ده هزار دلو است نوبی شاه مراد بی را شکست داده تا در دوازده شهر بخارانه
رسانیده بود مردی سخی و مغان دوست است دوازده هزار سکه طلا که عبارت از خیل و بیست هزار دینار است در سال صرف علما و فضلا و مشایخ
و مشرودین معین دارد تیمور شاه درانی او را بر غم شاه مراد بی انواع تحائف از اجناس مختلفه میفرستاد تا انواع بلخ و قندهار است از زمان شاه
درانی نیز او را مورد رعایت میداشت در آن ایام شاه مراد بی آشتی داشت اما سر خود بود شخصی از مرشد زاد های او نقل میکند که با وجود کسری
گوشت یک گوسفند هر روز میخورد و در زمانه خواب میکند وقت شب بخنی یک گوسفند یعنی گوشت آنرا بختمد و بر سینه کرده و در دو طشت پر کرده پیش
او می نهند کار دلی تیز تر از او میگذارد و تمام شب آهسته آهسته گوشت از کار بریده میخورد و میگوید الحال سیر شده ام و شکایت میکند که اکنون
اشتهای من بسیار کم شده است و شجاع بر تبه است که در صدمه وار در مقابل او ایستند و نیزه او چندان خطر دارد که بجز او دیگر کسی
برداشتن آن نمیتواند دیگر میر محمد شاه پادشاه به خشان که قریب ده پانزده هزار از مردم تاجیک سوار و پیاده مع الوصی قربات و قصبات
همراه دارد اما مغلوب افواج او ذکبیه است ملک خود را گاه به صلاح و گاه به جنگ نگاه میدارد و از قوم سادات است و سکونت در
شهر قنص آباد واقع به خشان و این ملک از کابل متسرب دو صد و چند کوه جانب شمال میان بلخ و قندهار و کولاب واقع است
و از کابل هندو کشش که از کابل لغامه یکصد و چند کوه سمت ترکستان شروع گشته تا انواع قندهار و کولاب انتهایی آن
درین ملکها هر یکی بجای خود سردار است اما نظام اطاعت پادشاه به خشان میکنند از ششم خراج گاه گاهی چسبندگی بعضی خود
میدهندگان با خود و رعل و نیک است قریب شهر فیض آباد مذکور در رساله هجری دیگر سرداران خرد او ذکبیه مثل فتح علیخان
و جعفر علیخان و غیره و قندهار و کولاب و غیره بسیار بودند از خوز و طاق خود هر یکی قلعه و یکی دارد و هر گاه طاسکی
زبردست بر یکی از آنها زور میکنند نذرانه لالی مال خود داده حفاظت ملک خویش نمایند در عهد زمان شاه درانی میرخان ناسی
قوم قاجار تمام کشور ایران را تصرف خود داشت برادر زاده اش بابا علیخان یعنی فتح علیخان قاجار در چهاردهم محرم ۱۲۳۱ هجری
در قلعه کشیشبه کسب جروس قتل گنا نیده خود پادشاه ایران گشت محمد خان مذکور مردی بود سفاک تند خو سرداران در پهنای
ایران همه از لرزان و ترسان میمانند اکثر مردم را قتل نمود و از سکنه و ترسانان زندان بد چند هزار مرد و زن را کوس همراه خود
در قتل نهاد شاه شریک بود و از دست کسی ایمنه گردیده عمر بسیار داشت آخر کار چون قدری از قلعه کلاک که از بنا های
سختکار سلاطین کبانیان بود و نادر شاه آنرا از سر نو درست کرده خزانة خود در آن نهاد بدست باباخان مکرور فساد
سبب خروج او شد فی الفور محمد خان عیسم خود را کشته بجای او والی کل ایران برآید و آنست که شخصی امام الدین نامی
حسنی نسب چشتی طریقت که در ملک خراسان و غیره بسیار مانده اینهمه حال را از ابتدای سلطنت احمد شاه درانی نوشته بود اکثر
بخشم خود مشایخ و معاینه کرده غالب که در زمزه اهل تسلیم در سیکار سلاطین در اینه لازم بوده باشند لهذا اتم نظر بر صد قبت
انقره سال کینار در دصد و دوازده هجری بطریق انتخاب تکلم در آورد و بعد از سنه یکویست و چهارم از باشندگان کابل وقتدار که در
منزل که واقف از حال بودند و نزد می آمدند سبب رسید محمداً آنرا از قبضه حال زمان شاه سلطان محمود برادرین مکار شمر
انفاده تمام آن شاه پادشاه هر گاه سلطان محمود اشریت داد و اولاد عیال حاجی میر علیخان مرا جصفی خود و قاضی انور شاه شایسته
بجای آبدی بر میگردان گشته و معصومیتان کابل از آنجا که در آن زمان در میان محمد خان و سید کریم در سر راه بودی
راه دوم

بر ماکرانی

پادشاهی بود برای برین پادشاه صوح بطرف سندوستان که از طرف انگرزان صد بود و محل الریش دست بسیار از هر دو بود
که پنجاب جریده باقی بود در خلافت شاه جهان که درین زمان در صوح و در بعضی از آن وقت که سلطان محمود بطرف برات سری بر آورده است
و بعضی سرداران قندهار با او سازش کرده و متوجه قندهار شدند و چون این خبر رسید به گوش پادشاه پادشاه قندهار در قندهار در قندهار در قندهار از
شهر آن که با سلطان محمود متفق شده بودند قتل نمودند و سبب انجمنی سرداران پانزده خان بسیاری از امر و سرداران انجمن سیاست گذرانید باقی ماندگان انجمن سخت
و دشمنی پدید میان پادشاه و پادشاهان که بعد از ان اعدام نمودند و پادشاهان خود را که کشته شدند و حصول سلطنت ساز و بسازیم متفق گشته سعادت و بر آن دست
و در بعضی محضو زمان شاه گفتن شروع کردند در مزاج پورا از طرف خانان که بر گردانیده تا اینکه پادشاه سلام بجای پانزده خان بدین و پانزده خان که بعد از
از طرف ان زونج محضو بود چنانکه تفصیل آن در ذیل نوشته خواهد شد بخیرت پد خود عرض کرد که فرج پادشاه از طرف تو بر گشته اولی است که قبل از ان که
کام قتل نگذارد که در غایت کبر و شوهر و در میان قوم خود بر و می پانزده خان گفت آنچه که شما گفتید نیست است توین بصلح زیرا که من هم از طرف شاه
مطمن گفتم و لیکن سرگاه پادشاه را بیجا گر خفته در شمار را بچانه کدام سری و با افغانی فرود دستواری خواهم شد و شلن همیشه طعن و تشنیع شما خوانند که در سردار
پانزده خان پادشاه از خوف جهان گر خفته بچانه پناه گرفته بود و درین عار منجی هم که بگزیم کشته شدند است پادشاه اولی است این چنین که روزی فرار کرد و حسیطه برائی
دو و بعد حق شما باشد آخر الامران شاه پانزده خان این سبب را ندانی سرداران که در پی او شده بود قتل کرد و فتح خان پسرش که نسبت دیگر برادران
صاحب حرکت و همت بود و دیگر برادران از قندهار گر خفته در کوشش و در کوشش و از انجمن سلطان محمود رفته عرض کرد که اکنون با محضو شما حاضر شده ایم
تا شمار که برادر کلان پادشاه هستید و حق سلطنت از پادشاه کنیم سلطان محمود گفت من چگونه داعیه سلطنت کنم که خزانة دارم و نه فوج فوج فوج فوج
از طرف خزانة و سپاه خاطر معبارید بهر ساندن این هر دو در غلام است سلطان محمود از خدا میجو است که پادشاه شود فتح خان را و زین خود ساخته در دست
سازان فوج مشغول گردید و درین طرفت نام شاه بعد از قتل استصال سرداران پانزده خان که از اینان گمان مخالفت داشت خاطر خود جمع نموده
شهر و مسجد را و قندهار و مسجد نموده فوجی را بهرامی بعضی از سرداران سجد علیه انجام و هم در پات حسین ساخته باز توجه به پستان شد و از قندهار
کوچ کوچ روانه ملک پنجاب گردید و درین سخن شریف فتح خان از قوم خود و دیگر افغانه فوجی خوب و شائسته بهر ساندن سلطان محمود را همراه گرفته بر قندهار
یورش کرد و بعد رسیدن در انجا بوقت شب بالای توبت خانه شاهی قندهار بوسیله کتف و معمود و پادشاه از یک کشیده بجای چوب نقره و پادشاه از ان
گفت در روز و محمود شاه پادشاه در آنی است و در از قلمه را از ان درون کشته و تا اینکه محمود شاه مع فوج بهرامی داخل قلمه شد فوج متحصن شهر و محافظ شهر آنجا
و هم اهل شهر شبانه به حال غلبه و تسلط با درون قلمه مطیع و مقاد شده نذر آنرا نیندند محمود شاه شهزاده سعید را قید نمود و تحت سلطنت اجلاس فرمود و در
ملم خود در شهر قندهار و فوج آن بگردید فتح خان وزیر بعد گرفتن خزانة پادشاهی که در قندهار بود و فوج کشید و سیل و پنجاه هزار سوار جرار نوکر داشته
شهر کابل مع محمود شاه پادشاه روانه گردید زمان شاه بدین است این حال از لاهور را راه جنگ محمود شاه برادر خود مضطر و سرسپه متوجه کابل گشت و بوقت
روان شدن از لاهور سرداران بهرامی فرمود که هر که از لاهور نماندن منظر باشد او را حاکم آن کنم احمدی از سرداران بهرامی تن قبول این معنی نداد و آخر کار از لاهور
بمیرجوی بخت شکر سردار سکه از آن محضو او حاضر و جمع بود حاکم آنجا نموده جریده بطرف کابل روانه شد و درین اثنا محمود شاه با فتح خان وزیر و کابل رسد
بر تحت آنجا جلوس فرمود و بعد انتظام برای مقابله زمان شاه بطرف پشاور پیش قدمی کرد تا اینکه قریب مدبره خیر تقابلت عسکرین در و داد جنگی
نیامین واقع شد آخر محمود شاه غالب آمد زمان شاه را و دستگیر نمود و بعضی پادشاه برادر حقیقی خود او را نامی ساخت و شجاع الملک
زمان شاه برادر علی خود بود که در غایت همت و خواجه خضر خویش که سر خیر بیان بود پناه گرفت محمود شاه مظفر و منصور برای نظم و نسبی اهل قندهار
و بنیه و تادیس بهر کسان آنجا باز مراجعت بقندهار نمود و وقوع انجمنال حافظه شیهه محضو خان با منی فی این شرف انور شاه از لیخان بهر میدان
که عروسی شجاع دولور بود در مقام خیر بسیار فوج از خیر بیان قوم با منی فی فرام نمود و شجاع الملک که کور را بر تخت سلطنتان

سابق مکان تخت نشین سلطان محمود غزنوی بود در زمان باغی آبادی بسیار داشت یکبار بران چندان برف بارید که تمام شهر زیر آن خراب شد
 بجز چند کس معدود کسی زنده نماند از آن زمان آن شهر آباد نشد الحال مردم تاجیک و افغان اندرون قلعه قریب و موسی هزار خانه آبادند
 منزل **هفتم** از غزنین قلعه تانی میروند اینجا آبادیست منزل **هشتم** از قلعه تانی بقبره باغ که قلعه ناظر در آنی در اینجا واقع است میروند
 اینجا بود و باش قوم اندر است منزل **نهم** از قلعه قره باغ بکار قلعه غوجان میروند اینجا مسکن مردم افغان خیل است
 منزل **دهم** از قلعه کاریز غوجان قلعه کور میروند منزل **یازدهم** از قلعه کور بچشمه سره میروند و اینجا آبادی نیست خار است
 که آن سرود مدو خان سملی ملکی تیمور شاهی برای پناه مسافران از حرارت و جدت آفتاب شدت برودت اقامت نمود و آب هم در اینجا است
 و از کور تا نواح این منزل بود و باش قوم افغان غلجی و ترکی است منزل **دوازدهم** از چشمه سره قلعه ترین میروند قدری آبادی دارد
 منزل **سیزدهم** از قلعه ترین قلعه قلات میروند در اینجا بود و باش افغانان خوشی است منزل **چهاردهم** از قلعه قلات بشیران گذار رود
 رنگ میروند این مقام بود و باش ریاست قوم در آنی شروع گشته است منزل **پانزدهم** از قلعه تیران از شهر صفاکان بناهای قاسمی
 فیض احمد خان مدارا لهام تیمور شاهی است میروند منزل **شانزدهم** از شهر صفاکان میروند و میروند منزل **سیزدهم** از کاریز
 علم و بیشتر قندار میروند این منازل اکثر دوازده و سیصد و چهارده و بعضی شانزده گروهی هستند و یکی شهر قندار از کابل و صد
 و بست و پنج گروه و برواتی دویصد و پنجاه گروه جانب غربی است جنوب است گویند که این شهر است قدیم در زمان سابق بوقت ظهور اسلام خدی
 در عمل پادشاهان پیشین بود بعد ازین در عمل سلاطین حضور و تیموریه درآمد و سابق ریاست قندار اقلی بقوم افغانان علیجه داشتند
 از دست غلیان تراغ نمود و از قوم ابدالی که الحال بپراشیدان مشهورند آباد ساخت و شهر قندار را مع قلعه خوب کرده قریبان شهری دیگر
 موسوم بنا در آباد بنا نمود و در آن حکومت ساخت و احمد شاه در آنی در عهد سلطنت خود شهری دیگر قریب بنا در آباد موسوم با شرف البلاد احمد شاهی
 قندار آباد نمود و الحال که **۱۳۰۰** هجری است همین شهر احمد شاهی قندار سمو و آباد است و گروه شهر پادشاه محمد و قلعه نخچه و بجای آبریز
 بازار و کانهایی و کناه هلسایه و نستان قوت و بازارش چهار سو و میانش گنبدی بلند بنا ساخته در اینجا بخیر و انگور خوب بچند قسم
 هم میروند و قندار من بار دو مرض چچک و قندار اصلا می شود و پیش بسیار مستدل لطیف است و از آن بسیار کم میشود بلکه گویند که اصلا
 کاهی را ایجاد نشد

در بیان منازل بامین قندار و شهرات

منزل **اول** از قندار ریاسته بکوکران میروند و کن قریه است آباد منزل **دوم** از کوکران به شوقه میروند آن تیر آباد است
 منزل **سوم** از شوقه بزیسنگ که آبادی بسیار دارد و نیز منزل **چهارم** از سنگار به شکی نخود که دیدگاهت میروند منزل **پنجم**
 از شکی نخود بخاک چوپان میروند و اینجا آبادی نیست که آب دارد منزل **ششم** از خاک چوپان بکرش میروند اینجا شهر آب و چای است
 منزل **هفتم** از کریش بشولیک میروند که آبادی ندارد و کام آب است منزل **هشتم** از شورادک بدنگاب میروند اینجا قلعه است خوب
 اقامت تمام آب دارد و آبادی نیست منزل **نهم** از دنگاب بخاشرو که آبی جاریست میروند منزل **دهم** از حاتم رود بکواه میروند
 اینجا آبادی است منزل **یازدهم** در راه داروکی از رخ و سبز وار شده بهرات میروند و درین راه قریب پادشاهی و تجارتند و دارند
 و راه دوم حریه و سوار از کرباب شده بهرات میروند منزل **دوازدهم** از دوراهی بگرام میروند و اینجا باغ فقیر و آب است منزل **سیزدهم**
 را که رانی میروند اینجا قلعه و آبادیست زیارت ملا عثمان آنروز منزل **چهاردهم** از کرانی بشوز میروند اینجا آبادی است و آنروزه بعضی جنگ میروند

منزل پنجم از شهر قلعه علی زانی و نیز اینجا آبادی است **منزل ششم** از قلعه علی زانی تعلیه قاضی که آباد است مسافت
 از قلعه تا قلعه قاضی برابط اول میزند در اینجا آب است آبادی ندارد و مکانی ساخته اند که مسافت سیرین و متر دین
 اینجا فرود آمده بوقت شب دروازه برانند مسکنه منزل ششم و هم رباط دوم است اینجا آبادی نیست بود و بازش متر دین بطور
 رقوم الصد است منزل نوزدهم رباط مستوفی کبیر وکیل الرعا یا جامی تیمور شاهی است **منزل بیستم** از رباط
 مستوفی برد و کرده قبر سادات خان برادر عزیز و والد بزرگوار احمد شاه درانی است و از اینجا برو کرده بل مالان و از اینجا برو کرده
 برات است و این منازل اکثره میزده دوازده و بعضی پانزده کرده ای اند و یکی تخمیناً دو صد و پنجاه کرده مسافت است
 در سوار و سبیده و در پانزده روزه روزیم از قلعه برات میسر شد و درین منازل مرقوم افواج و توپخانه هم فتن میزنند
 و در سلطنت برات شهری است از بلاد مشهوره قلعه استوار دارد و در واد شهر و بازار جاری است سابق احتلوع
 قسطنطین ایران داشت و الحال که سال یکزار دو صد شصت و چهار است در محل اولاد سلطان محمود ابن تیمور شاه درانی است
 چند سال پیشتر شزاده کامران خلف سلطان محمود مذکور حاکم برات بود اکنون محکم که یکی از سپه سالاران او باشد در و محمد ریاست
 شزاده کامران با کل اختیار در اینجا به یار محمد خان وزیر او بود و قبر خواججه عبدالصمد انصاری که از عمده شیوخ کبار است
 محبت فاصدیک کرده جانب مغرب قلعه برات واقع و در عقب قلعه سمت مغرب بلکه چار طرف آن آبادی قوم قلیج خان
 تیموری است سمت جنوب قلعه قوم اعماج جمشیدی از بهرات تا پانزده کرده آباد اند و نام سرداران این قوم سابق العسکران
 جمشیدی بود و آنطرف در میان بیرون کوه اولاد عسکری خان کوهی شقیه نمیباید و از آنجا تا افواج مشهد مقدس
 همین قوم می باشد سابق این همه سرداران تابع دستار تیمور و از آن شاه پادشاه ممدوح بودند اکنون سر خود هستند و مشهورند
 که در اینجا مزار فاضل انوار امام شافعی است از بهرات ده منزل جانب جنوب واقع و بهرام خان فیروز کوهی اعماق بر به منزل
 از بهرات میان مغرب و جنوب است و ریاست قوم هزاره که از اهل سنت هستند همین طرف واقع و اکثر این قوم در افواج
 و مسالک ملک ایران چول و غار تگری می کنند و جانب شمال برات بر فاصدیک کرده کم و بیش سوار است بنیاد خطه چیست است
 و بطرف چیست و نام کوهستان ریاست و بود و بازش قوم تا یعنی واقع شده اند بین کوه در افواج برات تمام قوم چار عاق مذکور اند
 و جانب مغرب چیست بر طریقی که در همین ریاست ترک و او یک است این مردم محضرات خواجگان چیست اعتقاد دارند بمقام تمام کوه
 حد ریاست قوم هزاره شقیه و افغان است و آنطرف افغانان کافر سپه پیش اندرام اهل اسلام با این قوم جهاد و غزا میکنند و چیست مقلات
 مقلات مملو از افواج خیر و برکت پیشوایان ارباب حقیقت و معرفت در آن مکان عرفان نشان آسوده و حکم ملک علام حاجت دای
 خاص علامند و فیوضات ظاهری باطنی از قبیل بانوار دحاک اطهار ایشان بهندگان خدا میرسد **ح** **ح** **ح** **ح** **ح**

در بیان منازل که باین بهرات چیست واقع اند

چون از بهرات بطرف چیست بود میزند منزل اول بیرون که نام ریاست غم میزند منزل و هم از بیرون آباد شهر است
 میزند منزل سوم از آباد قلعه صیبر میزند و پنجاه از سلطان محمد محمد صاحب است منزل چهارم از قلعه صیبر و خطه
 چیست داخل میزند در اینجا کوه است بلند و در آن کوه راه بالا شدن واقع شده در میان دره کوه آبادی چیست
 خذ صاحبزاده های بود و وی تخمیناً کعبه کرده اند و دیگر مردم نیز آباد و از اینجا دور راه بالا شدن بر کوه

در یکی راه مزارهای حضرت خواجهان صحیفه اند و در بهلولی آن میان جنوب و مشرق است و علی و محمد رفیع است که یکی از معتقدین
 حضرت خواجه بود و در حقیقت تعمیر نموده و آن مکان بس رفیع و استوار است و در قرب آن خشتی و سیده که سیوه آن تعبیه مانند فندقی است مردم
 تبرکاً باطراف بعیده میگردند و در گلو دست اطفال حبت محاطت می اندازند و طریقه ترانیکه در هر سال هفت بار شکوفه و بار می آرد گویند حضرت
 بود و در حقیقت بوقت حضور در آن مسواک خود در آن زمین فرو برده بود و از آنجا این چنین دخت منبر برآمده شاید آن عصا آنچه بنامت در پویش
 دیگر قرب آنجا سنگی است مانی سیرخی که اکثر بدان سنگ ابوالعباس حضرت خواجه منظر علیه السلام پشت مبارک رسیده باخواج بود و در
 کلام میگردند تا حال نشان پشت آنجا بر آن سنگ ظاهر است و از آنجا چون بالا میروند مزارات حضرت حشمت اند و در آنجا
 اول مزار حضرت سلطان زین العابدین است ایشان بسبب ظلم سنی عباس که نسبت بسادات میبردند از
 عرب بحیث تشریف آورده آسوده اند و اول بزرگوار خواجه ابدال حشمتی هستند و دوم مزار حضرت زبده الحاکمین
 و عمده الواصلین در درای حقیقت اختر برج طریقت لک لک لار و اول حضرت خواجه ابوالاحمد ابدال سوم مزار ابوالوار
 جناب سردفتر ارباب هدایت پیشوای اصحاب ولایت مقبول بارگاه لاریال خواجه محمد زاهد فرزند خواجه ابوالاحمد ابدال چهارم
 مزار تبرک قدوه سالکین زبده اعمارین عارف معارف ربانی سالک مسالک یزدانی جامع کمالات دینی و بیوی حاد
 زامات صوری و بیوی حضرت خواجه ابو ناصر الدین یوسف والد بزرگوار خواجه بود و در حقیقت پنجم مزار نور محمد مظهر عظم
 قاف لاهوت سلطان اقلیم جبروت عمده عارفین خدا گاه زبده عاشقان حقیقت پناه شهناشاه ملک عارفان زمان وادی شریان
 رهبر کاروان فقر قاضی سلاقیان عرفا انفس شرف صوفیان والاه اب بهیم تاک محققان خدا گاه آید و بیای نبوت گویند
 فتوت سلاله سلطه مصطفویه نقادان خاندان مرتضویه عالم علم خسی و جلی نور دیده دینی و علی شیخ اشیرج نقلین قره العین حسین و ابن
 برگزیده رب الودود خواجه بود و در حقیقت ششم مزار خزن طریقت معدن حقیقت آفتاب مهر توحید باقیات فلک نفس بر
 عمده سیراب دلان اندر همیشه خواجه احمد بن بود و در حقیقت این ششم مزار تبرک دیگر خواجه کرد انجکان حرم غیب
 و قبر بود و حشمتی ای پشت و غلاف سبزان پوشیده میماند و مسجدیک گنبدی طیق مزارات شریف است مردم در آنجا میگردند
 و سواى این بسیاری از خلفای کرام و اولیای عظام این خاندان در آن مکان آسوده اند و برای دوم که از حشمت بالاس
 کوه میروند بر لب دره حشمت حشیمه آب و مکان اربعین یعنی چلک کشیدن خواجه محمد زاهد فرزند خواجه احمد ابدال است در آنجا با حشمت
 موسوم باغ خواجه بود و گویند که یکی از سلاطین خراسان آن باغ را بنام نامی ساخته و میوجات او را بر ارباب استحقاق
 وقت نموده و از زر و دیوار این باغ خواجه ای است که مزار آنجناب میرسد و بر سافت چهار کرده بالای کوه مکان اربعین خواجه بود
 و آنجا در جوی آب اندکی گرم دوم سردی تعالی این دو قسم آب را برای آنجناب جاری فرموده تا برای غسل در موسم سرما و گرما
 بکار آید و از همین دو جوی آب مزارات مرقد می رسد و از این مکان بالاتر با صلا حشمت کرده جای اربعین ابوالاحمد ابدال واقع شده

در آنجا نقلی عجیب است

یعنی غریب از حشمت دو کوه آند با هم ملحق شده از آن هر دو کوه شب جمعه خون و کف جاری میشود و صبحی مردم از اطراف
 قریب بر بعید رسیده بنیاد آن تر کرده می برند و آنرا بزرگم ناسور نعل بطور رسمی نهند و شفا می یابند و بسبب بر آمدن خون و کف این
 دو کوه این است که روزی حضرت بود و در حقیقت بر کنار آبجوی که قریب آنجا جانیست نشسته و وضو میکردند ناگاه از روی غلظت آنجا سهمناک از

ناری برآمده بقصد آنجا می رواند چنانچه قریب بآبجوی دماسن این دو کوه رسیده فرمودند باینست کجای آبی بجز گفتن این لفظ
آن بود و کوه از دو جانب حرکت کرده و از دماسن گزیده میفشردند از دماسن برآوردند که با همه عین بر رانی و آن جناب فرمود که الحال
در همین مکان باش که از تو فیض نخلی میخورد رسیده گویند که همان نزدیک شب جمعه ترور نموده بخوابد که از خیال سست میرون شود چون بیرون این
منی تواند خون و کف از آن جاری میگردد و حق تعالی بتصرف و خلق آن بگردید که کف او را مردم و نخل ناسوس ساخته شقای کامل می بخشند دیگر سنگی
بزرگ مانند کوه پلده معلق در هوا استاده انده است راوی گفته و معتقد گویند که آن سنگ در میان دوخته است که خواهد بود در چستی مکان اربعین
آنجناب که تخمینا چهار کوه فاصله دارد معلق است از فراز شریف که نسبت مکان اربعین میروند برست است همانند ارتفاع کوهی که از آنجا سنگ
جدا شده و مویز کرده و بود تخمینا یک میخ کرده است و با فضل سنگ کوه را بر ارتفاع نیم کوه معلق بر هوا استاده و در چند مکان با چنان محسوس
میگردد که گویا آن سنگ شش میماند و قریب است که بیفتد قصه آن چنانست که چون تولد خواهد بود احمد ابدال شستی بتصرف و توجه شیخ وی بود
به واسطه شامی شد روزی خوابه ابو احمد موصوف با جازت به بزرگوار یعنی سلطان فرس نایقه برای شکار لطیف کوهی رفته بودند و از آنجا
که شدند و بعد از چند روز شخصی خبر آورد که من خوابه ابو احمد را در فلان موضع از آن کوه همراه ابو اسحاق شامی دیدم سلطان فرس نایقه مردم را
برای آوردن فرزند خود در آنجا فرستاده اند و در آنجا چون چند کوه را در میان فرزند خواهد بود که کور نیاید و در سن هشت سال ریاضت کرد و خلافت
یافت و خرقه و گلیم پوشید پیروشن صبری وی را بجای خود نشانده فرمود ای احمد تو مرا فرزند مستحق بر نعمتی که مرا از پیران طریقت رسیده بود
تو دوام پس دست او گرفته و مستقبل قبله استاده دعا کرد آواز غیب آمد که ابو احمد را دوست گفتم و مقبول گردانیدم و هر کس در صحبت ابو احمد
باشد او را نیز دوست خود گردانم روزی ابو احمد خوابه اسحاق شامی را باسی نه تن از ابدال در یک جانشسته دید سلام کرد و باذن پیر خود شریک
و شامل حلیه ابدال گردید بسبب شمول او عدد ابدال چهل کشت چون وقت شیخ در رسید ابو احمد را بشرف توجه و محبت مشرف ساخته
در طرفه اعرین بمرتب و لایت عظمی سائید تا سه روز در خدمت شیخ حاضر مانده روز چهارم با جازت شیخ متوجه تاقین تربیت پیچ و سلطان تاق
که واقف الخمر بود متوجه شد چون بدروازه اول شهر رسید چنانچه شهر را خراب و مساز ساخت و بدروازه دوم نیز همین عمل کرد و هر گاه بدروازه
پد رسید چنانچه خاص سلطانی شکست خراب نمود پدش نیکمال شادی مقدم سپردا بنده بل نموده مغلایان محبتی خود امر کرد که چون ابو احمد
بیاید سنگی کلان ابالاسین بند از نزد خود ببرد چون آنجا رسید مسجیدی کوبی سقف بود برای نماز ایستاده اند و نماز گزاران او بسیار زور کرده
سنگی کلان از بالای کوهی بر سرشان افتاده آنجناب بسنگ نظر کرد و بجز دیدن آنجناب جایکه سنگ رسیده بود با بخار و هوا استاده و در آن
سلطان فرس نایقه چون بدست سپر مشا به کرد در شرب خمر و جمع منیات شرعی اجتناب کرده تا تب شد و بعضی ثقات این نقل را بدین طری
روایت کرده اند که خواهد بود احمد ابدال در سجدهی سقف بعد از نماز در مراقبه بودند که بعضی کفار از سر کوه آن سنگ ابران جناب غلطانیدند
چون خوابه بران نگاه کرد سنگ با بخار و هوا استاده و قریب هشت صد سال است که همچنان آن سنگ قدری کناره اش کوه پیوسته معلق در هوا ماند

نقل

دروشی صادق القول متقی خدا شناس شاه عبدالستار نقل میگرد که من در سنه یک هزار و دو صد و یازده هجری بر سر وزارتای حضرت چشت
مشکف بودم که چند صاحبزاده مودودی مثل قایل خوابه در کن الدین خوابه و شرف شاه خوابه و موسی خوابه و زاهد خوابه و بدل خوابه
و خادم خوابه و احمد خوابه و دیگر خوابهای سادات مودودی با ناصر خوابه صاحب خرقه و سجاده نشین آنوقت برای گرفتن تدریس تیار
آید و اجواد کریم خود بر کوهستان بالانشریف بودند در آنجا قوه غریب و امری عجیب مشاهده کردند و آن این است که از مکان اربعین

بر محمد و شاه فرج شاهی که دو بعد جنگهای بسیار بر محمد و شاه غالب آمد و آن هنگام شجاع الملک را دستگیر کرده خواست که بعضی نسیان شاه کورسا و گوزان شاه را
از اینها ساختن منع فرمود گفت که محمد و شاه را بعضی من که مسازد را که او بعضی کرد و هم پایون شاه بر او جھنمی خورد و مرا که ساخت پس آن بعضی تمام شد
آنون نباید که تمام سلاطین در آنکه کورسا بنام شود الغرض شجاع الملک بود که شجاع الملک در دست ازین تقدیر کوتاه ساخته محمد و شاه را نظر بند نمود گویند
که زمان شاه چشمان پایون شاه را از حلقه برکنانیده بود و محمد و شاه نقطه میل گرم چشمان آن شاه گردانیده از بنیانی معطل ساخت بدین سبب بر حشمت و شایسته
صیح معلوم میشد که بابت معطلی نه است و شجاع الملک هم مسائل و چیزها را در شاه با استتلال نماند چون برای تسخیر یک کشور رفت و با عطا الله خان برادر
و با سیف خان وزیر خود و از آنجا جنگید و بعد از کور غالب آمد و او را در قلعه آنجا قید نمود و محمد و شاه بخورد و قوی این را تا از قید رهایی یافته باز و قوت گرفت
و در کل آنقدر که آن خود بر آنه را حاجی فیروز الدین برادر خود و او تمام اسلحه را بر یکم نموده قندار که در سلطنت سید سلطین قرار میداد بود و تقاضای
و بعد از آنجا چند ایام شادمان سپرد و در قندار بزمه بود و بار بجز بر خود عرض و آن شروع نمود که بهرات را از حاجی فیروز الدین بفرستد و او را خواهد
چون اکثر قبائل شاهی بر سر تاج محمد و شاه خوب میدادند که حاجی فیروز الدین بدون جنگ کردن و مغلوب شدن آنرا از دست بخواد و او برین منظور بود
و خواست شهادت و کلمات کامل بفرمود تا اینکه فتح خان بر او بجز از نظام صوبه کشمیر و غیره ممالک محرومه رفتند و حضور محمد و شاه حاضر شد و شاه خواست
شهادت و تاج را که در ظاهر ساخت و در آنجا که اگر بر منی حضرت باشند قلعه بهرات را بجلت علی خالی کردن میتوانم پس پنج هزار راه کرد و فریب نیاورد از محمد و شاه
خاکریه جنگ نگری با او و قندار جنگید تا که با نوره روز از طرفین سپردن توپ و تفنگ خالی با یکدیگر جنگ در میان آمدستی که بر یکدیگر از قریب
و بعد معلوم شد که فتح خان برادر محمد و شاه با نخی کشیده جنگید جدال نباید نمود و بعد از آنجا رفت جمعی نسبت محمد و شاه یکبارگی از مقابل فرج پادشاهی که بر سر
از قندار بنا به لطرف بهرات متوجه شد شهادت فیروز الدین بفرستد دریافت که فتح خان نیز بفرستد و عازلی که قندار شهر بهرات می آمد فلان را برای مقابله
و با نوح بیرون شهر رانده آماده پیکار گردید و در مسطردوست محمد جان برادر خود و در شهر بهرات برادر دیگر خود را برای متحضر قلعه آن فرستاد و خود بر اسلحه
اجی فیروز الدین بیرون شهر فرود گردید و دست محمد خان را فرجی که برای حفاظت شهر معین بود جنگیده غالب آمد و مال و اسباب مردم سری پادشاهی را که در آنجا بود
بندید و اسلحه و اسبابه را بفرستد و دو کس را بفرستد از نواز بهر شهر را که کامران که بفرستد بود از نواز کرده گرفت و درین اسلحه فتح خان قاجار و والی انزان
بطلب سازش حاجی فیروز الدین برای تسخیر بهرات با سه لک فوج متوجه گردید فتح خان نیز در حاجی خان کا که با نوح از آن جنگیده و کارهای نمایان نموده شد
شهر بهرات جنگ کنان بر تعاقب او رفتند تا اینکه فتح علی خان قاجار از آنجا برشته بطرف ایران رفت درین اثنا خبر تاجراجی عازلی مال و اسباب مردم سری
شاهی در بهرات خود را بفرستد و شهادت شهادت شهادت در غنصت در بهرات که خالی شده بود فرستد نسبت به نوح فتح خان نیز بر سر آمدن
ماخی دردی بود که از دوست محمد خان برادرش نسبت سپرد گیلان عصمت سری پادشاهی بعضی بسیار ناگوار خاطر افتاد برادر مسطردوست محمد و شاه
راحت کردن از محمد و شاه ایران حاجی فیروز الدین سپاداش من گستاخی از آنجا خواست که توانی حرکت مرا و خانان مرا بفرستد و بسیار
محمد خان بیرون آمد نمون هذا از خوف جان خویش بگریخت و کشمیر فرستد پناه از دست خود را آنجا بفرستد و نیز که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا
فرستد و فیروز بیرون فرج ایران حاجی فیروز الدین فرمان شادان در بهرات رسید و فرستد دیگر بجز شهادت کار
فرستد و از طعن و تشنیع مردم خصوصاً خواست مردم مردم سری پادشاهی دل برداشت و بیان میدادست
در آنجا که در آنجا شهادت یعنی عازلی شده است و مردم در فرستد که برای مسلم بجز شهادت
که کرد و این بود قندار و ستاد محمد و شاه دریافت انجام بسیار قلع و نسوس نمود و شهادت کامران را بسیار بدست
ساختی من بعد بزمه فتح خان حاضر حضور همی کردید پادشاه بسیار تشنه بود و بوی فرموده خود است که باز
عبدالله مکره مجمع و مسرور از ساز فتح خان عرض کرد و بابت شهادت که شهادت مردم را

سلطنت در آنجا هم نمودند و در آنجا هم که بر الاثین و اندر برین منصب سزاوارند و چون برین منصب گویا چون است اکنون پوشید تا آنکه اصل عبادت
 و عبادت و دست محمد و برادرین او با خاندان در آنیه کی قتل کردن پادشاه پندیدن خان پیر او را و دم کور کردن شهنشاه کامران وزیر فتح خان بود کلان
 بود است چون باعث بود که بحد کس او را بریزد و چون درین محلی بود و چون در آنجا سلطانین در آنجا گشته با هم صلاح نمودند که شجاع الملک او سلطنت
 پیشتر بر او اعزاز کرده بود و نسبت است و یک خراسان پادشاه کنیم و در کار او بود و گنجدیم کسی که از اولاد و زانی پادشاه کرد شجاع الملک که اکثر
 را تا آنکه سلطنت میکرد و پادشاه بود در آنجا آنجا که کامل فتنه بر او افتاد و مقصود قتل نمود گویند که سید فخر محمد یزید شجاع الملک گفت که مرا کشت
 بقصوم و سلطنت منجر است اگر مرا از حق خواهی گشت سلطنت تو و دیگران را با خواهد کرد و چون آن مظلوم بی از اینها بماند بچنان بطور سید مردم در کابل
 و فوج آن جا فغانه که مستحق سید فخر بود و از شجاع الملک گشته شورش کرد و شجاع الملک در کابل استقامت کرد و نخواستند و لا یوفت بخت سگد کور
 که تسلط در تمام ملک بجا داشت استقبال نمود و عزت با تمام او در شهر بر روی بگانی خوب فرود گردانید و تعظیم تو اضع پیش آمد اکثر ملک و ملک رویه برای
 مصروف با میفرستاد درین اثنا دیوان و فتنه سرکار او که برود و بماند بود و از شجاع الملک استقامت با بخت سگد سازش کردند و در از او افش کرد و گفتند
 که شجاع الملک بفرستاد و برای شجاع الملک بفرستاد و محتاج نیست جواب بسیار خصومتها که نوز خود سید و علاه آن داعیه شجاع الملک بچنان را از شجاع
 که زمان پادشاه برادرین از طرف خود بخت سگد احکام کرده بود مردم تکرار می نمودند و در فکر آن میباشند که فوج افغانه را ملازم داشته تمام ملک کوزا
 از شجاع الملک کرده بگریخت سگد که مردم ملامت در کابل بود و کلام راست و در فوج آن مردم و هندوی همشده یک مجرم بر خلاف وضع او را
 شجاع الملک او قید شدید کرد و جبراً و قهراً جمع جواب هر راجع کوه نوزاد و شجاع نمود و انواع تکلیف و تصحیح با برسانند و عرض آن بچاره چندت
 و قید سخت او ماند آخر افغانان محضی از دور نقتب تا خوابگاه شجاع الملک ساینده او را از قید باورند شجاع الملک لاهور گر نخته و بره کوهستان شده
 خود افغان و خیزان در مقام بود بماند که در آنجا فوج سرکار کیمینی اگر بود پناه برود تا مدت دراز سرکار موهوب فرخورد رتبه نشان او خبر گیری از نوز
 وقت یورش کردن محمد شاه پادشاه نیز در فتح علیخان قاپا پادشاه ایران بر سرات که در و دانه بفرستاد خراسان است بقصد تحریک شجاع الملک ابو حباب
 درخواست در فوج کثیر همراه کرده در کابل و قندار فرستاد و بعد رسیدن در آنجا سرداران اگر بریدند او را بخت سلطنت خراسان بدین سبب
 که ملکش مورد وثیت نشاندند از طرف او در تمام آن ملک عمل نمودند که مقتضای ضعف ظالمی بود اما مساعده بخت پادشاه مذکور با وجود این همه جتود
 و سعی کوشش اهل کاران سرکار مدوح تمامی افغانان کابل قندار شورش کرده شجاع الملک بستر گناهن وزیر او را بگشتند و اندام کار اگر نری آن ملک
 دست بردار شده فوج خود را از افغانستان بر جاست کرده در هندوستان بطلبید و اسامی سردار پندید خان باگنی که ذکرش بالا گشته است
 تیمور قلچیان نواب اسد خان و فتح خان وزیر محمد شاه که او را شهنشاه کامران کور کرده بود محمد خان
 سید کاشمیری این چهار برادر از یک لطن نواب عبد الصمد خان که او رسید احمد گشته بود اما همیشه محمد خان
 و اندر دست محمد خان که تا سال یکبار او را در دست چهار بگری زنده در سبب کابل است او را سید پادشاه کلان
 جبار خان که قبائل اسیر دست محمد خان را در کابل بقده کنانیده بود از یک لطن کهن در آنجا
 و شیره دل خان و پیر دل خان و محمد دل خان از یک لطن پارچه
 که رفیق و ملازم بخت سگد بود و تا سال که زنده و لو کردالی را بفرست پیر محمد خان
 این بوقت برای گرفتن نوز نیاز
 بعد و آن این است که از مکان را بفرست

MS. A. 1. 1. 1. 1.

خاتمه الطبع

تجدد ایام نصرت فرجام که شمشیر قلم سر که آریان کشور سخندانان بجزت مالک ملک بنزوال در روز و سلامه سلطان
 عدیم الیندو امثال آماده جوهر فشانست و عالم افراز علیت بین الاقاصی والادانی سواد تحریر هر و بر سر هر کس چشم شکر طرازی باطن
 صفحات نشأت روشنی بخش دیده شایر دازی کابل سبب حصول این نعمت عظمی غیاز لطیف شعور اجواب لاثانی اعنی تاریخ چهار شا
 درانی غوازه بود که نجوم تدوینش از آسمان خاطر بلند و ضمیر صفا پیوند عام شعور بلاغت و نکته پوری آمد امور فصاحت و سخن گسری قلم
 زخار فیوض عمیر جناب محدونسی محمد لکریم صاحب تائنده و لفظ مالیش جناب خالص صاحب منبع تفضلات بیکران
 عبدالرحمن الشان ولد حاجی محمد روشن خان نکره الله بالعفو و العفوان تالیح بست و نیم جادی الاخره غمته الله
 باخیر و لعا فیه نکره الهی سیرت قالب طبع بر آورده نصارت بخش نظار گیان قدرت پسند و تا شایان و دیش بود که دیده
 و برای شناخت کتاب مسروق و غیر مسروق علامت مهر شده است جناب فاضلت آب مولوی الهی بخش صاحب در تمام صفا
 هم ثبت کرده شد تا خریداران بر هر کتاب که در جناب موصوف نه بیند از او ز دیده الکا شده از خریداریش بازماند و بدانش کتاب
 غیر مسروق در آید که الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آله و صحابه اجمعین اسلے یوم الدین

صحیفہ جامع احمد

رقم	عنوان	صفحه	رقم	عنوان	صفحه
۲	جاہ شمت	۲۴	۱۲	جاہ شمت	۱۲
۸	آب	۲۸	۱۱	اشای	۲۵
۱۰	سبیل	۸	۱۱	چهار مجال	۲۶
۱۳	بجین	۲۲	۱۵	گر دید	۲۴
۱۱	غرضت	۹	۱۱	بموی امور	۲۰
۱۹	سہرت	۱۸	۱۱	کہ	۱۱
۲۲	یانوئی	۲۶	۱۱	بکبیر	۲۵
۱	سلطان	۱	۱۲	لطیف و لطیفہ	۲۹
۸	زردون	۶	۱۱	استغوی	۱۳
۲۴	دہونگی	۱۵	۱۱	اوسیان	۱۱
۳	درہ	۱۶	۱۱	سیندیہ	۲۳
۲۴	دادہ	۱۴	۱۱	بودند	۱۶
۵	نقی خان	۲۵	۱۱	اشانواب	۱۱
۲۱	سرہند	۳	۱۳	گشتند	۲۸
۸	تہیر	۵	۱۱	باکت	۱۰
۳	بان	۱۶	۱۱	بود بخضور	۱۰
۵	جان بان	۱۴	۱۱	تہیر	۲۶
۲۵	مرصحت	۵	۱۳	بارا	۱۵

تتمه صحیفه

رسیده	رسیده	۲۰	۲۸			کتابین	لیپین	۲۰	۱۱
خواججه مودری	مورد	۱	۳۹			زین	زین	۲۶	۲۶
غاری	غاری	۱۱	۱۱			مراحمیت	مراحمیت	۱۳	۲۱
ترنری	ترنری	۱۶	۱۱	رسیده ایم	رسیده ایم	دار	دار	۲۲	۲۲
نوقان	نوقان	۲۸	۵۰	عقیدت	عقیدت	نام	بام	۱۳	۲۳
خودتوی	خودتوی	۲۹	۱۱	ویران	ویران	قابو	قابو	۱۱	۱۱
تا نواح	تا نواح	۵	۵۵	شخو پوره	شخو پوره	مقدم	مقام	۳	۲۲
سکته	سکته	۲۰	۱۱	دو لکله و چه	دو لکله و چه	خانه	خا	۱۰	۲۵
مازندان	مازندان	۱۱	۱۱	دین	دین	مشیر	مشیر	۲۹	۱۱
فیروز الیخان	فیروز الیخان	۲۸	۱۱	لقمانش	لقمانش	شباب وی	شباب وی	۳۰	۲۶
بهره	بهره	۲۹	۱۱	بهر	بهر	ماخود	اخذ	۱۶	۱۱
بسیار اصرار	بسیار اصرار	۱	۵۲	میردال	میردال	پادشاه	پادشاه	۱۱	۲۸
بنودان شاه	بنودان شاه	۱۱	۱۱	میردال	میردال	مردوانا	مردوانا	۱۲	۱۱
محمود باز	محمود باز	۲	۱۱	جندال	جندال	ببر	ببر	۲۳	۱۱
گردید	گردید	۱۵	۱۱	کارهای	کارهای	شوند	شور	۹	۲۹
دروازه	دروازه	۱۹	۱۱	پادشاه	پادشاه	خود	خو	۱۶	۱۱
ابن	ابن	۲۸	۱۱	لته بند	لته بند	پرواز	پرواز	۲۲	۳۰
دل است	دل است	۲۴	۵۳	باشوقه	باشوقه	همراهی او	همراهی او	۲۸	۱۱
درین	درین	۳	۵۴	بشکبار	بشکبار	نصین	نصین	۱	۳۳
بودند	بودند	۱۱	۱۱	ارشکبار	ارشکبار	دخود	اخذ	۴	۱۱
کاز	کاز	۴	۱۱	رام	رام	دازنامه	دنامه	۶	۱۱
است	است	۱۱	۱۱	مسواک	مسواک	قلمان	قلمان	۲۰	۱۱
مرنگز	مرنگز	۱۱	۱۱	بینا	بینا	یشاق	یشاق	۱۱	۳۲
نشانیدند	نشانیدند	۱۸	۱۱	پیشنی	پیشنی	کارهای	کارهای	۱۳	۱۱
محمد عظیم خان	محمد عظیم خان	۲۱	۱۱			رقت	رقت	۱۶	۱۱

تمام شد

